

ولادیمیر ایلچ لنین

مجموعه سخنرانیها

در کنفرانسهای انترناسیونال کمونیستی (کمیترون)

ترجمه: م. ت. پوتو



V.I. LENIN

SPEECHES
AT CONGRESSES
OF THE
COMMUNIST
INTERNATIONAL



۱۸۰ ریال

مجموعه سخنرانیها

در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی
(کمینترن)



تلفن: ۲۱۱۱۱۱

لنین، و. ا. و. I. Lenin, V. I.

مجموعه سخنرانیها در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی (کمینترن)

Speeches At congresses of the communist International

ترجمه م. ت. پرتو

تهران، نشر بین‌الملل، ۱۳۵۸

چاپ اول

چاپخانه جواهری

حق چاپ محفوظ

کنگره اول انترناسیونال کمونیستی

۲-۶ مارس ۱۹۱۹

- ۹ . ۱. سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره، ۲ مارس
۲. تزه‌ها و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری
پرولتاریا، ۴ مارس
۱۲

کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی

۱۹ ژوئیه - ۱۷ اوت ۱۹۲۰

- ۳۷ . ۱. گزارش مربوط به اوضاع بین‌المللی و وظایف اساسی انترناسیونال
کمونیستی، ۱۹ ژوئیه
۶۲ . ۲. سخنرانی درباره نقش حزب کمونیست، ۲۳ ژوئیه
۶۸ . ۳. گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی، ۲۶ ژوئیه
۴. سخنرانی درباره شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی،
۳۰ ژوئیه
۷۶ . ۵. سخنرانی درباره پارلمانتاریسم، ۲ اوت
۸۵ . ۶. سخنرانی درباره پیوستن به حزب کارگر بریتانیا، ۱۶ اوت
۹۱

کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی

۲۲ ژوئن - ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱

۱. تزه‌های گزارش مربوط به تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه
۱. موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی

روسیه

لطفاً پیش از مطالعه کتاب، اشتباهات زیر را اصلاح کنید :

۱. صفحه ۹۱، سطر سوم، ۶ اوت ۳۲ را ۶ اوت ۳۲ بخوانید.
۲. صفحه ۱۶۴، سطر ۹، پس از کلمه «زرنکتر و . . .» جمله را به این
ترتیب کامل کنید: معقول‌تر و «اپورتونیست» تر شویم. و این همان
چیزی است که باید به توده‌ها بگوییم. اما پس از آنکه توده‌ها را...»

۱۰۴	۲. صف آرایي بين المللي نیروهای طبقاتي
۱۰۶	۳. صف آرایي نیروهای طبقاتي در روسیه
۱۰۶	۴. پرولتاریا و دهقانان در روسیه
	۵. اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه
۱۰۷	
۱۰۸	۶. آغاز روابط درست اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان
	۷. شرایط مجاز دانستن سرمایه داری و امتیازها در حکومت شوروی و اهمیت آن
۱۰۹	
۱۱۰	۸. پیروزی سیاست غذایی ما
	۹. شالوده مادی سوسیالیسم و نقشه گسترش شبکه برق به سراسر روسیه
۱۱۰	
	۱۰. نقش «دموکراسی ناب»، انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها در مقام متحدان سرمایه
۱۱۲	
۱۱۵	۲. سخنرانی درباره مسأله ایتالیا، ۲۸ ژوئن
	۳. سخنرانی در دفاع از تاکتیکهای انترناسیونال کمونیستی، ۱ ژوئیه
۱۲۳	
۱۳۷	۴. گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه، ۵ ژوئیه
	۵. سخنرانیهای ایراد شده در دیدار با اعضای هیئت های نمایندگی آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان و ایتالیا، ۱۱ ژوئیه
۱۶۱	۱
۱۶۶	۲
۱۶۶	۳

کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی

۵ نوامبر-۵ دسامبر ۱۹۲۲

پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی

۱۷۱	گزارش به کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی، ۱۳ نوامبر
۱۹۰	پادداشتهای

سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره

۲ مارس

به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، افتتاح نخستین جلسه انترناسیونال کمونیستی را اعلام می دارم. نخست، از حاضران می خواهم به احترام شریف ترین نمایندگان انترناسیونال سوم - کارل لیبنکشت و روزا لوگزامبورگ - بپا خیزند. (همه بومی خیزند.)
رفقا، گردهمایی ما اهمیت تاریخی بزرگی دارد. این گرد هم آیی، گواهی است بر آنکه هم پاشیدگی تمام توهماتی که دموکراتهای بورژوا درسر داشتند. جنگ داخلی نه فقط در روسیه، بلکه در بیشتر کشورهای پیشرفته اروپا، مثلاً در آلمان، يك واقعیت است.

بورژوازی از جنبش انقلابی رشد یابنده کارگران به هراس افتاده است. اگر در نظر آوریم که سیر رویدادها از جنگ امپریالیستی به این طرف ضرورتاً در جهت جنبش انقلابی کارگران بوده و انقلاب جهانی در همه جا آغاز شده است و به پیش می رود، علت این هراس را می توان

فهمید .

مردم از عظمت و اهمیت مبارزه‌ای که اکنون در جریان است آگاهند. تنها کاری که باید انجام شود پیدا کردن شکلی است که عملاً امکان استقرار حاکمیت پرولتاریا را به طبقه کارگر بدهد. این شکل، نظام شوروی بادیکتاتوری پرولتاریا است. مردم واژه‌های دیکتاتوری پرولتاریا را تاکنون دو واژه لاتین می‌پنداشته‌اند. در پرتو گسترش شوراها در سراسر جهان، این دو واژه لاتین به همه زبانهای زنده جهان ترجمه شده‌اند؛ زحمتکشان، شکل عملی دیکتاتوری را یافته‌اند. توده‌های کارگران، اکنون در پرتو قدرت شوراها در روسیه، در پرتو فعالیت‌های اتحاد اسپارتاکوس^۱ در آلمان و سازمانهای مشابه در دیگر کشورها، مثلاً کمیته‌های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا^۲، معنای دیکتاتوری پرولتاریا را می‌فهمند. همه این دگرگونیها نشان می‌دهد که شکل انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است و اکنون پرولتاریا می‌تواند حاکمیت خود را اعمال کند.

رفقا، گمان می‌کنم پس از رویدادهای روسیه و مبارزات ماه ژانویه در آلمان، توجه به این واقعیت که آخرین شکل جنبش کارگران در دیگر کشورها نیز خود نمایی کرده است و روز بروز موضع مستحکمتری به دست می‌آورد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مثلاً امروز در یک روزنامه ضد سوسیالیستی، گزارشی خواندم بدین مضمون که دولت بریتانیا با هیئت نمایندگی شورای کارگران بیرمنگام دیدار کرده و آمادگی‌اش را برای شناختن شوراها بعنوان سازمانهای اقتصادی اعلام کرده است^۳. نظام شورایی نه فقط در روسیه عقب مانده، بلکه در پیشرفته‌ترین کشور اروپا یعنی آلمان و کهنسال‌ترین کشور سرمایه‌داری یعنی بریتانیا نیز پیروز شده است.

با اینکه بورژوازی هنوز خشمگین است، با اینکه ممکن است

هزاران کارگر دیگر را به هلاکت رساند، پیروزی از آن ما است، پیروزی انقلاب کمونیستی جهان، حتمی است.

رفقا، به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به شما خوشامد می‌گویم. اکنون به انتخاب هیأت رئیسه می‌پردازیم. نامزدها را معرفی می‌کنند.

در سال ۱۹۲۵ در کتاب زیر چاپ شد:

Collected Works, Vol. 28,
pp. 455-56

Der I. Kongress der
Kommunistischen
Internationale. Protokoll.
Petrograd

تزها و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوایی

و دیکتاتوری پرولتاریا

۴ مارس

۱. بورژوازی و کارگزارانش در سازمانهای کارگران، اکنون که با رشد جنبش انقلابی کارگران در همه کشورهای روبه‌رو شده‌اند، کوششهای مذبحانه‌ای برای پیدا کردن استدلالهای ایدئولوژیک و سیاسی در دفاع از حاکمیت استثمارگران به خرج می‌دهند. از جمله رایج‌ترین استدلالها، محکوم کردن دیکتاتوری و دفاع از دموکراسی است. کاذب و ریاکارانه بودن این استدلال، که به هزاران شکل در مطبوعات سرمایه‌داری و در کنفرانس انترناسیونال وابسته بون^۴ در فوریه ۱۹۱۹ مطرح شده است، برای همه آنانی که نمی‌خواهند به اصول بنیادی سوسیالیسم خیانت کنند آشکار است.

۲. نخست، در این استدلال از مفاهیم «دموکراسی به‌طور کلی» و «دیکتاتوری به‌طور کلی» استفاده می‌شود، بی‌آنکه اشاره‌ای به مسأله طبقه مورد نظر بشود. این معرفی غیرطبقه‌ای یا فوق طبقه‌ای، که گویا

ظاهراً رواج یافته است، تعبیر مسخره و غلطی از اصل بنیادی سوسیالیسم یعنی نظریه مبارزه طبقه‌ای است و سوسیالیستهایی که به بورژوازی روی آورده‌اند آن را در گفتار می‌پذیرند اما در کردار نادیده می‌گیرند. زیرا «دموکراسی به‌طور کلی» در هیچ کشور متمدن سرمایه‌داری وجود ندارد؛ آنچه که وجود دارد دموکراسی بورژوایی است و مسأله؛ نه مسأله «دیکتاتوری به‌طور کلی»، بلکه دیکتاتوری طبقه ستمکش یعنی پرولتاریا بر ستمگران و استثمارگران یعنی بورژوازی برای غلبه بر مقاومت استثمارگران در پیکار برای حفظ سلطه خودشان است.

۳. تاریخ به ما می‌آموزد که هیچ طبقه ستم‌دیده‌ای، بی‌آنکه از یک دوره دیکتاتوری، یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوبی قهرآمیز مقاومتی که استثمارگران همواره از خود نشان داده‌اند - مقاومتی که سرسختانه‌ترین و خشمگینانه‌ترین است و به هیچ کسی و چیزی رحم نمی‌کند - بگذرد، قدرت سیاسی را به دست نیاورده یا نتوانسته است به دست بیاورد. بورژوازی، که اکنون توسط سوسیالیستهایی که «دیکتاتوری به‌طور کلی» را رد می‌کنند و «دموکراسی به‌طور کلی» را می‌ستایند، مورد دفاع قرار گرفته است، قدرت سیاسی را در کشورهای پیشرفته از طریق یک سلسله قیامها، جنگهای داخلی و سرکوبی قهرآمیز پادشاهان، اربابان فئودال، برده‌داران و کوششهایشان برای بازگشت به موضع از دست رفته، به دست آورد. سوسیالیستها همه‌جا در کتابها، جزوه‌ها، قرارهای کنگره‌ها و سخنرانیهای تبلیغاتی‌شان هزارها و میلیونها بار ماهیت طبقه‌ای این انقلابهای بورژوایی و این دیکتاتوری بورژوایی را برای مردم توضیح داده‌اند. به همین علت است که می‌گوییم دفاع کنونی از دموکراسی بورژوایی زیرپوشش سخن گفتن از «دموکراسی به‌طور کلی» و جیغ و دادهایی که زیرپوشش سخن گفتن از «دیکتاتوری به‌طور کلی» علیه دیکتاتوری پرولتاریا سرداده می‌شود، خیانت آشکار به سوسیالیسم است. این کارها

درواقع، خالی کردن میدان در برابر بورژوازی، انکار حق پرولتاریا به انقلاب پرولتاریایی اش و دفاع از رفورمیسم در برهه‌ای از تاریخ است که رفورمیسم بورژوایی در سراسر جهان شکست خورده است و جنگ، حالتی انقلابی پدید آورده است.

۴. همهٔ سوسیالیستها در تبیین ماهیت طبقاتی تمدن بورژوایی، دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی، نظریه‌ای را که بابیشترین دقت علمی توسط مارکس و انگلس تنظیم شده است بیان کرده‌اند، بدین مضمون که دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی، چیزی بیش از دستگامی برای سرکوبی طبقه کارگر توسط بورژوازی، یعنی سرکوبی زحمتکشان توسط مشتی سرمایه‌دار نیست. در میان کسانی که اکنون علیه دیکتاتوری فریاد می‌زنند و از دموکراسی دفاع می‌کنند، برای نمونه، حتی یک انقلابی یا یک مارکسیست پیدا نمی‌شود که در برابر کارگران سوگند نخورده و اظهار نکرده باشد که این حقیقت بنیادی سوسیالیسم را می‌پذیرد. اما اکنون که پرولتاریای انقلابی در حال جنگ است و برای نابود کردن این دستگاه ستمگری و پی‌ریزی دیکتاتوری پرولتاریا اقدام می‌کند، این خائنان به سوسیالیسم مدعی‌اند که بورژوازی «دموکراسی ناب» را به زحمتکشان اعطا کرده، دست از مقاومت برداشته و برای سپردن قدرت به اکثریت زحمتکشان آماده شده است. آنها مدعی‌اند که در جمهوری دموکراتیک، چیزی به نام دستگاه دولت برای سرکوبی کارگران توسط سرمایه‌داران وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است.

۵. کمون پاریس - که همهٔ رژه‌روندگان در لباس سوسیالیستها در گفتار از آن دفاع می‌کنند، زیرا می‌دانند که کارگران شورمندانه و صمیمانه با کمون هم‌دردی می‌کنند - ماهیت تاریخی قراردادی و ارزش محدود نظام پارلمانی بورژوایی و دموکراسی بورژوایی یعنی نهادهایی را که در مقایسه با سده‌های میانه بسیار پیشرفته بودند ولی به دگرگونی‌هایی

بنیادی در عصر انقلاب پرولتاریایی نیاز داشتند، به روشنی نشان داد. مارکس، بهتر از هر کسی اهمیت تاریخی کمون را ارزیابی کرد. او در تحلیل خود، ماهیت استثمارگرانه دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی را که در آن طبقات ستم‌دیده هر چند سال یک‌بار از این حق برخوردار می‌شوند که تصمیم بگیرند کدام نماینده طبقات مرفه را به «نماینده‌گی و سرکوبی» مردم در پارلمان برگزینند، آشکار ساخته است.^۵ و اکنون، زمانی که جنبش شورایی سراسر جهان را دربر گرفته و در برابر دیدگان مردم به کار کمون ادامه می‌دهد، خائنان به سوسیالیسم، تجربهٔ مشخص و درسهای مشخص کمون پاریس را به فراموشی می‌سپارند و پاوه‌های کهنه را دربارهٔ «دموکراسی به‌طور کلی» تکرار می‌کنند. کمون یک نهاد پارلمانی نبود.

۶. گذشته از این، اهمیت کمون در این است که کوشید دستگاه دولت بورژوایی و ماشین بوروکراتیک، حقوقی، نظامی و پلیس را خرد کند و درهم بشکند و سازمان خودمختار توده‌ای کارگران را که هیچ‌گونه جدایی میان قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه قائل نیست، به جایش بنشانند. همهٔ جمهوریهای دموکراتیک بورژوایی معاصر، از جمله جمهوری آلمان که خائنان به سوسیالیسم واقعیت را به‌ریشخند گرفته‌اند و آن را جمهوری پرولتاریایی می‌نامند، این دستگاه دولت را حفظ کرده‌اند. بنابراین، یکبار دیگر این نظر ما تأیید می‌شود که فریاد زدن در دفاع از «دموکراسی به‌طور کلی»، عملاً دفاع از بورژوازی و منافع آن بعنوان طبقه استثمارگر است.

۷. «آزادی اجتماعات» را می‌توان نمونه‌ای از ضروریات «دموکراسی ناب» به‌شمار آورد. هر کارگر صاحب آگاهی طبقاتی، که با طبقه‌اش قطع رابطه نکرده باشد، بسادگی، پوچی و عدهٔ آزادی اجتماعات دادن به استثمارگران را در زمان و اوضاعی که استثمارگران در برابر

سرنگونی حاکمیت‌شان مقاومت می‌کنند و برای حفظ امتیازات‌شان می‌جنگند، درک خواهد کرد. زمانی که بورژوازی انقلابی بود، چه در انگلیس ۱۶۴۹ و چه در فرانسه ۱۷۹۳،^۶ به سلطنت پلکان و اشرافی که سربازان بیگانه را احضار می‌کردند و «اجتماع می‌کردند» تا کوشش‌هایشان را برای بازگرداندن سلطنت سروسامان دهند، «آزادی‌اجتماعات» نداد. اگر بورژوازی معاصر، که از مدت‌ها پیش ارتجاعی شده اعطای تضمین‌هایی برای «آزادی‌اجتماعات» استثمارگران را از پرولتاریا می‌طلبد، بگذریم از مقاومت سرمایه‌داران در برابر سلب مالکیت‌شان، کارگران به‌ریاکاری این بورژوازی خواهند خندید.

همچنین، کارگران بخوبی می‌دانند که «آزادی‌اجتماعات» حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی، عبارتی میان‌تهی است، زیرا ثروتمندان بهترین ساختمان‌های عمومی و خصوصی را در اختیار دارند و از اوقات فراغت کافی برای اجتماع کردن در جلساتی که توسط دستگاه قدرت بورژوایی حفاظت می‌شود برخوردارند. کارگران شهر و روستا و دهقانان خرده‌پا - اکثریت عظیم جمعیت - از همه اینها محرومند. نازمانی که چنین نظمی برقرار باشد، «برابری» یعنی «دموکراسی ناب»، فریبی بیش نیست. نخستین اقدام برای رسیدن به برابری واقعی و فراهم آوردن زمینه برای برخوردار شدن زحمتکشان از دموکراسی در عمل، این است که همه ساختمان‌های مجلل خصوصی و عمومی استثمارگران را از ایشان بگیریم و اوقات فراغت کافی به زحمتکشان بدهیم و کارگران مسلح را به مراقبت از آزادی اجتماعات‌شان برگماریم، نه افسران را که برمشتی سرباز پایمال شده فرماندهی می‌کنند.

فقط زمانی که این دگرگونی به تحقق پیوندد، می‌توانیم به آنکه کارگران، زحمتکشان بطور کلی و فقرا را به ریشخند گرفته باشیم، از آزادی اجتماعات و برابری سخن بگوییم. و این دگرگونی را فقط پیشاهنگ

زحمتکشان یعنی پرولتاریا که استثمارگران یا بورژوازی را سرنگون می‌کند، می‌تواند پدید آورد.

۸. «آزادی‌مطبوعات» یکی دیگر از شعارهای اصلی «دموکراسی ناب» است. و در اینجا نیز کارگران می‌دانند - و سوسیالیست‌های میلیونیها بار پذیرفته‌اند - که این آزادی فریبی بیش نیست، آن‌هم زمانی که بهترین ماشین‌های چاپ و بزرگترین ذخایر کاغذ را سرمایه‌داران قبضه می‌کنند و حاکمیت سرمایه بر مطبوعات برجا می‌ماند، حاکمیتی که هر قدر بر درجه رشد دموکراسی و نظام جمهوری در سراسر جهان افزوده شود، مثلاً مانند آمریکا، بطرزی چشمگیرتر و تندتر و بدبینانه‌تر متجلی می‌شود. نخستین اقدام در جهت کسب برابری واقعی و دموکراسی اصیل برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان، این است که امکان اجیر کردن نویسندگان، خریدن چاپخانه‌ها و رشوه دادن به روزنامه‌ها را از سرمایه‌داران بگیریم. و برای این کار باید سرمایه‌داران و استثمارگران سرنگون شوند و مقاومت‌شان سرکوب شود. سرمایه‌داران، همواره اصطلاح «آزادی» را به مضمون آزادی ثروتمندتر شدن برای ثروتمندان و آزادی گرسنگی کشیدن تا پای مرگ برای کارگران، به کار برده‌اند. در زیان سرمایه‌داران، آزادی‌مطبوعات بمعنای آزادی سرمایه‌داران در رشوه دادن به مطبوعات و آزادی به کار گرفتن ثروتشان برای ساختن و شکل دادن به عقیده عمومی است. در اینجا نیز مدافعان «دموکراسی ناب»، مدافعان نظامی سراپا ظالمانه و پول‌پرست که نظارت بر وسائل ارتباط جمعی را به ثروتمندان می‌سپارد از آب درمی‌آیند. آنها مردم را فریب می‌دهند و به کمک عبارات خوش‌ظاهر و گوشنواز، اما سراپا نادرست‌شان، آنها را از پرداختن به وظیفه مشخص و تاریخی آزاد کردن مطبوعات از یوغ بردگی سرمایه‌داران باز می‌دارند. آزادی و برابری کامل در نظامی متجلی خواهد شد که کمونیست‌ها اکنون برپا می‌دارند، نظامی که در آن هیچ فرصتی برای انباشتن ثروت بی‌بهای

هستی دیگران و هیچ فرصت عینی برای آوردن مطبوعات ب زیر قدرت مستقیم یا غیر مستقیم پول و هیچ مانعی در راه برخورداری هر فرد زحمتکش (با گروهی از زحمتکشان، بهر تعداد) از حقوق مساوی و اعمال آن در استفاده از ماشینهای چاپ عمومی و ذخایر عمومی کاغذ نخواهد بود.

۹. تاریخ سده های نوزدهم و بیستم، حتی پیش از جنگ، نشان داد که ماهیت این «دموکراسی ناب» سرشناس، عملاً در نظام سرمایه داری چیست. مارکسیستها همواره معتقد بوده اند که دموکراسی هر اندازه پیشرفته تر و «ناب تر» باشد، مبارزه طبقاتی به همان اندازه عریان تر، حادث تر و بی رحمانه تر و ستمگریمهای سرمایه داران و دیکتاتوری بورژوازی نیز بهمان اندازه «ناب تر» می شود. قضیه در فوس در جمهوری فرانسه و کشتار دستجمعی اعتصابیون بدست گروههای مزدوری که توسط سرمایه داران در جمهوری آزاد و دموکراتیک آمریکا مسلح شده بودند - اینها و هزاران رویداد مشابه، واقعیتی را برملا می کنند که بورژوازی بیپوده می کوشد پنهانش کند و آن اینکه ترور و دیکتاتوری بورژوازی بر دموکراتیک ترین جمهوریهها مسلط است و هرگاه استثمارگران گمان کنند که قدرت سرمایه به لرزه در آمده است، آشکارا به نمایش گذاشته می شود.

۱۰. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ماهیت واقعی دموکراسی بورژوازی را، حتی در آزادترین جمهوریهها بعنوان دیکتاتوری طبقه بورژوازی، بطور قطعی، به کارگران عقب مانده نیز نشان داد. دهها میلیون نفر در راه ثروتمندتر کردن گروهی از میلیونها و میلیاردرهای آلمانی و بریتانیایی کشته شدند و دیکتاتوریههای نظامی بورژوازی در آزادترین جمهوریهها برقرار شدند. این دیکتاتوری نظامی، حتی پس از شکست آلمان، همچنان در کشورهای متفق^۷ برجا مانده است. جنگ، بیش از هر عاملی، چشم زحمتکشان را باز کرد، دموکراسی بورژوازی را

از استتار به درآورد و گرداب سوجدجویی و احتکاری را که در جریان جنگ و بر اثر جنگ وجود داشت به مردم نشان داد. بورژوازی، جنگ را بنام «آزادی و برابری» آغاز کرد و صاحبان کارخانه های مهمات سازی نیز بنام «آزادی و برابری» بود که ثروتهای افسانه ای بر هم انباشتند. هیچ يك از اقدامات انترناسیونال وابسته بون نمی تواند ماهیت استثمارگرانه آزادی بورژوازی، برابری بورژوازی و دموکراسی بورژوازی را که اکنون سراپا روشن شده است از نظر مردم پنهان سازد.

۱۱. در آلمان، پیشرفته ترین کشور سرمایه داری قاره اصلی اروپا، نخستین ماههای آزادی جمهوریخواهانه، که پس از شکست آلمان امپریالیست برقرار شد، ماهیت طبقاتی و اصیل جمهوری بورژوازی - دموکراتیک را به کارگران آلمان و سراسر جهان نشان داده است. قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ، رویدادی است با اهمیتی دوران ساز، نه فقط بعلمت مرگ غم انگیز این شریف ترین افراد ورهبران انترناسیونال راستین پرولتاریایی و کمونیستی، بلکه به این علت که ماهیت طبقاتی يك دولت پیشرفته اروپایی - یابدون هیچ اغراقی می توان گفت ماهیت طبقاتی يك دولت پیشرفته در سراسر جهان - را بطور قطع روشن کرده است. اگر این دستگیرشدگان، یعنی اسیرانی را که تحت حمایت دولت بودند، می شد بی هیچ کفوری به دست افسران و سرمایه داران به قتل رساند، آنهم در حکومتی بریاست سوسیال - میهن پرستان، در این صورت این جمهوری دموکراتیک که چنین جنایاتی در آن ممکن می شود يك دیکتاتوری بورژوازی است. کسانی که از قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ به خشم آمده اند ولی نمی توانند این واقعیت را دریابند، فقط نادانی یا ریاکاری خودشان را نشان می دهند. «آزادی» در جمهوری آلمان، یعنی یکی از آزادترین و پیشرفته ترین جمهوریههای جهان، بمعنای آزادی برای به قتل رساندن رهبران دستگیر شده پرولتاریا، بدون

کیفر دیدن، است. و تا زمانی که سرمایه‌داری وجود داشته باشد چیزی جز این نمی‌تواند باشد، زیرا تکامل دموکراسی مبارزه طبقاتی را، که به اتکای همه نتایج و تأثیرات جنگ و پیامدهایش به نقطه جوش خود رسیده است نه فقط کندتر نمی‌کند بلکه بر شدت آن می‌افزاید.

در سراسر جهان متمدن، بلشویکها را می‌بینیم که تبعید می‌شوند، تحت پیگرد قرار می‌گیرند و به زندان افکنده می‌شوند. مثلاً در سوئیس، یکی از آزادترین جمهوریهای بورژوازی و در آمریکا که انواع برنامه‌های ضد بلشویکی در آن اجرا شده است، قضیه چنین است. از نظرگاه «دموکراسی بطور کلی» یا «دموکراسی ناب»، واقعاً مسخره است که کشورهای پیشرفته، متمدن و دموکراتیکی که تا بن دندان نشان مسلح شده‌اند از حضور چندگروه از مردانی که از روسیه عقب مانده، قحطی زده و ویران شده آمده‌اند و روزنامه‌های بورژوازی نیز با دهها میلیون نسخه تیراژشان، آن را کشوری وحشی، جنایتکار و مانند اینها نامیده‌اند، بترسند. روشن است که این تضاد فاحش، فقط در شرایط اجتماعی دیکتاتوری بورژوازی پدید می‌آید.

۱۲. در چنین اوضاعی، دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط وسیله‌ای مطلقاً قانونی برای سرنگون کردن استثمارگران و سرکوبی مقاومت‌شان است، بلکه برای کل توده زحمتکش‌شان نیز ضرورت دارد و تنها سپردفاهی آنان در برابر آن دیکتاتوری بورژوازی است که به جنگ منجر شد و برای جنگهای تازه تر تدارک می‌بیند.

تنها نکته‌ای که سوسیالیستها قادر به درکش نیستند همین باعث کوتاه بینی‌شان در مسائل ثنوریك، کمک‌شان به پیشداوریهای بورژوازی و خیانت سیاسی‌شان به پرولتاریا می‌شود، این است که در جامعه سرمایه‌داری، هرگاه مبارزه طبقاتی - جزء ذاتی این جامعه - جداً شدت پیدا کند، بجز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل دیگری از

دیکتاتوری نمی‌تواند مطرح باشد. اندیشیدن به راه سوم، از کارهای تعزیه‌گردانان مرتجع و خرده بورژوا است. این ادعا در جریان تکامل صدو چند ساله دموکراسی بورژوازی و جنبش طبقه کارگر در همه کشورهای پیشرفته، بویژه در جریان تجربه‌های پنج سال گذشته، به اثبات رسیده است. علم اقتصاد سیاسی و مضمون کلی مارکسیسم، که بخصوص در هر جا که اقتصاد کالایی حاکم باشد ضرورت اقتصادی دیکتاتوری بورژوازی را نشان می‌دهد، ثابت کرده است که فقط طبقه‌ای می‌تواند جای بورژوازی را بگیرد که رشد سرمایه‌داری باعث رشد، افزایش عددی و اتحاد و تقویتش می‌شود، یعنی طبقه پرولتاریا.

۱۳. یکی دیگر از اشتباهات ثنوریك و سیاسی سوسیالیست‌ها این است که این نکته را در نمی‌یابند که از وقتی مبادی اولیه دموکراسی در روزگار باستان به ظهور رسید، شکل‌هایش بطرز اجتناب ناپذیری در مسیر قرون و همزمان با جایگزینی طبقات حاکم، دگرگون شده است. دموکراسی در جمهوریهای باستانی یونان، شهرهای سده‌های میانه و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، شکل‌های گوناگون به خود گرفت و تا درجات متفاوتی به کار گرفته شد. فکر اینکه ژرف‌ترین انقلاب در تاریخ بشر و نخستین مورد انتقال قدرت از اقلیت استثمارگر به اکثریت استثمار شده در جهان می‌تواند در چهارچوب فرسوده دموکراسی کهنه بورژوازی و پارلمانی، بدون دگرگونیهای بنیادی، بدون پی‌ریزی شکل‌های جدید دموکراسی و نهادهای تازه‌ای که تجسم شرایط جدید کاربرد دموکراسی‌اند به وقوع بپیوندد، فکری پوچ خواهد بود.

۱۴. دیکتاتوری پرولتاریا از این جهت به دیکتاتوری طبقات دیگر مشابهت دارد که مانند هر دیکتاتوری دیگری بر اثر نیاز به سرکوبی قهرآمیز مقاومت طبقه‌ای که سلطه سیاسی‌اش را از دست می‌دهد پدید می‌آید. تمایز بنیانی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری دیگر طبقات -

دیکتاتوری زمینداران در سده‌های میانه و دیکتاتوری بورژوازی در همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری - این است که دیکتاتوری زمینداران و بورژوازی، به معنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت اکثریت عظیم جمعیت یعنی زحمتکشان بود. برعکس، دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت استثمارگران، اقلیت ناچیزی از جمعیت یعنی زمینداران و سرمایه‌داران است.

اگر بخواهیم بطور کلی صحبت کنیم، نتیجه می‌گیریم که دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط باید متضمن تغییری اساسی در تشکیلات و نهادهای دموکراتیک باشد، بلکه باید چنان تغییری پدید آورد که دامنه برخورداری واقعی از دموکراسی بطرز بی‌مانندی گسترش یابد و ستم‌دیدگان سرمایه‌داری - طبقات زحمتکش - را هم فراگیرد.

و در واقع، گونه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا که در حال حاضر شکل گرفته است، یعنی قدرت شوراها در روسیه، نظام سهمیه‌بندی در آلمان، کمیته‌های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا و نهاد های مشابه شورایی در دیگر کشورها، در مقایسه با گذشته، حتی تقریباً در بهترین و دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی، فرصتهای عملی بیشتری برای برخورداری از حقوق دموکراتیک و آزادیهای اجتماعی در اختیار طبقات زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جمعیت کشورها قرار داده است.

ذات حکومت شورایی این است که شالوده دائمی و یگانه قدرت دولت و تمام دستگاه دولتی را سازمان توده‌ای طبقات تحت ستم سرمایه‌داری یعنی کارگران و نیمه پرولترها (دهقانانی که از کار دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند و مرتباً، حداقل، بخشی از نیروی کارشان را می‌فروشند) تشکیل می‌دهد. همین مردمی که حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی، ضمن داشتن حقوق برابر بر طبق قانون، راه مشارکتشان در زندگی سیاسی و برخورداری از حقوق و آزادیهای دموکراتیک به هزاران حقه

و حبله بسته شده است، اکنون به مشارکت پیوسته و پایدار و تعیین‌کننده در اداره دموکراتیک دولت جلب می‌شوند.

۱۵. برابری شهروندان، قطع نظراً از جنسیت، دین، نژاد یا ملیت، چیزی که دموکراسی بورژوازی در همه جا وعده‌اش را داده است ولی هرگز تحقق نیافته است و بعلمت سلطه سرمایه، هیچگاه تحقق نخواهد یافت، بیدرنج و بطور کامل در نظام شورایی یا دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافته است. مسأله این است که فقط حکومت کارگران که علاقه‌ای به تملک خصوصی و وسائل تولید و مبارزه برای تقسیم و تقسیم دوباره آنها ندارند، می‌تواند چنین فکری را تحقق بخشد.

۱۶. دموکراسی و نظام پارلمانی کهن بورژوازی چنان سازمان یافته بود که در آن، فاصله توده زحمتکشان با تشکیلات حکومت، بیش از همه بود. از سوی دیگر قدرت شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا چنان سازمان یافته است که زحمتکشان را به تشکیلات حکومت نزدیک می‌سازد. این نیز یکی از هدفهای ادغام قوه مقننه و قوه مجریه در سازمان شورایی دولت و نشان دادن واحدهای تولید - کارخانه - به جای حوزه رأی دهندگان در یک منطقه است.

۱۷. فقط در حکومتهای سلطنتی نیست که ارتش نقش دستگاه ستم را دارد. در همه جمهوریهای بورژوازی، حتی در دموکراتیک‌ترین‌شان، نقش ارتش همین است. فقط شوراها یعنی سازمانهای دائمی قدرت دولت طبقاتی که زیر ستم سرمایه‌داری بوده‌اند در موضعی هستند که می‌توانند اطاعت ارتش از فرماندهان بورژوازی را براندازند و پرولتاریا را برآستی با ارتش ادغام کنند؛ فقط شوراها می‌توانند بطرز مؤثری پرولتاریا را مسلح و بورژوازی را خلع سلاح کنند. تا این کار انجام نگیرد، پیروزی سوسیالیسم غیرممکن است.

۱۸. سازمان شورایی دولت، با نقش رهبری پرولتاریا بعنوان

طبقه‌ای که بیش از همه طبقات بدست سرمایه‌داری متمرکز و آگاه شده است، متناسب است. تجربه همه انقلابها و همه جنبشهای طبقات ستم‌دیده تجربه جنبش سوسیالیستی جهان به ما می‌آموزد که فقط پرولتاریا در موضعی است که می‌تواند قشرهای پراکنده و عقب مانده زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را متحد کند.

۱۹. فقط سازمان شورایی دولت می‌تواند دستگاه بوروکراتیک و قضایی کهن بورژوازی را که در نظام سرمایه‌داری، حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریها، حفظ شده و ضرورتاً می‌بایست حفظ می‌شد و بزرگترین مانع در راه اجرای دموکراسی برای کارگران و زحمتکشان بطور کلی است، بیدرنگ متلاشی کند و بطور کامل از میان بردارد. کمون پاریس، نخستین گام دوران‌ساز را در این راه برداشت. نظام شوروی، دومین گام را برداشته است.

۲۰. از میان بردن قدرت دولت، هدفی است که همه سوسیالیستها، بویژه مارکس، تعیین کرده‌اند. تازمانی که به این هدف نرسیم، دموکراسی اصیل یعنی آزادی و برابری تحقق پذیر نخواهد بود. اما تحقق عملی این هدف از طریق دموکراسی شورایی یا پرولتاریایی ممکن است، زیرا این دموکراسی با فراخواندن سازمانهای تسوده‌ای زحمتکشان به مشارکت دائمی و پایدار در اداره دولت، بیدرنگ، مقدمات زوال تدریجی هرگونه دولتی را تدارک می‌بیند.

۲۱. ورشکستگی کامل سوسیالیستها که در برن گردهم آمدند و ناتوانی آنان به درک دموکراسی جدید یعنی دموکراسی پرولتاریایی، بویژه از شرح زیر آشکار می‌شود. بوانتیک در ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ سخنرانی اختتامیه کنفرانس انترناسیونال وابسته برن را ایراد کرد. روز ۱۱ فوریه ۱۹۱۹، دی فرایهایت (آزادی) روزنامه سازمانهای وابسته به انترناسیونال، درخواست حزب «مستقل» از پرولتاریا را چاپ کرد. در این خواست،

ماهیت بورژوازی دولت شیده‌سان تأیید و تصمیم‌ش به انحلال شوراهای، که بعنوان محملها و نگهبانان انقلاب از آنها نام برده بودند، سرزنش و پیشنهاد شده بود که شوراهای باید قانونی شوند و از اختیارات دولتی و حق معلق کردن اجرای تصمیمات مجلس ملی تا برگزاری رفراندوم عمومی برخوردار شوند.

این پیشنهاد، ورشکستگی ایدئولوژیک کامل ثوریهایی را که از دموکراسی دفاع می‌کردند و نمی‌توانستند ماهیت بورژوازی‌اش را ببینند نشان می‌دهد. این کوشش خنده‌آور برای ادغام نظام شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با مجلس ملی یعنی دیکتاتوری بورژوازی، کوتاه فکری سوسیالیستها و سوسیال دموکراتهای وابسته، نگرش سیاسی ارتجاعی و خرده بورژوازی آنها و امتیازاتی را که بر اثر ترس‌شان به قدرت مقاومت‌ناپذیر و رشد‌یابنده دموکراسی جدید پرولتاریایی می‌دادند، نشان می‌دهد.

۲۲. از لحاظ طبقاتی، اکثریت وابسته انترناسیونال برن که از ترس توده کارگران جرأت تصویب یک قرار رسمی را به خود نداد، حق داشت که بلشویسم را محکوم کند. این اکثریت بامنشویکها^۹ و سوسیال رولوسیونرها^{۱۰} در روسیه و شیدمانها در آلمان موافقت کامل دارد. منشویکها و سوسیال رولوسیونرهای روس ضمن شکایت از تعقیبها و محاکماتی که بلشویکها آغاز کرده‌اند می‌کوشند این واقعیت را پنهان کنند که آنان بعلت مشارکت در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه پرولتاریات تحت تعقیب قرار می‌گیرند. در آلمان نیز شیدمانها و حزب‌شان نشان داده‌اند که دارند در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه کارگران شرکت می‌کنند.

بنابراین، کاملاً طبیعی است که اکثریت وابسته انترناسیونال برن از محکوم کردن بلشویکها جانبداری کند. این، نمایش دفاع از «دموکراسی ناب» نبود، بلکه «دفاع از خود» کسانی بود که می‌دانند و می‌بینند که

در جنگ داخلی، در کنار بورژوازی و علیه پرولتاریا به میدان آمده‌اند. بهمین علت است که تصمیمات اکثریت وابسته انترناسیونال را از دیدگاه طبقاتی باید درست تلقی کرد. پرولتاریا نباید از حقیقت بترسد، باید صریحاً با آن روبرو شود و همه نتایج سیاسی لازم را از آن بگیرد. رفقا، می‌خواهم یکی دو نکته دیگر درباره دو موضوع آخر بیفزایم. به گمانم رفقایی که می‌خواهند درباره کنفرانس برن گزارش بدهند آن را به تفصیل بررسی خواهند کرد.

در کنفرانس برن، حتی يك کلمه درباره قدرت شوروی به زبان آورده نشد. ما در روسیه، از دو سال پیش به بررسی این مسأله مشغول بوده‌ایم. ما در کنفرانس حزبی خودمان در آوریل ۱۹۱۷ مسأله زیر را از لحاظ تئوریک و سیاسی مطرح کردیم: «قدرت شوروی چیست، ماهیت آن چیست و اهمیت تاریخی‌اش کدام است؟» ما این مسأله را نزدیک به دو سال بررسی می‌کردیم. و در کنگره حزبی خودمان، قراری در این باره تصویب کردیم.^{۱۱}

روزنامه **دی فرایهیت** برلین در تاریخ ۱۱ فوریه درخواستی از آلمان را انتشار داد که نه فقط توسط رهبران حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان بلکه توسط اعضای گروه مستقل سوسیال دموکرات در **رایشناک** نیز امضا شده بود. **کائوتسکی** از نظریه پردازان بزرگ این **مستقل‌ها** در اوت ۱۹۱۸ جزوه‌ای بنام **دیکتاتوری پرولتاریا** نوشت و در آن اعلام کرد که او پشتیبان دموکراسی و تشکیلات شورایی است ولی شوراها باید تشکیلاتی صرفاً اقتصادی باشند و بهیچوجه نباید بعنوان سازمان‌های دولتی تلقی شوند. **کائوتسکی** در شماره ۱۱ نوامبر **دی فرایهیت** و ۱۲ ژانویه، همین حرف را می‌زند. روز ۹ فوریه مقاله‌ای بقلم **رودلف هیلفردینگ** که یکی از نظریه پردازان مقتدر انترناسیونال دوم به شمار می‌رفت انتشار یافت که در آن پیشنهاد کرده بود که نظام شورایی از لحاظ

حقوقی با مجلس ملی و دستگاه قانون‌گذاری دولت متحد شود. این به ۹ فوریه مربوط می‌شد. روز ۱۱ فوریه، این پیشنهاد توسط همه اعضای **حزب مستقل** به تصویب رسید و بشکل يك درخواست انتشار یافت.

با اینکه مجلس ملی همچنان به عمر خود ادامه می‌دهد، حتی پس از اینکه «دموکراسی ناب» در واقعیت تجسم یافته است، پس از اینکه نظریه پردازان بزرگ حزب مستقل سوسیال دموکرات اعلام کرده‌اند که سازمانهای شورایی نباید سازمانهای دولتی باشند، باز هم تردید رأی دیده می‌شود! این نشان می‌دهد که این آقایان چیزی از جنبش تازه نمی‌دانند و از شرایط مبارزاتی‌اش بی‌خبرند. اما از اینجا موضوع دیگری ثابت می‌شود و آن این است که این تردید رأی باید شرایط و عللی داشته باشد! وقتی پس از همه این رویدادها و پس از گذشت نزدیک به دو سال از پیروزی انقلاب در روسیه، مصوباتی نظیر مصوبات کنفرانس برن را که چیزی از شوراها و اهمیت‌شان در آنها گفته نمی‌شود و يك کلمه درباره‌شان از زبان یکی از نمایندگان نیز به گوش نمی‌رسد به تصویب می‌رسانند، حق داریم که بگوییم این آقایان بعنوان سوسیالیست و نظریه‌پرداز، در نظر ما مرده‌اند.

اما رفقا، از لحاظ عملی و از دیدگاه سیاسی، همینکه می‌بینید این **مستقل‌هایی** که از لحاظ تئوری و اصول با این سازمانهای دولتی مخالفت می‌کرده‌اند ناگهان از روی نادانی پیشنهاد وحدت «صلح‌آمیز» مجلس ملی با نظام شورایی، یعنی وحدت دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا را می‌دهند، نشان می‌دهد که دگرگونی بزرگی در میان توده‌ها به تحقق می‌پیوندد. می‌بینیم که همه **مستقل‌ها** در معنای سوسیالیستی و **تئوریک**، ورشکسته‌اند و دگرگونی عظیمی در میان توده‌ها به وقوع می‌پیوندد. توده‌های عقب مانده در صفوف کارگران آلمان به ما روی می‌آورند و روی آورده‌اند! بنابراین، اهمیت حزب سوسیال دموکرات آلمان، بهترین بخش کنفرانس برن، از نظرگاه **تئوریک** و سوسیالیستی، صفر است. اما

این حزب، مختصر اهمیتی دارد و آن این است که متزلزلها در نظر ما شاخصی از حالت روانی قشرهای عقب مانده پرولتاریا به شمار می روند. به نظر من، اهمیت بزرگ تاریخی کنفرانس برن، همین است. ما از انقلاب خودمان، تجربه ای مشابه این به دست آورده ایم. منشویکهای ما درست از همان راهی می رفتند که نظریه پردازان مستقلها در آلمان می روند. در آغاز، هنگامی که آنها در شوراها اکثریت داشتند، با شوراها موافق بودند. آنچه در آن روزها می شنیدیم چنین بود: «زنده باد شوراها!»، «پیش بسوی شوراها!»، «شوراها به معنای دموکراسی انقلابی اند». اما وقتی بلشویکها اکثریت را در شوراها به دست آوردند، آنها لحن شان را عوض کردند؛ منشویکها گفتند: «شوراها نباید در کنار مجلس مؤسسان وجود داشته باشند». و انواع نظریه پردازان منشویک نیز عملاً پیشنهادهایی همانند متحد کردن نظام شورایی با مجلس مؤسسان و ادغام شوراها در ساختمان دولت داشتند. در اینجا نیز یکبار دیگر معلوم می شود که مسیر عمومی انقلاب پرولتاریایی در سراسر جهان یکی است. نخست تشکیل خودبخودی شوراها، سپس گسترش و تکامل شوراها، آنگاه پیدایش مسأله عملی: شوراها، یا مجلس ملی، یا مجلس مؤسسان، یا نظام پارلمانی بورژوایی؛ آشفته گی مطلق در میان رهبران، و سرانجام، انقلاب پرولتاریایی. اما به گمان من، اکنون که نزدیک به دو سال از انقلاب گذشته است، مسأله را نباید به این شکل مطرح کنیم؛ ما باید تصمیمهای مشخص بگیریم، زیرا گسترش شوراها مهم ترین وظیفه ما و مخصوصاً اکثریت کشورهای اروپای غربی است. در اینجا می خواهم فقط به يك قرار منشویکی اشاره کنم. از رفیق اوپولنسکی خواهش کردم که آن را به آلمانی ترجمه کند. قول داد که آن را ترجمه کند ولی متأسفانه خودش اینجان نیست. سعی می کنم از حافظه ام کمک بگیرم و آن را برای شما بگویم، زیرا متن کامل آن را در اختیار ندارم.

هر بیگانه ای که چیزی در باره بلشویسم نشنیده باشد به دشواری ممکن است تلقی یا تصویر مستقلی از مسائل مورد بحث ما به دست آورد. هر ادعایی که بلشویکها داشته باشند، منشویکها به مقابله با آن بر می خیزند، و برعکس. البته در کشاکش مبارزه، چیزی جز این نمی تواند باشد و به همین علت، آخرین کنفرانس حزب منشویک در دسامبر ۱۹۱۸ قرار مفصل و مطول را بطور کامل در نشریه منشویکی گازتا پچاتنیکوف انتشار داد که اهمیت بسیاری پیدا کرد. منشویکها خودشان در این قرار، تاریخ مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی را مختصراً شرح می دهند. در این قرار گفته می شود که آنها در حزبشان گروههایی را که با طبقات متمول در منطقه اورال، در جنوب، در کریمه و گرجستان - که همه این مناطق را يك به يك بر می شمردند - متحد شده اند محکوم می کنند. اکنون آن گروههایی که از حزب منشویک که در کنار طبقات متمول علیه شوراها جنگیدند در این قرار محکوم می شوند؛ اما آخرین ماده قرار هم کسانی را محکوم می کند که به کمونیستها پیوستند. نتیجه اینکه منشویکها اجباراً پذیرفتند که وحدتی در حزبشان وجود ندارد و اعضایش یا طرفدار بورژوازی هستند یا پرولتاریا. اکثریت منشویکها به بورژوازی پیوستند و در جریان جنگ داخلی علیه ما جنگیدند. البته ما منشویکها را تعقیب می کنیم، و هرگاه علیه ما و علیه ارتش سرخ ما به جنگند و فرماندهان سرخ ما تیرباران کنند، آنها را تیرباران هم می کنیم. ما جنگ بورژوایی را با جنگ پرولتاریایی پاسخ دادیم - راه دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. بنابراین، این همه از نظرگاه سیاسی، ریاکار محض منشویکی است. از لحاظ تاریخی، قابل درک نیست که چگونه افرادی که رسماً گواهی دیوانگی نگرفته اند می توانند به دستور منشویکها و سوسیال رولوسیونرها در کنفرانس برن درباره جنگ بلشویکها با اینان سخن بگویند اما درباره مبارزه مشتركشان با بورژوازی علیه پرولتاریا سکوت اختیار کنند.

همه آنها بعزت اینکه تحت تعقیب قرار می گیرند، خشمگینانه به ما حمله می کنند. این درست است. اما آنها يك کلمه هم درباره نقش خودشان در جنگ داخلی به زبان نمی آورند! به گمان من بهتر است متن کامل این قرار را بیاورم تا در یادداشتها ضبط شود و از رفقای خارجی خواهشمندم که آن را مطالعه کنند، زیرا سندی تاریخی است که مسأله را بدرستی مطرح می کند و اطلاعات بی مانندی برای ارزیابی اختلافات میان گرایشهای «سوسیالیستی» در روسیه در اختیار خواننده می گذارد. در فاصله میان پرولتاریا و بورژوازی، گروه دیگری از مردم هستند که نخست به این سو و سپس به آن سو متمایل می شوند. در همه انقلابها، همواره چنین بوده است و در جامعه سرمایه داری، که پرولتاریا و بورژوازی دو اردوگاه متخاصم را تشکیل می دهند، عدم وجود قشرهای میانی مطلقاً غیرممکن است. وجود این متزلزلها از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر است و متأسفانه این عناصر که خودشان نیز نمی دانند فردا در کنار کدام طبقه خواهند جنگید، تا مدت های مدید وجود خواهند داشت.

می خواهم يك پیشنهاد عملی کنم و آن این است که قرار به تصویب برسد و در آن مخصوصاً سه نکته تذکر داده شود:

نخست: یکی از مهمترین وظایف رفقای اروپای غربی آن است که معنا، اهمیت و ضرورت نظام شورایی را برای مردم توضیح دهند. درباره این مسأله، قدری سوء تفاهم وجود دارد. کائوتسکی و هیلفر دینگ با اینکه نظریه پردازانی ورشکسته اند، مقالات اخیرشان در روزنامه دی فرایچاپت نشان می دهد که حالت روانی قشرهای عقب مانده پرولتاریای آلمان را بدرستی منعکس می کنند. در کشور ما نیز همین طور شد: در طی هشت ماه اول انقلاب، بحثهای بسیاری درباره موضوع سازمان شورا صورت گرفت و کارگران نمی دانستند که نظام تازه چیست و آیا شوراهارا می توان به دستگاه دولت تبدیل کرد یا نه. ما در انقلاب خودمان در مسیر عمل

پیش می رفتیم نه در مسیر ثوری. مثلاً ما سابقاً مسأله مجلس مؤسسان را از دید تئوریک مطرح نمی کردیم و نمی گفتیم که مجلس مؤسسان را به رسمیت نمی شناسیم. فقط بعدها یعنی زمانی که سازمانهای شوروی در سراسر کشور پراکنده شدند و قدرت سیاسی را به چنگ آوردند، تصمیم گرفتیم مجلس مؤسسان را منحل کنیم. اکنون می بینیم که این مسأله در مجارستان و سوئیس به شکل حادثه تری مطرح است. این، از یک طرف بسیار خوب است: چون این اعتقاد محکم را به آدمی می دهد که انقلاب در کشورهای اروپای غربی سریعتر پیش می رود و پیروزیهای بزرگتری را در پی خواهد داشت. از طرف دیگر، مختصر خطری در آن نهفته است، بدین معنی که ممکن است مبارزه از چنان پرتگاههای بگذرد که اذهان توده کارگران نتواند با این پیشرفت همگام شود. اهمیت نظام شورایی، هنوز هم برای بخش بزرگی از توده کارگران آموزش دیده سیاسی آلمان روشن نشده است، زیرا آنان با روح نظام پارلمانی و در میان تعصبات بورژوایی تربیت شده اند.

دوم: در باره گسترش نظام شورایی. وقتی می شنویم که اندیشه شوراهای با چه سرعتی در آلمان و حتی در بریتانیا گسترش می یابد، خود دلیل بزرگی است بر اینکه انقلاب پرولتاریایی پیروز خواهد شد. پیشرفت انقلاب را فقط مدت کوتاهی می توان به عقب انداخت. اما وقتی رفقا آلبرت و پلانن می گویند در مناطقی روستایی کشورشان بندرت شورایی در میان کارگران کشاورزی و کشاورزان کوچک تشکیل شده است، از مسأله کاملاً متفاوتی سخن به میان می آورند. در روزنامه دی (دوت فان) (پرچم سرخ) مقاله ای خواندم که با شوراهای دهقانان مخالف بود ولی بدرستی از شوراهای کارگران کشاورزی و کشاورزان کوچک پشتیبانی می کرد.^{۱۲} بورژوازی و چاکران، مانند شیدمان و شرکا، شعار شوراهای دهقانی را پیش از این صادر کرده اند. اما آنچه ما نیاز داریم شوراهای کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر است. متأسفانه از گزارشهای رفقا آلبرت، پلانن و دیگران

چنین برمی آید که به استثنای مجارستان، چندان فعالیت برای گسترش نظام شورایی در روستا به عمل نمی آید. شاید خطر واقعی و بسیار بزرگی که مختصر پیروزی پرولتاریای آلمان را تهدید می کند در همین جا باشد. پیروزی را زمانی می توان تضمین شده تلقی کرد که نه فقط کارگران شهری بلکه پرولترهای روستایی نیز سازمان یابند و متشکل شوند - آنهم نه مانند گذشته و در اتحادیه های کارگری و انجمنهای تعاونی - بلکه در شوراها. ما چون در اکتبر ۱۹۱۷ در کنار دهقانان و همه دهقانان راه می پیمودیم، پیروزی مان آسانتر شد. انقلاب ما در آن زمان و بدان معنا، يك انقلاب بورژوایی بود. نخستین گامی که حکومت پرولتاریایی ما برداشت این بود که بموجب قانونی^{۱۳} که در ۲۶ اکتبر (تسویم قدیم) ۱۹۱۷ به اطلاع عموم رسانده شد، به خواسته های دیرین همه دهقانان که شوراها و دهقانی و انجمنهای روستایی در دوره حکومت کرنسکی مطرح کرده بودند جامه عمل پوشانده شد. قدرت ما در اینجا نهفته بود؛ بهمین علت بود که ما به آن سادگی می توانستیم اکثریت را به دست آوریم. تا جایی که به روستاها مربوط می شد، انقلاب ما يك انقلاب بورژوایی بود و فقط بعدها یعنی پس از يك وقفه شش ماهه بود که مجبور شدیم در چارچوب سازمان دولت، مبارزه طبقاتی را در روستا آغاز کنیم، کمیته های دهقانان فقیر و نیمه پرولترها را در هر روستا تشکیل دهیم و پیکاری اصولی را علیه بورژوازی روستا آغاز کنیم. این، بر اثر عقب ماندگی روسیه، اجتناب ناپذیر بود. جریان امور در اروپای غربی به گونه دیگری خواهد بود و بهمین علت است که باید بر ضرورت مطلق گسترش نظام شورایی برای روستاییان به شکل های کامل و شاید تازه، تأکید کنیم. سوم: باید بگوییم که به دست آوردن يك اکثریت کمونیستی در شوراها وظیفه اصلی در همه کشورهای است که حکومت شورایی هنوز در آنها پیروز نشده است. این مسأله دیروز در کمیسیون قرارهای ما

پرسی شد. شاید سایر رفقا نیز نظرشان را در این باره بیان کنند؛ اما می خواهم پیشنهاد کنم که این سه نکته به شکل يك قرار ویژه به تصویب برسد. البته ما در وضعی نیستیم که بتوانیم مسیر تکامل را تعیین کنیم. بسیار محتمل است که انقلاب بزودی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی آهواز شود ولی ما بعنوان بخش سازمان یافته طبقه کارگر و بعنوان يك حزب، می کوشیم و باید بکوشیم اکثریت را در شوراها به دست آوریم. در آن صورت، پیروزی ما حتمی است و هیچ قدرتی در جهان قادر نخواهد بود کاری علیه انقلاب کمونیستی انجام دهد. اگر چنین نکنیم، پیروزی به این سادگیها تضمین نخواهد شد و دوامی نخواهد آورد. به این دلیل است که می خواهم خواهش کنم این سه نکته بعنوان قرار ویژه به تصویب برسد.

Collected works, vol. 28,
pp. 457-74

نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در کتاب زیر
چاپ شد:
*First Congress' the Communist
International. Minutes.*
Petrograd

کنگرہ دوم انٲر ناسیونال کمیونستی

۱۹ ژوئیہ - ۷ اوت ۱۹۲۰

گزارش مربوط به اوضاع بین‌المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی

۱۹ ژوئیه

(صدای شادی همگان برمی‌خیزد. حاضران بی‌امی ایستند و کف می‌زنند. سخنران می‌کوشد سخنانش را آغاز کند، اما کف زدن‌ها و شعارهایی که به همه زبانها می‌دهند همچنان ادامه می‌یابد. ابراز شادمانی حاضران، پایان نمی‌یابد.) رفقا، تزیینات مربوط به مسائل و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی به همه زبانها منتشر شده است و از لحاظ موضوعی، چیز تازه‌ای ندارد (بخصوص برای رفقای روس). این بدان علت است که بسیاری از ویژگیهای اصلی تجربه انقلابی ما و درسهای جنبش انقلابی ما بطرز قابل توجهی برای برخی از کشورهای اروپایی، بویژه اروپای غربی، در آنها بسط داده شده‌اند. گزارش من، با اینکه مختصر است، به تفصیل به بررسی بخش اول موضوع، یعنی اوضاع بین‌المللی، می‌پردازد.

روابط اقتصادی امپریالیسم، هسته کل اوضاع بین‌المللی را

بشکلی که اکنون وجود دارد، تشکیل می‌دهد. این مرحله عالی و نهایی و جدید سرمایه‌داری، در سراسر سده بیستم، بطور کامل شکل گرفته است. البته همه شما می‌دانید ابعاد عظیمی که سرمایه به خود گرفته است، بارزترین و اخص‌ترین ویژگی امپریالیسم به شمار می‌رود. جای رقابت آزاد را انحصارات غول‌آسا گرفته‌اند. درپاره‌ای موارد، تعداد بسیار کمی از سرمایه‌داران توانسته‌اند شاخه‌های بزرگی از صنعت را در دست خود متمرکز کنند؛ این شاخه‌ها به دست‌گروه شرکتها، کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌هایی افتاده‌اند که بیشترشان ماهیتی بین‌المللی دارند. بدینسان، شاخه‌های بزرگی از صنعت، نه فقط در تک‌تک کشورها بلکه در سراسر جهان، به دست انحصارگران امور مالی و حقوق مالکیت و تا اندازه‌ای انحصارگران تولید افتاده است. این خود شالوده‌ای برای تسلط بیسابقه تعداد انگشت شماری از بانکهای بسیار بزرگ و سرمایه‌داران مالی، یعنی سلاطین سرمایه‌ای شده است که آزادترین جمهوریه‌ها را نیز به پادشاهیهای مالی تبدیل کرده‌اند. این دگرگونی، در سالهای پیش از جنگ، توسط نویسندگانی چون لیسین در فرانسه که فرسنگها با انقلابی بودن فاصله داشتند، آشکارا پذیرفته می‌شد.

این سلطه مشتی سرمایه‌دار، زمانی که سراسر جهان تقسیم شده و نه فقط منابع گوناگون مواد خام و وسائل تولید به تصرف سرمایه‌داران بزرگ درآمد، بلکه تقسیم اولیه مستعمرات نیز تکمیل شده بود، به آخرین مرحله تکاملش رسید. نزدیک به چهل سال پیش، جمعیت مستعمرات بیش از ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر بود و همگی زیر سلطه شش قدرت سرمایه‌داری بسر می‌بردند. جمعیت مستعمرات در آستانه جنگ اول جهانی به بیش از ۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسید و اگر جمعیت کشورهای نیمه مستعمره‌ای چون ایران، ترکیه و چین را به این رقم بیفزاییم، به عدد صحیحی مانند هزار میلیون نفر خواهیم رسید که بر اثر وابستگی استعماری، زیر ستم

ثروتمندترین، متمدن‌ترین و آزادترین کشورها قرار گرفته بودند. و می‌دانید که وابستگی استعماری، سوای وابستگی مستقیم سیاسی و قضایی، مستلزم پاره‌ای وابستگیهای مالی و نظامی و جنگهای است که غالباً جنگ به شمار نمی‌آمدند، زیرا وقتی نیروهای امپریالیستهای اروپایی و آمریکایی با آخرین سلاحهای جنگی به کشتار مردم بی‌سلاح و بی‌دفاع مستعمرات می‌پرداختند، این جنگها را به کشتارهای دستجمعی تبدیل می‌کردند.

نخستین جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ نتیجه اجتناب ناپذیر این تقسیم جهان، این سلطه انحصارات سرمایه‌داری و این قدرت پابی تعداد انگشت شماری از بانکهای بزرگ - دو، سه، چهار یا پنج بانک در هر کشور - بود. این جنگ برای تقسیم دوباره سراسر جهان آغاز شد. این جنگ را براه انداختند تا معلوم شود که کدام يك از گروههای کوچک بزرگترین دولتها - بریتانیاییها یا آلمانیها - باید فرصت و حق غارت کردن، خفه کردن و استثمار کردن سراسر جهان را به دست آورند. می‌دانید که جنگ، این مسأله را به نفع گروه بریتانیایی‌ها حل کرد. و در نتیجه این جنگ، همه تضادهای سرمایه‌داری، بطرز بیسابقه‌ای حادث شده است. جنگ با يك ضربه، نزدیک به ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ میلیون نفر از ساکنان کره زمین را به موقعیت استعماری تنزل داد، مانند روسیه که جمعیتش را می‌توان نزدیک به ۱۳۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر تخمین زد و اتریش-هنگری، آلمان و بلغارستان، که بر روی هم بیش از ۱۲۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارند، یعنی ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر که در کشورهای زندگی می‌کنند که برخی، مانند آلمان، از جمله پیشرفته‌ترین، آگاه‌ترین، با فرهنگ - ترین کشورها و در سطح پیشرفته‌های فنی معاصر هستند. این جنگ به کمک پیمان ورسای^{۱۴} چنان شرایطی را بر این کشورها تحمیل کرد که در نتیجه آن، ملت‌های پیشرفته به حالت وابستگی استعماری، فقر، گرسنگی،

ورشکستگی و محرومیت از کلیه حقوق خود گرفتار شده‌اند: این پیمان، آنها را تا چندین نسل به زنجیر می‌کشد و در چنان شرایطی قرار می‌دهد که تاکنون هیچ ملت متمدنی در آن شرایط بسر نبرده است. تصویر جهان پس از جنگ، بدین گونه است: ناگهان ۱۱۲۵۰ میلیون نفر به یوغ استعمار گرفتار می‌آیند و توسط سرمایه‌داری جانور صفتی استثمار می‌شوند که زمانی به صلح دوستی‌اش می‌بالید و نزدیک به پنجاه سال پیش که جهان تقسیم نشده بود، انحصارات بر همه جا مسلط نشده بودند و سرمایه‌داری نیز بدون برخوردهای بیشمار نظامی می‌توانست بشکلی نسبتاً صلح‌آمیز به تکاملش ادامه دهد، حق داشت به صلح دوستی‌اش بی‌بالد. امروز، پس از دوره «صلح‌آمیز»، با تشدید بی‌سابقه ستمگریها و بازگشت به گونه‌ای از ستمگری استعماری و نظامی که به مراتب بدتر از گذشته است، مواجه‌ایم. پیمان ورسای، آلمان و دیگر کشورهای شکست خورده را در وضعی قرار داده است که زندگی اقتصادی‌شان را از لحاظ مادی غیرممکن می‌سازد، همه حقوقشان را از ایشان می‌گیرد و به حیثیت‌شان توهین می‌کند.

چند ملت از این جنگ بهره‌برداری کرده‌اند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، لازم به یادآوری است که جمعیت ایالات متحده آمریکا - تنها کشوری که بطور کامل از این جنگ سود برد، کشوری که از بدهکاری درآمد و از همه کشورهای بستانکار شد - از ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر بیشتر نیست. جمعیت ژاپن - که بابرکنار ماندن از برخوردهای اروپا و آمریکا و با تصرف قاره پهناور آسیا ثروت‌های بیکرانی به جیب زد - ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است. جمعیت بریتانیا، که پس از دو کشور بالا بیشترین سودها را برد، نزدیک به ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است. اگر کشورهای بیطرف را با آن جمعیت بسیار ناچیزشان، که پس از جنگ ثروتمند شدند به این ارقام بیفزاییم، عدد صحیحی نزدیک به ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر به دست می‌آید.

بدینسان خطوط اصلی تصویر جهان بشکلی که پس از جنگ امپریالیستی دیده شد، ترسیم می‌شود. در مستعمرات تحت ستم - کشورهایی که تکه‌تکه می‌شوند، مانند ایران، ترکیه و چین و در کشورهای که شکست خورده‌اند و به موضع کشورهای مستعمره تنزل داده شده‌اند - ۱,۲۵۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند. کمتر از ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر نیز در کشورهای زندگی می‌کنند که مواضع پیشین خود را از دست نداده، ولی از لحاظ اقتصادی به آمریکا وابسته شده‌اند و همگی در جریان جنگ از لحاظ نظامی وابسته شدند، زیرا بمحض اینکه جنگ آغاز شد سراسر جهان را در کام خود فروبرد و به یک کشور نیز مجال بی‌طرف ماندن را نداد. و سرانجام، کمتر از ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر در کشورهای زندگی می‌کنند که قشر فوقانی یعنی سرمایه‌داران‌شان، به تنهایی از تقسیم جهان سود بردند. بدین سان رقمی نزدیک به ۱,۷۵۰ میلیون نفر به دست می‌آید که جمعیت سراسر جهان را تشکیل می‌دهد. می‌خواهم این تصویر جهان را در ذهن‌تان زنده کنم، زیرا همه تضادهای بنیادی سرمایه‌داری و امپریالیسم که به انقلاب منجر می‌شود و همه تضادهای بنیادی طبقه کارگر که به مبارزه خشمگینانه علیه انترناسیونال دوم منجر شده است، همچنان که رئیس جلسه متذکر شد، همگی با این تقسیم‌بندی جمعیت جهان ارتباط دارند.

البته این ارقام، تصویر اقتصادی جهان را بطور تقریبی و با خطوط برجسته در برابر ما ترسیم می‌کنند. و رفقاً، کاملاً طبیعی است که با تقسیم شدن جمعیت جهان بدینسان، استثمار سرمایه‌داری و انحصارات سرمایه‌داری، چندین برابر شده است.

فقط کشورهای مستعمره و شکست خورده نیستند که به موضع کشورهای وابسته تنزل یافته‌اند؛ در درون هر کشور پیروز نیز بر حدت تضادها افزوده شده است. همه تضادهای سرمایه‌داری، شدت بیشتری

یافته‌اند. این موضوع را مختصراً با چند مثال، مجسم می‌کنم.

بدهیهای ملی را در نظر بگیریم. می‌دانیم که بدهیهای کشورهای عمده اروپا در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ به بیش از هفت برابر رسید. می‌خواهم از يك منبع اقتصادی دیگر که از اهمیت خاصی برخوردار است نقل قول کنم، و آن کینز، سیاستمدار بریتانیایی و نویسنده کتاب پیامدهای اقتصادی صلح است که به دستور دولت متبوعش در مذاکرات صلح ورسای شرکت کرد، مذاکرات را حضوراً از دیدگاهی صرفاً بورژوازی مشاهده کرد، موضوع را جزو به‌جزء و گام به‌گام بررسی کرد و در کنفرانسها نیز بعنوان يك اقتصاددان شرکت جست. او به نتایجی رسیده است که سنجیده‌تر، برجسته‌تر و آگاهی‌دهنده‌تر از هر نتیجه‌ای است که فلان انقلابی کمونیست می‌تواند بگیرد، زیرا نتایجش، نتایجی است که يك بورژوازی نامدار و دشمن آرامش‌ناپذیر بلشویسم گرفته است، بلشویسمی که این بی‌فرهنگ بریتانیایی آن‌را چیزی هیولاوار، درنده و جانورخو می‌پندارد.

کینز به این نتیجه رسیده است که اروپا و سراسر جهان، پس از صلح ورسای بسوی ورشکستگی می‌روند. او استعفا داده و کتابش را با این کلمات به صورت دولت کوبیده است: «کاری که شما می‌کنید، دیوانگی است.» ارقام او را، که خلاصه‌اش به شرح زیر است، نقل می‌کنم.

این روابط بدهکاری - بستانکاری که در میان قدرتهای بزرگ پیدا شده است چیست؟ من لیره استرلینگ را به نرخ ۱۰ روپل طلا در برابر يك لیره، به روپل طلا تبدیل می‌کنم. نتیجه بدین قرار است: حساب بستانکاری ایالات متحد آمریکا ۱۹,۰۰۰ میلیون روپل و حساب بدهکاری اش صفر است. ایالات متحد آمریکا پیش از جنگ به بریتانیا بدهکار بود. رفیق له‌وی در گزارش ۱۴ آوریل ۱۹۲۰ خود به آخرین کنگره حزب کمونیست آلمان بدرستی متذکر شد که اکنون در جهان فقط دو کشور وجود دارند که می‌توانند مستقلاً دست به کار شوند و این دو بریتانیا و آمریکا هستند.

آمریکا به تنهایی، از لحاظ مالی، مطلقاً مستقل است. آمریکا پیش از جنگ، بدهکار بود؛ اکنون فقط بستانکار است. بقیه قدرتهای جهان، بدهکارند. بریتانیا در وضعی است که حساب بستانکاری اش ۱۷۰۰۰ میلیون و حساب بدهکاری اش ۸۰۰۰ میلیون است. بریتانیا اکنون در نیمه راه تبدیل شدن به يك کشور بدهکار است. گذشته از این، حساب بستانکاری این کشور، نزدیک به ۶۰۰۰ میلیون بدهی روسیه را نیز شامل می‌شود. تجویزات نظامی که در جریان جنگ به روسیه فرستاده شد، جزو بدهیهای بریتانیا است. اخیراً وقتی کراسین نماینده حکومت روسیه شوروی فرصتی برای بررسی موضوع موافقت‌نامه‌های بدهکاری با لوید جرج به دست آورد، این نکته را برای دانشمندان و سیاستمداران ورهبران حکومت بریتانیا روشن کرد که اگر در اندیشه بازپرداخت این بدهیها هستند، سخت گرفتار توهمات‌اند. کینز، سیاستمدار بریتانیایی، اخیراً این توهم را عربان ساخته است.

البته مسأله فقط یا حتی اصلاً این نیست که حکومت انقلابی روسیه بهیچوجه نمی‌خواهد بدهیهایش را بپردازد. این گونه بدهیها را هیچ حکومتی نمی‌پردازد، چون بهره‌ربایی مبلغی است که بیست برابر اصل اش پرداخت شده است و همین کینز بورژواکه کوچکترین همدردی با جنبش انقلابی روسیه نشان نمی‌دهد، می‌گوید: «روشن است که این بدهیها را نمی‌توان به حساب آورد.»

در مورد فرانسه، کینز ارقام زیر را ذکر می‌کند: حساب بستانکاری اش بیش از ۳,۵۰۰ میلیون و حساب بدهی اش بیش از ۱۰,۵۰۰ میلیون! و تازه این کشوری است که خود فرانسویها آن را وام‌دهنده جهان می‌نامیدند، زیرا «پس‌اندازه‌هایش بیکران بود؛ عایدات حاصل از غارت مستعمرات - که سرمایه‌ای عظیم بود - به فرانسه امکان داد تا هزاران هزار میلیون، بویژه به روسیه، وام بدهد. از این وامها، درآمد بی‌پایانی به دست

می‌آمد. با وجود این و با وجود پیروزی، فرانسه به یک کشور بدهکار تبدیل شده است.

در یک منبع بورژوازی آمریکایی، که رفیق براون کمونیست در کتاب چه کسانی باید بدهیهای جنگی را بپردازند؟ (لایپزیگ، ۱۹۲۰) از آن نقل کرده است، نسبت بدهیها بر ثروت ملی به شرح زیر تخمین زده شده است: در کشورهای پیروز، یعنی بریتانیا و فرانسه، نسبت بدهیها بر مجموع ثروت ملی، بیش از ۵۰ درصد است؛ این درصد در ایتالیا بین ۶۰ و ۷۰ و در روسیه ۹۰ است. اما همچنانکه می‌دانید، ما از این بدهیها آشفته نمی‌شویم، زیرا کمی پیش از انتشار کتابش از راهنمایی ارزنده اش پیروی کردیم و همه بدهیها مان را باطل کردیم. (خنده ناگهانی حضار.)

اما کینز در اینجا دمدمی مزاجی عادی آدمهای بی‌فرهنگ را از خود بروز می‌دهد: او ضمن اینکه باطل کردن همه بدهیها را توصیه می‌کند، ادامه می‌دهد که البته فرانسه از این کار سود خواهد برد و بریتانیا هم زیاد ضرر نخواهد کرد، زیرا بهر حال کسی نمی‌تواند چیزی از روسیه بگیرد؛ آمریکا مبالغ هنگفتی زیان خواهد کرد، اما کینز بر «سخاوتمندی» آمریکا تکیه می‌کند! در اینجا نظرات ما با نظرات کینز و دیگر پاسیفیست‌های خرده بورژوا اختلاف پیدا می‌کند. به گمان ما آنها برای اینکه ابطال بدهیها را اعلام کنند به انتظار رویداد دیگری می‌نشینند، و مجبور خواهند شد در مسیری سوای تکیه کردن بر «سخاوتمندی» سرمایه‌داران تلاش کنند.

از این چند رقم، چنین برمی‌آید که جنگ امپریالیستی، برای کشورهای پیروز نیز اوضاع دشواری فراهم آورده است. اختلاف سطح افزایش دستمزدها و قیمتها نیز گواه دیگری بر این واقعیت است. شورای عالی اقتصادی، مؤسسه‌ای که مسئول حفظ نظام بورژوازی سراسر جهان در برابر انقلاب اوج‌گیرنده ملتها است، روز ۸ مارس امسال قراری را

تصویب کرد که با درخواستی برای نظم، تلاش و صرفه‌جویی، البته با این شرط که کارگران همچنان برده سرمایه‌داران بمانند، پایان یافته بود. این شورای عالی اقتصادی، که سخنگوی کشورهای آفتانت و سرمایه‌داران سراسر جهان است، شرح مختصر زیر را انتشار داد.

در ایالات متحد آمریکا قیمت مواد غذایی بطور متوسط ۱۲۰ درصد افزایش یافته است، در حالی که دستمزدها فقط ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. در بریتانیا قیمت مواد غذایی ۱۷۰ درصد و دستمزدها ۱۳۰ درصد بالا رفته است؛ در فرانسه قیمت مواد غذایی ۳۰۰ درصد و دستمزدها ۲۰۰ درصد و در ژاپن قیمت مواد غذایی ۱۳۰ درصد و دستمزدها ۶۰ درصد افزایش یافته است (من ارقام ارائه شده در جزوه رفیق براون و ارقام شورای عالی اقتصادی را به شرحی که در روزنامه تایمز، ۱۰ مارس ۱۹۲۰ منتشر شده بود تحلیل کرده‌ام).

در چنین اوضاعی، مسلماً نفرت روزافزون کارگران، رشد روحیه و افکار انقلابی و افزایش اعتصابهای خودانگیخته توده‌ای اجتناب‌ناپذیر است، زیرا وضع کارگران غیرقابل تحمل می‌شود. تجربه خود کارگران، ایشان را متقاعد کرده است که سرمایه‌داران بطرز حیرت‌آوری بر اثر جنگ، ثروتمند شده‌اند و دارند بارهزینه‌ها و بدهیها را بر دوش کارگران می‌گذارند. اخیراً تلگرافی باخبر شدم که آمریکا می‌خواهد ۵۰۰ کمونیست دیگر را به روسیه تبعید کند تا از وجود «تهپیج‌گران خطرناک» خلاصی یابد.

آمریکا اگر نه ۵۰۰ نفر بلکه ۵۰۰۰ «تهپیج‌گر» روسی، آمریکایی، ژاپنی و فرانسوی را نیز به کشور ما تبعید کند فرقی نخواهد کرد، زیرا اختلاف سطح قیمتها و دستمزدها همچنان برجا خواهد بود و آنها نخواهند توانست کاری برای از میان بردن این اختلاف انجام دهند. علت اینکه نمی‌توانند کاری بکنند این است که در آنجا مالکیت خصوصی بیش از همه جا حفاظت می‌شود و «مقدس» است. نباید از یاد برد که فقط در روسیه است که

مالکیت خصوصی استثمارگران لغو شده است. سرمایه‌داران نمی‌توانند کاری برای از میان بردن فاصله بین قیمت‌ها و دستمزدها انجام دهند و کارگران نمی‌توانند با دستمزدهای گذشته‌شان به زندگی ادامه دهند. این بلا را باروشهای کهنه نمی‌توان دفع کرد. از اعتصابهای پراکنده، مبارزه پارلمانی یا رأی‌دادن، کاری ساخته نیست، زیرا «مالکیت خصوصی مقدس است» و سرمایه‌داران، چنان بدهیهایی را برهم انباشته‌اند که سراسر جهان در بند اسارت تنی چند گرفتار شده است. در این ضمن، شرایط زندگی کارگران روز بروز غیرقابل تحمل‌تر می‌شود. راه دیگری بجز لغای «مالکیت خصوصی» استثمارگران وجود ندارد.

رفیق لاپینسکی در جزوه «بریتانیا و انقلاب جهانی»، که چکیده‌های ارزنده‌ای از آن در فوریه ۱۹۲۰ در خبرنامه کمیسادیای خلق درامونخادجه انتشار یافت، متذکر می‌شود که قیمت صادرات زغال‌سنگ بریتانیا برخلاف پیش‌بینیهای محافل رسمی صنعتی، دو برابر شده است.

اوضاع در لانکشر چنان پیش رفته است که سهام را با صرف ۴۰ درصد می‌فروشند. سودهای بانکی، حداقل ۴۰ - ۵۰ درصد است. گذشته از این، لازم به یادآوری است که همه کارمندان بانکها به‌هنگام تعیین سودهای بانکی می‌توانند آن را پاداش و حق‌العمل و مانند اینها بنامند و بخش عمده‌اش را پنهان کنند. بنابراین، در اینجا نیز واقعیت‌های بی‌چون و چرای اقتصادی ثابت می‌کند که ثروت گروه کوچکی از افراد بطرز حیرت‌آوری افزایش یافته است و زبان از بیان تجملات زندگی‌شان قاصر است و این در حالی است که دم بدم بر فقر طبقه کارگر افزوده می‌شود. مخصوصاً باید به اوضاع بعدی، که رفیق له‌وی باروشنی بسیار در گزارشی که بدان اشاره کردم تشریح کرده است، یعنی تغییر در ارزش پول توجه داشته باشیم. ارزش پول بر اثر بدهیها، مسأله پول‌ناغذی و مانند اینها کاهش یافته است. همان منبع بورژوازی که پیشتر بدان اشاره کردم، یعنی

بیانیه مورخ ۸ مه ۱۹۲۰ شورای عالی اقتصادی، محاسبه کرده است که کاهش ارزش پول بریتانیا در برابر دلار، نزدیک به یک سوم، در فرانسه و ایتالیا دو سوم و در آلمان ۹۶ درصد است.

این واقعیت نشان می‌دهد که «مکانیسم» اقتصاد سرمایه‌داری جهان، متلاشی می‌شود. روابط بازرگانی، که به دست آوردن مواد اولیه و فروش کالاها در نظام سرمایه‌داری بر محورش می‌چرخید، دیگر نمی‌تواند به حیاتش ادامه دهد؛ این روابط دیگر نمی‌تواند بر تابعیت چند کشور از یک کشور واحد استوار باشد - علتش تغییر ارزش پول است. هیچ کشور ثروتمندی نمی‌تواند به زندگی‌اش ادامه دهد یا داد و ستد کند، مگر اینکه کالاهايش را بفروشد و مواد اولیه را بخرد.

بنابراین، اکنون با اوضاعی مواجه‌ایم که در آن آمریکا یعنی کشور ثروتمندی که همه کشورهای تابعش هستند، نمی‌تواند چیزی را بخرد یا بفروشد. و همان کینز که در سراسر مذاکرات ورسای شرکت کرد، با همه اراده تسلیم‌ناپذیری که برای دفاع از سرمایه‌داری و با همه نفرتی که از بلشویسم دارد، مجبور شده است این عدم امکان را بپذیرد. اتفاقاً گمان نمی‌کنم بشود هیچ مانیفست کمونیستی یا مانیفستی را که کلاً انقلابی است، از لحاظ قدرت و شدت، با آن صفحات کتاب کینز که تجسم عملی ویلسون و «ویلسونیسیم» است مقایسه کرد. ویلسون، بت بی‌فرهنگان و پاسیفیست‌هایی چون کینز و برخی از پهلوانان انترناسیونال دوم (و حتی برخی از پهلوانان انترناسیونال «دوونیم»^{۱۵}) بود که «چهارده ماده»^{۱۶} را می‌ستودند و حتی کتابهای «عالمانه» ای درباره ریشه‌های سیاست ویلسون می‌نوشتند؛ آنها امیدوار بودند ویلسون بتواند «صلح اجتماعی» را نجات دهد، استثمارگران و استثمارشوندگان را آشتی دهد و اصلاحات اجتماعی را تحقق بخشد. کینز آشکارا نشان داد که چگونه ویلسون آلت دست شده بود و همه این توهمات با نخستین ضربه سیاست عملی، بازرگانی و

خرده فروشی سرمایه داران که در شخصیت کلمانسو و لوید جورج مجسم شده بود از هم پاشید. توده های کارگران، اکنون روشن تر از هر زمانی، به تجربه شخصی خودشان می بینند. و فضل فروشان دانشمندی نیز می توانستند فقط با خواندن کتاب کینز ببینند. که «ریشه های سیاست ویلسون در سخنان بیهوده زاهدانه، عبارت پردازیهای خرده بورژوازی، و ناتوانی مطلق برای درک مبارزه طبقاتی نهفته است.

در نتیجه همه اینها، دو حالت و دو وضع بنیانی تازه، بطرزی اجتناب ناپذیر و طبیعی، به ظهور رسیده است. از یک طرف، فقر توده ها مخصوصاً در میان ۱,۲۵۰ میلیون نفر یعنی ۷۰ درصد جمعیت جهان، با سرعتی باورنکردنی افزایش یافته است. اینها کشورهای مستعمره و وابسته ای هستند که جمعیت شان هیچ گونه حقوق قانونی ندارد و خودشان به «قیمومت» راهزنان سرمایه سپرده شده اند. گذشته از این، انقیاد کشورهای شکست خورده به وسیله پیمان و رسای و پیمانهای پنهانی موجود درباره روسیه تصویب شده است، که البته اعتبارش، گاه مانند اعتبار تکه کاغذهایی است که در آنها اعلام شده است که ما فلان هزار میلیون بدهکاریم. نخستین بار در تاریخ جهان می بینیم که دزدی، بردگی، وابستگی، فقر و گرسنگی بایک اقدام قانونی بر ۱,۲۵۰ میلیون نفر تحمیل می شود.

از سوی دیگر، کارگران هر یک از کشورهای بستانکار، خود را در وضعی غیرقابل تحمل می بینند. جنگ به تشدید بیسابقه همه تضادهای سرمایه داری انجامیده است و این تضادها خود سرچشمه هیجانهای پرمایه و دم افزون انقلابی اند. مردم در سالهای جنگ، انضباط نظامی را می پذیرفتند، به صفوف مرگ می پیوستند، یا با مجازات بیدرتنگ زمان جنگ تهدید می شدند. مردم در اوضاع زمان جنگ نمی توانستند واقعتهای اقتصادی را ببینند. نویسندگان، شاعران، دین پیشگان و

مطبوعات، کاری بجز تجلیل از جنگ نداشتند. اکنون که جنگ به پایان رسیده، افشاگریها آغاز شده است: امپریالیسم آلمان با پیمان صلح برست - لیتوفسک^{۱۷} افشاشده است؛ پیمان ورسای که میبایست پیروزی برای امپریالیسم به ارمغان آورده باشد اما شکستش را نشان داد، افشا شده است. اتفاقاً، نمونه کینز نشان می دهد که در اروپا دهها و هزاران هزار خرده بورژوا، روشنفکر، و افراد کم و بیش باسواد و تحصیل کرده، مجبور بوده اند راهی را پیش بگیرند که کینز پیش گرفت، یعنی استعفا داد و کتابی را به صورت حکومت کوبید که آن را افشا می کرد. کینز نشان داده است که در اذهان هزاران و هزاران هزار نفر چه می گذرد و وقتی پی ببرند که همه سخنرانیهای مربوط به «جنگ برای آزادی»، «فرب محض و نتیجه اش آن بوده است که عده ای محدود ثروتمند و بقیه ورشکسته و غلام شوند، در اذهانشان چه خواهد گذشت. آیا واقعیت ندارد که کینز بورژوا اعلام می کند که بریتانیایی ها برای نجات اقتصاد بریتانیا باید مقدمات از سرگیری روابط آزاد بازرگانی میان آلمان و روسیه را فراهم آورند؟ چگونه می توان به این هدف رسید؟ همچنان که کینز پیشنهاد می کند، با ابطال همه بدهیها. این فکری نیست که فقط به سرکینز، اقتصاددان دانا رسیده باشد؛ میلیونها آدم دیگر نیز همین فکر را دارند یا خواهند داشت. و میلیونها نفر، از اقتصاددانان بورژوا می شنوند که راهی بجز ابطال بدهیها نیست؛ بنابراین، «لعنت به بلشویکها» (که بدهیها را باطل کرده اند) و بیایید به «سخاوتمندی» آمریکا متوسل شویم! به گمانم باید به نمایندگی از کنگره انترناسیونال، یک پیام تشکرآمیز به این اقتصاددانان که به نفع بلشویسم به تهبیج گری مشغول بوده اند بفرستیم.

اگر از یک طرف وضع اقتصادی توده ها تحمل ناپذیر شده است و از طرف دیگر تجزیه ای که کینز بدان اشاره کرد آغاز شده و در میان

اقلیت ناچیزی از کشورهای قدرتمند و پیروز بیشتر می شود، در این صورت ما در برابر شدیابی و بلوغ دوش شرط لازم برای انقلاب قرار گرفته ایم.

اکنون تصویر نسبتاً کاملی از سراسر جهان در پیش چشم داریم. می دانیم که معنای وابستگی به مشتی مردان ثروتمند برای ۱,۲۵۰ میلیون نفری که در شرایط زندگی تحمل ناپذیری قرار گرفته اند چیست. از سوی دیگر، وقتی میثاق اتفاق ملل^{۱۸}، که می گفت به جنگ پایان داده است و از این پس به کسی اجازه داده نخواهد شد صلح را برهم بزنند، به اطلاع ملتها رسید و وقتی این میثاق یعنی آخرین امید زحمتکشان سراسر جهان به اجرا گذاشته شد، معلوم شد که پیروزی بزرگی نصیب ما شده است. پیش از اجرای میثاق، همه می گفتند که تحمیل نکردن شرایطی معین بر کشوری مانند آلمان غیر ممکن است ولی وقتی میثاق تدوین شود، همه چیز ممکن می شود. اما وقتی میثاق انتشار یافت، سرسخت ترین دشمنان بلشویسم نیز مجبور شدند آن را رد کنند! وقتی میثاق به اجرا درآمد، معلوم شد که گروه کوچکی از ثروتمندترین کشورها یعنی «چهار قدرت بزرگ» - بانمایندگانی چون کلمانسو، لویدجورج، اورلاندو و ویلسون - وظیفه ایجاد روابط تازه را به گردن گرفته اند! وقتی ماشینهای میثاق به راه انداخته شد، به متلاشی شدن کامل آن انجامید.

این را در مورد جنگهایی که علیه روسیه براه افتاد دیدیم. روسیه ضعیف، ورشکسته و درهم کوبیده و عقب مانده، علیه همه ملتها، علیه اتفاق کشورهای ثروتمند و قدرتمندی جنگید که بر جهان مسلطند، و پیروز شد. ما هرگز نمی توانستیم نیرویی را به میدان آوریم که بانیروی آنها برابری کند و با این حال پیروز شدیم. چرا چنین شد؟ زیرا در میان آنها يك ذره اتحاد نبود، زیرا همه به جان هم افتاده بودند. فرانسه از روسیه می خواست بدهیهایش را بپردازد و نیرویی شکست ناپذیر علیه آلمان شود؛ بریتانیا می خواست روسیه را تقسیم کند و می کوشید

میدانهای نفتی باکو را اشغال و معاهده ای با دولتهای مرزی روسیه امضا کند. در میان اسناد رسمی بریتانیا، سندی هست که همه این کشورها (چهارده تا بر رویهم) را که نزدیک به شش ماه پیش در دسامبر ۱۹۱۹ متعهد شدند مسکو و پتروگراد را تصرف کنند، با دقت زیاد برشمرده است. بریتانیا سیاستش را بر این کشورها استوار ساخت و میلیونها وام به آنها داد. اکنون همه این محاسبات اشتباه از آب درآمدند و همه وامها از دست رفته اند.

چنین است اوضاعی که اتفاق ملل پدید آورد. هر روزی که از عمر این میثاق بگذرد، بهترین تبلیغها به نفع بلشویسم شده است؛ زیرا قدرتمندترین هواداران «نظم» سرمایه داری نشان می دهند که بر سر هر مسأله ای چوب لای چرخ یکدیگر می گذارند.

مشاجره خشمگینانه بر سر تقسیم ترکیه، ایران، بین النهرین و چین، میان ژاپن و بریتانیا و آمریکا و فرانسه ادامه دارد. مطبوعات بورژوایی این کشورها پر است از حملات شدید و اظهارات خشم آگین علیه «مقطاران» که می کوشند غنایم جنگی را از چنگ ایشان بر بایند. در میان مقامات عالی این گروه کوچک کشورهای بی نهایت ثروتمند، از هر جهت اختلاف وجود دارد؛ ۱,۲۵۰ میلیون نفر، زندگی در شرایط ناگواری را که کشورهای «پیشرفته» و سرمایه داری می خواهند برایشان تحمیل کنند غیر ممکن می دانند؛ اینان، هیچ نباشد، ۷۰ درصد جمعیت جهان هستند. این چند کشور ثروتمند - بریتانیا، آمریکا و ژاپن (با اینکه می تواند کشورهای شرقی یعنی آسیایی را بچاپد و بدون پشتیبانی يك کشور دیگر قادر به تشکیل يك نیروی مستقل مالی و نظامی نیست) - این دو یاسه کشور، نمی توانند روابط اقتصادی را سازمان دهند؛ آنها سیاستهاشان را در جهت سیاستهای جدایی افکنانه همقطاران و همکارانشان در اتفاق ملل هدایت می کنند. از اینجا است که بحران جهانی پدید می-

آید؛ همین ریشه‌های اقتصادی بحران علت اصلی پیروزیهای چشمگیر
انترناسیونال کمونیستی را فراهم آورده است.

رفقا، اکنون به‌مسئله بحران انقلابی بعنوان شالوده عمل انقلابی
خودمان رسیده‌ایم. و در اینجا، نخست باید به دو خطای رایج اشاره کنیم.
از یک طرف، اگر بخواهیم لفظ گویای بریتانیایی‌ها را به کار ببریم،
اقتصاددانان بورژوا، این بحران را فقط یک «ناآرامی» می‌دانند. از
سوی دیگر، انقلابیون نیز گاهی می‌کوشند ثابت کنند که بحران را مطلقاً
راه حلی نیست.

این اشتباه است. هرگز چیزی به نام اوضاع مطلقاً یأس‌آور و
بی‌راه حل وجود ندارد. بورژوازی، همچون غارتگران بی‌حیایی که
سرهاشان را از دست داده باشند رفتار می‌کند؛ پشت سرهم مرتکب اشتباه
می‌شود و بدینسان اوضاع را وخیم‌تر و نابودی خودش را زودتر
می‌کند. این همه، درست است. اما کسی نمی‌تواند «ثابت کند» که آرام
کردن اقلیتی از استثمار شونده‌گان با دادن مختصر امتیازی و سرکوبی
جنبش یا قیام گروهی از ستم‌دیدگان یا استثمار شونده‌گان، برای آنها مطلقاً
غیرممکن است. اگر از قبل بخواهیم «ثابت کنیم» که راه نجاتی از این
اوضاع وجود ندارد، فضل‌فروشی محض کرده یا بامفادیم و کلمات اصلی
بازی کرده‌ایم. در بررسی این مسئله و مسائل مشابه، فقط عمل می‌تواند بعنوان
«دلیل»، ملاک قرار گیرد. نظام بورژوایی در سراسر جهان، با بحران انقلابی
عظیمی روبرو شده است. اکنون احزاب انقلابی باید عملاً ثابت کنند
که از شناخت و سازمان، تماس با توده استثمار شونده‌گان، و اراده و
مهارت کافی برای بهره‌برداری از بحران برای پیروزی انقلاب برخوردار
هستند.

اصولاً برای تدارک دیدن این «دلیل» است که ما در این کنفرانس
انترناسیونال کمونیستی گردهم آمده‌ایم.

برای اینکه نشان دهم اپورتونیسم هنوز تا چه اندازه بر احزابی
که می‌خواهند به انترناسیونال سوم بپیوندند مسلط است و کاربرخی از
احزاب تا چه اندازه از آماده کردن طبقه انقلابی برای بهره‌برداری از
بحران انقلابی به دور است، از رمزی مک دونالد رهبر حزب مستقل
«کارگری» بریتانیا نقل قول خواهم کرد. مک دونالد در کتاب پارلمان
و انقلاب که به بررسی مسائل اساسی مورد توجه ما اختصاص دارد،
اوضاع را با روحیه‌ای توصیف می‌کند که به روحیه بورژوایی پسیفستی
نزدیک است. او می‌پذیرد که اکنون یک بحران انقلابی در جریان است
و احساسات انقلابی رشد می‌یابد، کارگران با شوراها و دیکتاتوری
پرولتاریا (توجه داشته باشید که به بریتانیا مربوط می‌شود) همفکری
نشان می‌دهند و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری کنونی بورژوازی
بریتانیا بهتر است.

اما مک دونالد، پا را از موضع یک پسیفیست و سازشکار ثابت
قدم بورژوایی و خرده بورژوایی که رؤیای حکومتی برفراز طبقات را
در سر می‌پروراند، فراتر نمی‌گذارد. مک دونالد نیز مانند همه دروغ‌گویان،
سفسطه با فان و فضل فروشان بورژوایی، مبارزه طبقاتی را فقط بعنوان
«واقعیتی توصیفی» می‌پذیرد. او تجربه کرنسکی، منشویکها و سوسیال
رولوسیونرهای روسیه، تجربه مشابه مجارستان، آلمان و غیره را در پی-
ریزی حکومتی «دموکراتیک» که ظاهراً بالاتر از همه طبقات باشد، نادیده
می‌گیرد. مک دونالد برای حزب خود و کارگرانی که ازید حادثه، این
بورژوا را سوسیالیست و این بی‌فرهنگ را رهبر خود می‌دانند با این
کلمات، لالایی می‌گویند: «می‌دانیم که این همه [یعنی بحران انقلابی و
هیجان انقلابی] خواهد گذشت... آرام خواهد شد.» او می‌گوید جنگ،
بحران را دامن زد ولی پس از جنگ، اوضاع آرام خواهد شد، حتی
اگر نه در یک چشم بهم زدن!

اینست سخنان رهبر حزبی که می‌خواهد به انترناسیونال سوم بپیوندد. این افشای آن چیزی است که - به واسطه صراحت ارزنده‌اش - بیشتر در رده های بالای حزب سوسیالیست فرانسه و حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان دیده می‌شود، و نه فقط ناتوانی، بلکه بی-علاقه‌گی به بهره برداری بمعنای انقلابی از بحران انقلابی، یا به عبارت دیگر، ناتوانی و بی‌علاقه‌گی به آماده سازی واقعی حزب و طبقه بشیوه انقلابی برای دیکتاتوری پرولتاریا را نشان می‌دهد.

این، نقص عمده بسیاری از احزابی است که اکنون انترناسیونال دوم را ترك می‌گویند. درست بهمین علت است که در تزهایی که به این کنگره تقدیم کرده‌ام بیش از همه بر وظایف مربوط به تصدقات برای دیکتاتوری پرولتاریا تأکید کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام تعریفی مشخص و دقیق از آنها به عمل آورده‌ام.

مثال دیگری می‌زنم. اخیراً کتاب تازه‌ای علیه بلشویسم انتشار یافته است. تعداد این گونه کتابها که در اروپا و آمریکا انتشار می‌یابند بطرز عجیبی زیاد است؛ هر قدر تعداد کتابهای ضد بلشویکی بیشتر شود هواداری توده مردم از بلشویسم نیز با همان قدرت و سرعت رشد می‌یابد. منظورم کتاب بلشویسم یا سوسیال دموکراسی؟ اثر اتوبوئر است. ماهیت منشویسم، که نقش شرم‌آورش در انقلاب روسیه بقدر کافی برای کارگران همه کشورهای روشن شده است، در این کتاب به آلمانیها نشان داده می‌شود. اتوبوئر يك جزوه سرتاپا منشویکی تهیه کرده است، ولی همفکری خودش با منشویسم را پنهان می‌کند. اما اکنون در اروپا و آمریکا اطلاعات دقیقی درباره ماهیت واقعی منشویسم انتشار یافته است، زیرا این واژه، يك لفظ عام برای همه گرایشهای ظاهراً سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک و دیگر گرایشهای ضد بلشویسم است. اگر قرار باشد ما روسها معنای منشویسم را به اروپاییها توضیح دهیم، به کاری خسته کننده دست

زده‌ایم. اتوبوئر این را در کتابش نشان داده است و ما قبلاً از ناشران بورژوا و اپورتونیست که می‌خواهند آنرا منتشر و به زبانهای گوناگون ترجمه کنند سپاسگزاریم. کتاب بوئر، ضمیمه بسیار مفیدی برای کتابهای درسی کمونیسم خواهد بود. هر يك از بندها و بحث‌های کتاب اتوبوئر را که برگزینید، می‌توانید منشویسم را ببینید و درخواهید یسافت که در تك تك آنها ریشه‌های نظراتی که به اعمال خائنانه سوسیالیسم و اعمال دوستان کزنسکی و شیدمان و دیگران منجر شد نهفته است - این مسأله‌ای است که می‌توان بطرزی بسیار مفید و موفقیت آمیز در «امتحاناتی» که برای آزمایش درجه فهم کمونیسم تهیه می‌شود طرح کرد. اگر نتوانید به این پرسش پاسخ دهید، کمونیست نیستید و نباید به حزب کمونیست بپیوندید. (خنده حضاد.)

اتوبوئر ماهیت نظرات اپورتونیسم جهانی را در يك جمله، بازبانی شیوا بیان کرده است؛ در برابر این کارش، اگر بتوانیم، باید در همین شهر وین و در زمان حیات خودش، مجسمه‌اش را برپا داریم. اتوبوئر می‌گوید استفاده از زور در مبارزه طبقاتی، «اعمال خشونت علیه عوامل اجتماعی زور» است.

شاید گمان کنید که این، سخنی عجیب و نامفهوم است. این نمونه‌ای از درجه تنزل مارکسیسم، نوع پیش پا افتادگی و دفاع از استثمارگران است که انقلابی‌ترین ثوری را می‌توان تا بدان پایه تنزل داد. بی‌فرهنگی از نوع آلمانی‌اش لازم می‌شود و این «نظریه» به میدان می‌آید که «عوامل اجتماعی زور» عبارتند از: تعداد؛ درجه سازمان یافتگی؛ مقامی که فرد در جریان تولید و توزیع داشته؛ فعالیت و تحصیلات. اگر يك کارگر کشاورزی روستایی یا يك کارگر شهری علیه زمیندار یا سرمایه‌دار به خشونت متوسل شود، این کار بمعنای دیکتاتوری پرولتاریا و خشونت علیه استثمارگران و ستمگران نیست. نه! نه! این، «خشونت علیه

شاید مثالی که زدم، شوخی به نظر برسد. اما ماهیت اپورتونیسیم امروزی چنان است که مبارزه‌اش علیه بلشویسم، جنبه شوخی پیدا می‌کند. فراخواندن طبقه کارگر و همه عناصر متفکرش به مبارزه بین منشویسم بین‌المللی (مک‌دونالدها، اتوبوئرها و شرکا) و بلشویسم، برای اروپا و آمریکا بسیار مفید و ضروری است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: دوام آوردن این گونه گرایشها در اروپا را چگونه باید توضیح داد؟ چرا این اپورتونیسیم در اروپای غربی، از اپورتونیسیم در کشور ما نیرومندتر است؟ علتش اینست که فرهنگ کشورهای پیشرفته، نتیجه توانایی آنها به زندگی کردن به حساب هزار میلیون انسان ستمدیده بوده‌است و اکنون نیز چنان است. علتش اینست که سرمایه‌داران این کشورها از این راه سودهایی بمراتب بیش از آنچه از غارت کارگران کشورهای خودشان به دست می‌آورند، به جیب می‌زنند.

پیش از جنگ، حساب شده بود که سه قدرت بزرگ - بریتانیا، فرانسه و آلمان - سالانه هشت تا ده هزار میلیون فرانک فقط از صدور سرمایه، سوی دیگر منابع، به دست می‌آوردند.

ناگفته پیداست که حداقل ۵۰۰ میلیون فرانک از این مبلغ معتنا به را می‌توان بعنوان باج سبیل، خرج رهبران کارگران و اشرافیت کارگری یعنی خرج انواع رشوه‌ها کرد. کل مسأله، به چیزی جز رشوه خلاصه نمی‌شود. رشوه را از هزاران راه می‌دهند: بالا بردن تسهیلات فرهنگی در مراکز بزرگ، ایجاد مراکز آموزشی، و فراهم آوردن هزاران شغل بی‌دردسر برای رهبران تعاونی، اتحادیه‌ای و پارلمانی کارگران. هر جا که روابط پیشرفته سرمایه‌داری معاصر وجود داشته باشد، این کارها صورت می‌گیرد. همین هزاران میلیون سود فوق‌العاده است که زیربنای اقتصادی

اپورتونیسیم در جنبش کارگری را تشکیل می‌دهد. در آمریکا، بریتانیا و فرانسه شاهد بیشتر دوام آوردن رهبران اپورتونیسیت و قشر فوقانی طبقه کارگر یعنی اشرافیت کارگری هستیم؛ آنها مقاومت بیشتری در برابر جنبش کمونیستی نشان می‌دهند. بهمین علت است که خلاصی یافتن از این بیماری برای احزاب کارگری اروپا و آمریکا بمراتب دشوارتر از کشور ما خواهد بود. می‌دانیم که از تأسیس انترناسیونال سوم به این طرف، پیشرفتهای چشمگیری در علاج این بیماری به دست آمده‌است، ولی کارما هنوز به پایان نرسیده است؛ تصفیه احزاب کارگری و احزاب انقلابی پرولتاریا در سراسر جهان از تأثیرات بورژوازی و وجود اپورتونیسیتها در صفوف آنها، هنوز در نخستین مراحل است.

من بر شیوه مشخصی که این کار باید با پیروی از آن انجام شود تکیه نمی‌کنم؛ این شیوه در تزه‌های انتشار یافته من بررسی شده است. وظیفه من نشان دادن ریشه‌های عمیق اقتصادی این پدیده است. این بیماری، سابقه‌ای طولانی دارد؛ علاج آن، بیش از آنچه خوش بینان گمان می‌کردند، به درازا می‌کشد. اپورتونیسیم، دشمن اصلی ما است. اپورتونیسیم در رده‌های بالای جنبش طبقه کارگر، سوسیالیسم بورژوازی است نه سوسیالیسم پرولتاریایی. عملاً نشان داده شده‌است که فعالین طبقه کارگر که از گرایش اپورتونیسیتی پیروی می‌کنند، بهتر از خود بورژواها از بورژوازی دفاع می‌کنند. اگر آنها رهبری کارگران را به عهده نگیرند بورژوازی نمی‌تواند در قدرت بماند. این را نه فقط تاریخ رژیم کزنسکی در روسیه نشان داده‌است، بلکه جمهوری دموکراتیک آلمان با حکومت سوسیال دموکراتیکش، و نگرش آلبرت توماس به دولت بورژوازی اش نیز آن را ثابت کرده‌است. تجربه‌های مشابه در بریتانیا و ایالات متحد آمریکا نیز آن را ثابت کرده است. دشمن اصلی ما، دشمنی که باید بر آن غلبه کنیم، اینجاست. ما باید با تصمیمی قاطعانه برای ادامه این پیکار

تا به آخر در همه احزاب، این کنگره را ترك گوئیم. این وظیفه اصلی ما است.

اصلاح خطاهای گرایش «چپ» در کمونیسم، در مقایسه با این وظیفه، وظیفه‌ای آسان است. روحیه ضد پارلمانتاریسم در پاره‌ای از کشورها دیده می‌شود، اما به اندازه‌ای که برخی از نیروهای وابسته به پرولتاریا آن را با توجه به نفرت موجود از پارلمانتاریسم کهن و نفرتی قانونی، درست و ضروری از رفتار اعضای پارلمان در بریتانیا، فرانسه و ایتالیا و همه کشورهای تقویت کرده‌اند، افرادی که ریشه خرده بورژوازی دارند چنین نکرده‌اند. انترناسیونال کمونیستی باید رهنمودهایی صادر کند و رقاباید بیشتر با تجربه روسیه و با اهمیت يك حزب سیاسی حقیقتاً پرولتاریایی آشنا شوند. کار ما، به انجام رساندن این وظیفه خواهد بود. مبارزه علیه این خطاها و علیه این کوتاهیها در جنبش پرولتاریایی، هزار بار از مبارزه علیه آن بورژواهایی که لباس رفورمیستی به تن کرده‌اند، به احزاب قدیمی انترناسیونال دوم تعلق دارند و همه کارهاشان را با روحیه‌ای بورژوازی و غیر پرولتاریایی انجام می‌دهند آسان‌تر است.

رفقا، در پایان می‌خواهم يك جنبه دیگر موضوع را بررسی کنم. رفیقمان، رئیس جلسه، گفته است که کنگره ما شایسته عنوان يك کنگره جهانی است. به گمانم حق با او است، بویژه اینکه تعداد قابل توجهی از نمایندگان جنبش انقلابی کشورهای مستعمره و عقب مانده در اینجا حاضرند. این تازه آغاز کار است، اما مهم اینست که کار آغاز شده است. ما در این کنگره شاهد ایجاد وحدت میان کارگران انقلابی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و توده‌های انقلابی کشورهای هستیم که در آنها پرولتاریایی وجود ندارد یا بندرت وجود دارد، یعنی توده‌های ستم‌دیده کشورهای مستعمره شرق. تحکیم وحدت به خود ما بستگی دارد و من مطمئنم که آن را تحکیم خواهیم بخشید. زمانی که تهاجم انقلابی کارگران

ستم‌شمار شده و ستم‌دیده تک تک کشورها پس از غلبه کردن بر مقاومت عناصر خرده بورژوا و نفوذ قشر کوچک و فوقانی اشرافیت کارگری با تهاجم انقلابی مدها میلیون مردمی که تاکنون در وادی مرزهای تاریخ ایستاده بوده‌اند فقط بعنوان موضوع تاریخ به آنها اشاره می‌شده است همراه شود، آنگاه مپریالیسم جهانی سرنگون خواهد شد.

جنگ امپریالیستی، به انقلاب کمک کرده است: بورژوازی از مستعمرات، کشورهای عقب مانده و گوشه انزوایی که داشتند، برای جنگ مپریالیستی سرباز گرفته است. بورژوازی بریتانیا به سربازان هندی چنین تبلیغ می‌کرد که دفاع از بریتانیای کبیر در برابر آلمان، وظیفه دهقانان هندی است؛ بورژوازی فرانسه به سربازانی که از مستعمرات فرانسه آمده بودند چنین تبلیغ می‌کرد که دفاع از فرانسه، وظیفه آنها است. آنها بکاربردن اسلحه را به این سربازها یاد دادند، کاری که در برابرش سپاس‌مان را به نمایندگی از طرف همه کارگران و دهقانان روسیه و بویژه از طرف همه افراد ارتش سرخ روسیه اعلام می‌داریم. جنگ امپریالیستی، ملتهای وابسته را به عرصه تاریخ جهان کشانده است. و یکی از وظایف ما در حال حاضر، بررسی این مسأله است که چگونه می‌توان سنگ بنای سازماندهی جنبش شورایی را در کشورهای غیر سرمایه‌داری کار گذاشت. تشکیل شوراها در آن کشورها ممکن است؛ اینها شوراها کارگران نخواهند بود بلکه شوراها دهقانان یا شوراها زحمتکشان خواهند بود.

کارهای بسیار در پیش است؛ خطا اجتناب ناپذیر است؛ در این راه، با دشواریهای بسیار روبرو خواهیم شد. وظیفه اساسی کنگره دوم، پیدا کردن یا نشان دادن اصولی عملی است که به کمک آنها بتوان فعالیت را که تاکنون بشکلی سازمان نیافته در میان صدها میلیون نفر صورت می‌گرفته است بشکلی سازمان یافته، همبسته و اصولی ادامه داد.

اکنون، يك سال و اندی پس از کنگره اول انترناسیونال کمونیستی،

توانسته‌ایم بر انترناسیونال دوم غلبه کنیم؛ فقط در میان کارگران کشور های متمدن نیست که افکار مربوط به شوراها اشاعه یافته است؛ فقط اینها نیستند که با این افکار آشنا شده‌اند و مضمونش را فهمیده‌اند. کارگران همه کشورها به فضل فروشان، که بیشترشان خودشان را سوسیالیست می‌نامند و بشیوه‌ای عالمانه یا تقریباً عالمانه درباره «نظام» شورایی، نامی که نظام شناسان آلمانی دوست دارند به آن بدهند یا درباره «نظریه» شورایی به گفته سوسیالیستهای صنفی بریتانیا^{۲۰} بحث می‌کنند، می‌خوانند، این‌گونه بحثهای مربوط به «نظام» یا «نظریه» شورایی، غالباً چشمها و اذهان کارگران را تاریک می‌کند. اما کارگران، این آشغال فضل فروشان را جارو می‌کنند و سلاحی را که شوراها تهیه کرده‌اند به دست می‌گیرند. اکنون نقش و اهمیت شوراها در کشورهای شرق نیز شناخته شده است.

شالوده جنبش شورایی در سراسر مشرق زمین، یعنی در سراسر آسیا در میان ملت‌های مستعمره، آماده شده است. این فرض که استثمار شوندگان باید علیه استثمارگران بپاخیزند و شوراها را خودشان را برپا دارند، فرض بسیار پیچیده‌ای نیست. پس از تجربه ما، پس از گذشت دو سال و نیم از عمر جمهوری شوروی در روسیه و پس از کنگره اول انترناسیونال سوم، این فکر در دسترس صدها میلیون تن از ملت‌های تحت ستم استثمارگران سراسر جهان قرار می‌گیرد. ما در روسیه، غالباً مجبوریم سازش کنیم و منتظر فرصت باشیم زیرا از امپریالیست‌های بین‌المللی ضعیف‌تریم، اما می‌دانیم که از منافع این توده هزار و دوست و پنجاه میلیون نفری دفاع می‌کنیم. در حال حاضر موانع، تعصبات و جهلی که ساعت بساعت عقب‌تر می‌روند جلوی ما را گرفته‌اند؛ اما بیش از پیش به نمایندگان و مدافعان راستین این ۷۰ درصد جمعیت جهان و توده کارگران و استثمار شوندگان تبدیل می‌شویم. اکنون

مغروران می‌توانیم بگوییم: در کنگره اول، ما فقط تبلیغاتچی بودیم؛ فقط عقاید بنیادی را در میان کارگران جهان اشاعه می‌دادیم، ما فقط آنها را به مبارزه فرامی‌خواندیم؛ فقط می‌پرسیدیم مردمی که می‌توانند این راه را پیش بگیرند کجایند. امروزه پرولتاریای پیشرفته، همه جا باما است. ارتش پرولتاریا، گرچه در پاره‌ای موارد بخوبی سازمان نیافته و نیازمند سازماندهی دوباره است، همه جا حضور دارد. اگر فضای ما در همه کشورها به ساکمک کنند تا ارتش متحدی تشکیل دهیم، هیچ کمبودی نمی‌تواند جلوی اجرای این وظیفه را بگیرد. این وظیفه، انقلاب پرولتاریایی جهان و پی‌ریزی جمهوری شورایی جهان است. (کف ذن ممتد حضار.)

Collected works, Vol. 31,
pp. 215-34

Pravda No. 162,
July 24, 1920

سخنرانی درباره نقش حزب کمونیست

۲۳ ژوئیه

رفقا، می‌خواهم چند نکته درباره سخنرانیهای رفقا قنر و مک‌لین به اطلاع‌تان برسانم. قنر می‌گوید که مدافع دیکتاتوری پرولتاریا است ولی دیکتاتوری پرولتاریا را آنطور که ما می‌بینیم نمی‌بیند. او می‌گوید که منظور ما از دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری اقلیت سازمان یافته و آگاه پرولتاریا است.

البته در دوره سرمایه‌داری، که کارگران پیوسته استثمار می‌شوند و نمی‌توانند استعدادهای انسانی خود را رشد دهند، چشمگیرترین ویژگی احزاب سیاسی طبقه کارگر اینست که می‌توانند فقط اقلیتی از طبقه را به خود راه دهند. همچنانکه کارگران صاحب آگاهی واقعاً طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری، فقط اقلیتی از کل کارگران را تشکیل می‌دهند، حزب سیاسی نیز فقط می‌تواند اقلیتی از طبقه را دربر گیرد. بنابراین، مجبوریم بپذیریم که فقط این اقلیت صاحب آگاهی طبقاتی

می‌تواند توده‌های وسیع کارگران را هدایت و رهبری کند. واگر رفیق قنر می‌گوید با احزاب مخالفت دارد ولی در همان حال از اقلیتی دفاع می‌کند که نماینده سازمان یافته‌ترین و انقلابی‌ترین کارگرانی است که راه را به همه پرولتاریا نشان می‌دهد، در این صورت می‌خواهم بگویم که اختلافی میان ما نیست. این اقلیت سازمان یافته چیست؟ اگر این اقلیت، واقعاً دارای آگاهی طبقاتی است، اگر می‌تواند توده‌ها را رهبری کند، اگر می‌تواند به هر مسأله‌ای که در دستور روز قرار می‌گیرد پاسخ دهد، در این صورت، چنین اقلیتی يك حزب است. اما اگر رفقایی مانند قنر، که بعنوان نمایندگان يك جنبش توده‌ای در نظر ما از ارزش ویژه‌ای برخوردارند - سخنی که بی‌هیچ اغراقی، نمی‌توانیم درباره نمایندگان حزب سوسیالیست بریتانیا^{۲۱} به زبان آوریم - اگر این رفا از وجود اقلیتی دفاع می‌کنند که مصممانه برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه خواهد کرد و توده‌های کارگران را در این راه تربیت خواهد کرد، در این صورت، چنین اقلیتی واقعاً چیزی بجز يك حزب نیست. رفیق قنر می‌گوید که این اقلیت باید کل توده کارگران را سازمان دهد و رهبری کند. اگر رفیق قنر و دیگر رفقای گروه نمایندگان کارگاهها و کارگران صنعتی جهان^{۲۲} این را می‌پذیرند - و از صحبت‌های روزانه‌ای که باهم داشته‌ایم به نظر می‌رسد که این را می‌پذیرند - اگر این نظر را تأیید می‌کنند که اقلیت کمونیست و آگاه طبقه کارگر پرولتاریا را رهبری می‌کند، در این صورت باید بپذیرند که معنای همه قرارهای ما نیز همین است. در این صورت، تنها اختلاف میان ما، خودداری آنها از به کار بردن واژه «حزب» است، زیرا در میان رفقای بریتانیایی، نوعی بی‌اعتمادی به احزاب سیاسی وجود دارد. تصویری که آنها از احزاب سیاسی دارند با تصور احزاب مأمور و هندرسون^{۲۳} احزاب معامله‌گران زیرک و خائنان به-طبقه کارگر درآمیخته است. اما اگر منظورشان از پارلمانتاریسم همان

چیزی است که امروز در بریتانیا و آمریکا وجود دارد، در این صورت ما نیز با این گونه پارلمان‌تاریسم و این گونه احزاب سیاسی مخالفیم. آنچه ما می‌خواهیم، احزابی جدید و متفاوت است. ما احزابی می‌خواهیم که رابطه‌ای همیشگی و واقعی با توده‌ها داشته باشند و بتوانند آن توده‌ها را رهبری کنند.

حال می‌پردازم به سومین مسأله‌ای که می‌خواهم در ارتباط با سخنرانی رفیق مک لین بررسی کنم. اواز پیوستن حزب کمونیست بریتانیا به حزب کارگر دفاع می‌کند. من عقیده‌ام را درباره این مسأله در تیزهای مربوط به پیوستن به *انترناسیونال سوم* بیان داشته‌ام.^{۲۴} در جزوه‌ام، مسأله را بازگذاشتم.^{۲۵} اما پس از بررسی موضوع با چندتن از رفقا، به این نتیجه رسیده‌ام که تصمیم به باقی‌ماندن در حزب کارگر، تنها تاکتیک درست است. اما رفیق تنو در اینجا اعلام می‌دارد که «زیادجزمی نباشید.» به گمانم اظهار نظرش در اینجا ارتباطی به موضوع ندارد. رفیق رمزی می‌گوید: «لطفاً بگذارید ما بریتانیایی‌ها خودمان درباره این مسأله تصمیم بگیریم.» اگر قرار باشد هر گروه کوچکی بیاید و بگوید که «تعدادی از ما با این کار موافقیم و تعدادی مخالف؛ تصمیم گرفتن را به خودمان واگذارید»، در این صورت، *انترناسیونال* چه وضعی خواهد داشت؟ در این صورت فایده تشکیل *انترناسیونال*، کنگره و این همه بحثها چیست؟ رفیق مک لین فقط درباره نقش حزب سیاسی سخن گفت. اما همان صحبتها درباره اتحادیه‌های کارگری و پارلمان‌تاریسم نیز صدق می‌کند. درست است که بخش بزرگی از بهترین انقلابیون با پیوستن به حزب کارگر مخالفند، زیرا با پارلمان‌تاریسم بعنوان شکلی از مبارزه مخالفند. شاید بهترین کار آن باشد که این مسأله را به کمیسیون ارجاع دهیم تا درباره اش بحث و بررسی شود و سپس در همین کنگره *انترناسیونال* کمونیستی درباره اش تصمیم گرفته شود. ما نمی‌توانیم موافقت کنیم که

این مسأله فقط به کمونیستهای بریتانیایی مربوط می‌شود. ما بطور کلی باید بگوییم که تاکتیکهای درست کدام است.

اکنون می‌پردازم به بررسی برخی از استدلالهای رفیق مک لین درباره مسأله حزب کارگر بریتانیا. باید صراحتاً بگوییم که حزب کمونیست فقط به این شرط می‌تواند به حزب کارگر پیوندد که آزادی کامل برای انتقاد را حفظ کند و بتواند سیاست خودش را دنبال کند. این موضوع، اهمیتی بی‌کمران دارد. در این زمینه، وقتی رفیق سواتی از همکاری طبقاتی سخن به میان می‌آورد، من تأیید می‌کنم که این کار بمعنای همکاری طبقاتی نخواهد بود. وقتی رفقای ایتالیایی حضور اپورتونیستهایی چون *توراتی* و شرکا یعنی عناصر بورژوازی را در حزبشان تحمل می‌کنند، این در واقع بمعنای همکاری طبقاتی است. اما در این مورد، با توجه به حزب کارگر بریتانیا، مسأله صرفاً همکاری بین اقلیت پیشرفته کارگران بریتانیا و اکثریت وسیع آنان است. اعضای حزب کارگر همگی اعضای اتحادیه‌های کارگری‌اند. این حزب، ساختمانی بسیار غیر عادی دارد و نظیرش در هیچ کشور دیگری یافت نمی‌شود. حزب کارگر، سازمانی است که چهار میلیون کارگر از شش یا هفت میلیون کارگر سازمان یافته در اتحادیه‌های کارگری را در برمی‌گیرد. از آنها نمی‌پرسند عقاید سیاسی‌شان چیست. بگذارید رفیق سواتی به من ثابت کند کسی در آن حزب می‌تواند جلسوی اعمال حق انتقاد ما را بگیرد. اگر این موضوع ثابت شود، برخلاف بودن رفیق مک لین نیز ثابت شده است. حزب *سوسیالیست بریتانیا* هندرسون را آزادانه خائن می‌نامد و با این حال در حزب کارگر باقی می‌ماند. در اینجا بین پشاهنگ طبقه کارگر و پشاهنگ آن یعنی کارگران عقب مانده، همکاری برقرار است. این همکاری بقدری برای کل جنبش اهمیت دارد که ما قاطعانه از کمونیستهای بریتانیایی می‌خواهیم نقش رابط بین حزب یعنی اقلیت طبقه کارگر و

بقیه کارگران را به عهده بگیرند. اگر اکثریت نمی‌تواند توده‌ها را رهبری کند و پیوندهای محکمی با آنها برقرار سازد، در این صورت حزب نیست، و بطور کلی اگر خودش را حزب یا کمیته ملی نمایندگان کار-گامها بنامد، ارزشی ندارد. تاجایی که من می‌دانم، کمیته‌های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا یک کمیته ملی یا واحد مرکزی دارند، که خود گامی بسوی حزب به شمار می‌رود. نتیجتاً تا زمانی که نپذیرند حزب کارگر بریتانیا را پرولترها تشکیل می‌دهند، این، همکاری میان پیشاهنگ طبقه کارگر و کارگران عقب مانده است؛ اگر این همکاری بشکلی منظم صورت نگیرد، حزب کمونیست ارزشی نخواهد داشت و مسأله دیکتاتوری پرولتاریا اصلاً نمی‌تواند مطرح باشد. اگر رفقای ایتالیایی ما دلایل قانع کننده‌تری ندارند، مجبوریم مسأله را بعداً در اینجا و براساس آنچه می‌دانم بطور نهایی مطرح کنیم - و به این نتیجه خواهیم رسید که پیوستن تاکتیک درستی است.

رفقا تنر و رمزی می‌گویند که اکثریت کمونیستهای بریتانیایی، پیوستن را نخواهند پذیرفت. اما آیا ما همیشه مجبوریم با اکثریت موافقت کنیم؟ نه، اصلاً. اگر آنها تاکنون در نیافته‌اند که تاکتیک درست کدام است، در این صورت بهتر است کمی صبر کنیم. حتی وجود همزمان دو حزب تا مدتی، بهتر از خودداری از پاسخ دادن به این مسأله است که تاکتیک درست کدام است. البته شما که با تکیه بر تجربه همه نمایندگان کنگره و مباحثی که در اینجا مطرح شده است عمل می‌کنید، اصراری به تصویب قراری در این مکان و این لحظه دایر بر دعوت به تشکیل فوری یک حزب کمونیست واحد در هر کشور نخواهید داشت. این غیر ممکن است. ولی ما می‌توانیم عقایدمان را صریحاً بیان کنیم و رهنمود بدهیم. مسأله‌ای را که هیئت نمایندگی بریتانیا مطرح کرده است باید در کمیسیون ویژه‌ای بررسی کنیم و آنگاه بگوییم: پیوستن به حزب کارگر

تاکتیک درستی است. اگر اکثریت با آن مخالف باشد، ما باید اقلیت جداگانه‌ای تشکیل دهیم. این کار، ارزش آموزشی خواهد داشت. اگر توده‌های کارگران بریتانیا هنوز هم به تاکتیکهای قدیمی ایمان دارند، در کنگره بعدی به نتیجه گیریم اما رسیدگی خواهیم کرد. اما نمی‌توانیم بگوییم که این مسأله فقط به بریتانیا مربوط می‌شود - این کار بمعنای تقلید از بدترین عادات انترناسیونال دوم است. ما عقایدمان را باید صریحاً بیان کنیم. اگر کمونیستهای بریتانیایی به توافق نرسند و اگر یک حزب توده‌ای تشکیل نشود، انشعاب، بنحوی ازانحاء، اجتناب ناپذیر است. •

Collected Works, Vol. 311, *Bulletin of the Second Congress*
pp. 235-39 *of the Communist International,*
No. 5, August 5, 1920

• در شماره ۵ خبرنامه کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، جملات پایانی

این سخنرانی به شرح زیر چاپ شده بود:

«ما باید عقایدمان را صریحاً بیان کنیم، هر چه با دایمان. اگر کمونیستهای بریتانیایی درباره سازماندهی جنبش توده‌ای به توافق نرسند و اگر انشعابی بر سر این مسأله پیش بیاید، در این صورت، بهتر است انشعاب شود ولی سازماندهی جنبش توده‌ای نفی نشود. بهتر است از تاکتیکها و ایدئولوژی قطعی و بقدر کافی روشن دفاع کنیم اما در آشفتگی گذشته باقی نمانیم.» - ویراستاد متن انگلیسی.

گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی

۲۶ ژوئیه

رفقا، من فقط مقدمه مختصری را به اطلاع تان می‌رسانم، و پس از آن رفیق مارینگ که منشی کمیسیون ما بوده است، گزارش مفصل تغییراتی را که ما در تزاها بعمل آورده‌ایم به شما خواهد داد. پس از او رفیق روی که تزاها تکمیلی را تنظیم کرده است گزارش خواهد داد. کمیسیون ما تزاها مقدماتی^{۲۶} بشکل اصلاح شده و تزاها تکمیلی را به اتفاق آراء تصویب کرده است. بنابراین درباره همه مسائل عمده به اتفاق رأی کامل رسیده‌ایم. و حالا چند نکته مختصر.

نخست، اندیشه بنیادی تزاها ما چیست؟ این اندیشه، اختلاف میان ملت‌های ستمدیده و ستمگر است. ما برخلاف انترناسیونال دوم و دموکراسی بورژوازی، بر این اختلاف تأکید می‌کنیم. در این عصر امپریالیسم، تعیین واقعیات مشخص اقتصادی و آغاز حرکت از واقعیات مشخص، نه فرض‌های انتزاعی، در زمینه همه مسائل مستعمراتی و ملی،

بویژه برای پرولتاریا و انترناسیونال کمونیستی اهمیت دارد. بزرگترین ویژگی امپریالیسم، همچنانکه می‌بینیم، اینست که سراسر جهان به تعداد زیادی ملت‌های ستمدیده و تعداد انگشت شماری ملت‌های ستمگر تقسیم شده است که ملت‌های ستمگر، ثروت بی‌پایان و نیروهای مسلح نیرومندی دارند. اکثریت عظیم جمعیت جهان، بیش از هزار میلیون نفر، شاید ۱,۲۵۰ میلیون نفر یعنی ۷۰ درصد جمعیت جهان، اگر جمعیت کل جهان را ۱,۷۵۰ میلیون نفر بگیریم، به ملت‌های ستمدیده‌ای تعلق دارند که یا درحالت وابستگی مستقیم‌اند یا نیمه‌مستعمره‌اند مانند ایران، ترکیه و چین، یا به‌تصرف یکی از قدرتهای امپریالیستی درآمده‌اند و به‌انکای پیمان‌های صلح، وسیعاً وابسته آن قدرت شده‌اند. این فکر اختلاف و تقسیم جهان به ملت‌های ستمگر و ستمدیده، در سراسر تزاها، نه فقط تزاها مقدماتی که با امضای من انتشار یافت بلکه در تزاها تکمیلی که توسط رفیق روی تسلیم شد نیز دیده می‌شود. تزاها اخیر، عمدتاً از دیدگاه اوضاع هند و دیگر کشورهای بزرگ آسیا که زیر ستم بریتانیا هستند تنظیم شده بودند. اهمیت این تزاها برای ما در همین جا است.

دومین فکر اساسی تزاها ما اینست که در اوضاع کنونی جهان پس از جنگ امپریالیستی، روابط متقابل میان ملت‌ها و نظام سیاسی جهان بطور کلی، تابع مبارزه‌ای است که گروه کوچکی از ملت‌های امپریالیستی علیه جنبش شورایی و دولتهای شورایی و به‌پیشگامی روسیه شوروی آغاز کرده‌اند. تا زمانی که این نکته را به‌خاطر نسپریم، نمی‌توانیم يك مسأله واحد ملی یا مستعمراتی را، حتی اگر به‌دورافتاده‌ترین بخش جهان مربوط باشد، بدرستی مطرح کنیم. احزاب کمونیست، چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب‌مانده، فقط در صورتی می‌توانند مسائل سیاسی را بدرستی مطرح و حل کنند که این فرض را مبنای کارشان قرار دهند.

سوم اینکه، می‌خواهم مخصوصاً برمسأله جنبش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده تأکید کنم. این، مسأله‌ای است که پاره‌ای اختلافات بی‌آوردده است. ما درباره این موضوع که آیا از لحاظ عملی و نظری درست است بگوییم انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست باید به جنبش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده کمک کنند، بحث کرده‌ایم. در نتیجه این بحث، به اتفاق آراء، تصمیم گرفتیم درباره جنبش ملی - انقلابی صحبت کنیم نه درباره جنبش بورژوا-دموکراتیک. تردیدی نیست که هر جنبش ملی فقط می‌تواند جنبشی بورژوا - دموکراتیک باشد، زیرا توده عظیم جمعیت در کشورهای عقب‌مانده از دهقانانی تشکیل می‌شود که نماینده روابط بورژوا - سرمایه‌داری‌اند. خیال محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورها احزاب پرولتاریایی، اگر عملاً بتوانند ظاهر شوند، می‌توانند بدون ایجاد روابط مشخص با جنبش دهقانی و بدون کمک مؤثر به آن، از تاکتیکهای کمونیستی و سیاست کمونیستی پیروی کنند. اما اعتراضهایی شده است بدین مضمون که اگر ما از جنبش بورژوا - دموکراتیک صحت کنیم، تمام اختلافهای میان جنبشهای رفورمیستی و انقلابی را از نظرها پنهان خواهیم کرد. اما این اختلاف، اخیراً بروشنی در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره آشکار شده است، زیرا بورژوازی امپریالیستی به هر کاری که از قدرتش برمی‌آید دست می‌زند تا در میان ملت‌های ستمدیده نیز بذریک جنبش رفورمیستی را بپاشد. نوعی «واحد حسنه میان بورژوازی کشورهای استعمارگر و بورژوازی مستعمرات پدید آمده است، بطوری که غالباً - و شاید در بیشتر موارد - بورژوازی کشور-های ستمدیده، ضمن اینکه از جنبش ملی پشتیبانی می‌کند، با بورژوازی امپریالیستی توافق کامل دارد یعنی برای مبارزه علیه همه جنبشهای انقلابی و همه طبقات انقلابی، با بورژوازی امپریالیستی متحد می‌شود. این واقعیت بطور انکارناپذیری درکنگره ثابت شد و ما پذیرفتیم که تنها

برخورد درست اینست که این اختلاف را در نظر بگیریم و تقریباً در همه موارد، اصطلاح «انقلابی - ملی» را بجای اصطلاح «بورژوا-دموکراتیک» بنشانیم. اهمیت این تغییر در اینست که ما کمونیستها فقط زمانی باید از جنبشهای بورژوا-آزادبخش در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبشها حقیقتاً انقلابی باشند و نمایندگان آنها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده‌های استثمارشونده نگیرند. اگر این شرایط وجود نداشته باشد، کمونیستهای این کشورها باید با بورژوازی رفورمیست، که رهبران انترناسیونال دوم نیز از آن-جمله‌اند، مبارزه کنند. هم‌اکنون احزاب رفورمیست در کشورهای مستعمره وجود دارند و سخنگویان بعضی از آنها خودشان را سوسیال دموکرات و سوسیالیست می‌نامند. اختلافی که بدان اشاره کردم در همه ترها در نظر گرفته شده است و به گمانم نتیجه‌اش این است که نظر ما اکنون بادقت بمراتب بیشتری فرمول‌بندی شده است.

و بعد، می‌خواهم اشاره‌ای به موضوع شوراها و دهقانان بکنم. فعالیت‌های عملی کمونیستهای روسیه در مستعمرات سابق تزاری، در کشورهای عقب‌مانده‌ای چون ترکستان و غیره، ما را با این مسأله روبرو کرده است که چگونه می‌توان تاکتیکها و سیاست کمونیستی را در شرایط پیش از سرمایه‌داری بکار بست. تسلط روابط پیش از سرمایه‌داری، هنوز هم ویژگی تعیین‌کننده این کشورها است، بطوری که موضوع جنبش صرفاً پرولتاریایی در آنها نمی‌تواند مطرح باشد. در این کشورها عملاً خبری از پرولتاریای صنعتی نیست. با این حال، ما حتی در اینجا، نقش رهبر را به خود گرفته‌ایم و باید بگیریم. تجربه به ما نشان داده است که در این کشورها باید بر مشکلات بسیار بزرگی غلبه کنیم. اما نتایج عملی کارهای ما نیز نشان داده است که ما علیرغم این مشکلات، در وضعی هستیم که می‌توانیم توده‌ها را با ضرورت تفکر مستقل سیاسی و اقدام مستقل سیاسی

حتی در جایی که پرولتاریا عملاً وجود ندارد، آشنا کنیم. این کار برای ما، در مقایسه با زفقای کشورهای اروپای غربی، دشوارتر بوده است، زیرا پرولتاریای روسیه، سرگرم کار در تشکیلات دولت شده است. بسادگی می‌توان در یافت دهقانانی که در شرایط وابستگی نیمه فئودالی زندگی می‌کنند به آسانی می‌توانند اندیشه سازمان شورایی را جذب کنند و به مرحله اجرا در آورند: این نیز روشن است که توده‌های ستمدیده، یعنی توده‌هایی که نه فقط توسط سرمایه بازرگانی بلکه توسط فئودالیست‌ها و دولت متکی بر فئودالیسم استثمار می‌شوند نیز می‌توانند این سلاح و این گونه سازماندهی را در شرایط زندگی خودشان به کار گیرند. اندیشه سازمان شورایی، اندیشه ساده‌ای است و نه فقط در روابط پرولتاریایی بلکه در روابط دهقانی فئودالی و نیمه فئودالی نیز قابل اجرا است. تجربه ما در این زمینه، هنوز چندان قابل توجه نیست. اما بحث در کمیونی که چندین نماینده از کشورهای مستعمره در آن شرکت داشتند، بطرز متقاعدکننده‌ای نشان داد که تزه‌ای انترناسیونال کمونیستی باید نشان دهد که شوراهای دهقانان یعنی شوراهای استثمارشوندگان، سلاحی است که نه فقط در کشورهای سرمایه‌داری بلکه در کشورهای با روابط پیش از سرمایه‌داری نیز قابل استفاده است و وظیفه بی‌چون و چرای احزاب کمونیست و عناصری که برای تشکیل احزاب کمونیست آماده شده‌اند اینست که در همه جا به نفع شوراهای دهقانان یا شوراهای زحمتکشان، در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره، تبلیغ کنند. هر جا که شرایط اجازه دهد، باید بیدرنگ برای تأسیس شوراهای زحمتکشان دست‌بکار شوند.

این، زمینه بسیار جالب و بسیار مهمی برای فعالیت عملی ما فراهم می‌آورد. تا اینجا تجربه مشترک ما از این لحاظ، زیاد نبوده است، اما روز بروز اطلاعات بیشتری انباشته خواهد شد. تردیدی نیست که پرولتاریای کشورهای پیشرفته، می‌تواند و باید به توده‌های زحمتکشان

کشورهای عقب‌مانده کمک کند و زمانی که پرولتاریای پیروز جمهوریهای شوروی دست یاری بسوی این توده‌ها دراز می‌کند و می‌تواند به آنها کمک کند، کشورهای عقب‌مانده، مرحله کنونی تکاملشان را پشت سر خواهند گذارد.

در کمیسیون، در باره این مسأله، نه فقط در ارتباط با تزهایی که من امضا کردم بلکه در ارتباط با تزه‌های رفیق روی که خودش در اینجا از آنها دفاع خواهد کرد و پاره‌ای اصلاحات که همگی به اتفاق آراء تصویب شده، بحث بسیار زنده‌ای در گرفت.

مسأله به این شکل مطرح شد: آیا باید این فرض را که مرحله سرمایه‌داری تکامل اقتصادی برای ملت‌هایی که در راه آزادسازی خود گام برمی‌دارند و مختصر پیشرفتی بسوی ترقی در دوره پس از جنگ در میان‌شان دیده می‌شود، فرضی درست بپنداریم؟ پاسخ ما منفی بود. اگر پرولتاریای انقلابی و پیروز شده، تبلیغات منظمی در میان آنها بکند و حکومت‌های شورایی باتمام امکاناتی که در اختیار دارند به کمک‌شان بیایند - در این صورت اشتباه خواهد بود اگر گمان کنیم که ملت‌های عقب‌مانده باید بطرز اجتناب‌ناپذیری از مرحله سرمایه‌داری تکامل خود بگذرند. ما نه فقط باید رزمندگان و سازمان‌های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده پدید آوریم، نه فقط باید تبلیغ به نفع تشکیل شوراهای دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آنها را با شرایط پیش از سرمایه‌داری مطابقت دهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی، باید با شالوده‌توریک مناسب، این قضیه را مطرح کند که کشورهای عقب‌مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌توانند وارد نظام شورایی شوند و با پشت سر گذاشتن چند مرحله تکاملی، بی‌آنکه نیازی به عبور از مرحله سرمایه‌داری باشد، به کمونیسم برسند.

راه‌های لازم برای این کار را نمی‌توان قبلاً نشان داد. تجربه عملی،

طولانی‌اند ولی با این حال مطمئنم که مفید خواهند بود و به تسریع تکامل و سازماندهی کار حقیقتاً انقلابی در ارتباط با مسائل ملی و مستعمراتی کمک خواهند کرد، تشکیل می‌دهد. و این، وظیفه اصلی ما است.

Collected Works, Vol. 31,
pp. 240-45.

*Bulletin of the Second Congress
of the Communist International
No. 6, August 7, 1920.*

این راهها را نشان خواهد داد. اما بطور قطع ثابت شده است که توده زحمتکشان، حتی در دورافتاده‌ترین کشورها، فهمیده‌اند که معنای اندیشه شوراهای چپست، که شوراها را باید با شرایط نظام اجتماعی پیس از سرمایه‌داری مطابقت داد و احزاب کمونیست باید بیدارنگ، کار در این جهت را در سراسر جهان آغاز کنند.

همچنین می‌خواهم براهمیت کار انقلابی احزاب کمونیست، نه فقط در کشورهای خودشان بلکه در کشورهای مستعمره و مخصوصاً در میان نیروهایی که ملت‌های استثمارگر برای مطیع نگه داشتن ملت‌های مستعمرات استخدام کرده‌اند، تأکید کنم.

رفیق کوللیج از حزب سوسیالیست بریتانیا در کمیسیون ما در این باره صحبت کرد. او گفت که کارگر عادی بریتانیا کمک کردن به ملت‌های مستعمره در قیام علیه حاکمیت بریتانیا را کاری خائنانه می‌داند. بلی، اشراف کارگری جنگجو و شونیست بریتانیا و آمریکا خطر بسیار بزرگی برای سوسیالیسم‌اند و سنگر مستحکم انترناسیونال دوم به شمار می‌روند. در اینجا ما با بزرگترین خیانت رهبران و کارگران متعلق به این انترناسیونال بورژوایی مواجه‌ایم. مسأله مستعمراتی در انترناسیونال دوم نیز بررسی شده است. **بیانیه بال^{۲۷}** نیز در این باره، بسیار گویا است. احزاب انتر-ناسیونال دوم متعهد شده‌اند که انقلابی عمل کنند اما نشانی از کار حقیقتاً انقلابی یا کمک به ملت‌های استثمارشونده و وابسته در قیام علیه ملت‌های ستمگر برجا نگذاشته‌اند. به گمان من، این در باره بیشتر احزابی که از انترناسیونال دوم کنار کشیده‌اند و می‌خواهند به انترناسیونال سوم بپیوندند نیز صدق می‌کند. ما باید این را به گوش همگان برسانیم و این انکار-ناپذیر است. منتظر می‌مانیم تا ببینیم کسی کوششی برای انکارش به خرج می‌دهد یا نه.

همه این ملاحظات، شالوده قرارهای ما را، که بلاشک بسیار

سخنرانی درباره شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی

۳۰ ژوئیه

رفقا، سراتی گفته است ما تا بحال يك صداقت سنج - که در واژه سازی فرانسوی بمعنای دستگاهی برای اندازه گیری صداقت است - ابداع نکرده ایم. چنین دستگاهی اصولاً ابداع نشده است. ما نیازی به این دستگاه نداریم. ولی هم اکنون ما وسیله ای برای تعیین گرایشها داریم. خطای رفیق سواتی، که بعداً به بررسی اش خواهم پرداخت، اینست که نتوانسته است این دستگاه را که از مدت ها قبل شناخته شده بود به کار ببرد.

می خواهم فقط چند کلمه ای درباره رفیق کریسپین بگویم. بسیار متأسفم که خودش اینجا نیست. (دیتمان: «مریض است.») از شنیدن این خبر، بسیار متأسفم. سخنرانی او سند بسیار مهمی است و آشکارا خط سیاسی جناح راست حزب مستقل سوسیال دموکرات را بیان می کند. صحبت من نه درباره مسائل شخصی یا موارد خاص بلکه درباره عقایدی

است که بروشنی در سخنرانی کریسپین بیان شده است. گمان می کنم بتوانم ثابت کنم که سراسر این سخنرانی با روحیه ای کائوتسکیستی تهیه شده است و رفیق کریسپین، درباره دیکتاتوری پرولتاریا، با نظرات کائوتسکیستها موافق است. کریسپین در پاسخ به پاسخش گفت: «دیکتاتوری چیز تازه ای نیست، در برنامه ارفورت نیز به آن اشاره شده بود.» در برنامه ارفورت^{۲۸} چیزی درباره دیکتاتوری پرولتاریا گفته نشده است و تاریخ ثابت کرد که این، تصادفی نبوده است. وقتی ما در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۳ دست اندر کار تهیه نخستین برنامه حزبمان بودم، همواره نمونه برنامه ارفورت را در برابر چشم داشتیم؛ پلخانوف، همان پلخانوفی که حقاً در آن زمان گفت: «با بونشتاین سوسیال دموکراسی را دفن خواهد کرد یا سوسیال دموکراسی بونشتاین را»، مخصوصاً بر این نکته تأکید می کرد که اشاره نکردن به دیکتاتوری پرولتاریا در برنامه ارفورت از دیدگاه ثوری، خطا و از لحاظ عمل، امتیازی است که از روی بزدلی به اپورتونیستها داده می شود. دیکتاتوری پرولتاریا از سال ۱۹۰۳ در برنامه ما بوده است.

حالا وقتی رفیق کریسپین می گوید که دیکتاتوری پرولتاریا چیز تازه ای نیست و سپس می افزاید: «ما همواره مدافع تصرف قدرت سیاسی بوده ایم»، از اصل قضیه طفره می زند. تصرف قدرت سیاسی را می پذیرد ولی دیکتاتوری را نمی پذیرد. همه نشریات سوسیالیستی - اعم از آلمانی، فرانسوی و بریتانیایی - نشان می دهد که رهبران احزاب اپورتونیست، مانند مک دونالد در بریتانیا، مدافع تصرف قدرت سیاسی اند. آنها وجداناً سوسیالیستهایی صمیمی اند، اما بادیکتاتوری پرولتاریا مخالفند! از آنجا که ما حزب انقلابی ارزنده ای داریم که شایسته نام کمونیست است، برخلاف تصور قدیمی انترناسیونال دوم، باید در دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا دست به تبلیغات بزنند. رفیق کریسپین این موضوع را که

بزرگترین خطای مشترك همه هواداران کائوتسکی است مناسبت مالی و مبهم کرده است.

رفیق کریسپین ادامه می‌دهد: «ما رهبران انتخاباتی توده‌ها بئیم.» این، نظری رسمی و اشتباه است، زیرا مبارزه گرایشها در آخرین کنگره حزبی مستقل‌های آلمانی، بروشنی دیده می‌شد. نیازی به صداقت سنج و رنگ شوخی زدن به موضوع نیست، کاری که رفیق سراتی می‌کند، تا ثابت کنیم مبارزه گرایشها باید وجود داشته باشد و وجود دارد: یکی گرایش کارگران انقلابی است که تازه به ما پیوسته‌اند و با اشرافیت کارگری مخالفند؛ گرایش بعدی، گرایش اشرافیت کارگری است که سرکردگی‌اش در همه کشورهای متمدن برعهده رهبران سالخورده است. آیا کریسپین به گرایش رهبران سالخورده و اشرافیت کارگری تعلق دارد یا به توده‌های انقلابی جدید کارگرانی که با اشرافیت کارگری مخالفند؟ این مسأله‌ای است که رفیق کریسپین نتوانسته است روشنش کند.

رفیق کریسپین با چه لحنی از انشعاب سخن می‌گوید؟ او گفت که انشعاب، ضرورتی تلخ است و مفصلاً برایش دلسوزی کرد. این کار، حکایت از روحیه‌ای کاملاً کائوتسکیستی دارد. آنها با چه کسی قطع رابطه کردند؟ آیا این کس، شیدمان نبود؟ البته که بود. کریسپین گفته است: «ما انشعاب کرده‌ایم.» نخست اینکه این کار، بسیار دیر انجام گرفت. چون درباره این موضوع صحبت می‌کنیم، باید حرفش را زد. دوم اینکه مستقل‌ها نباید برای این انشعاب دلسوزی کنند، بلکه باید بگویند: «طبقه کارگر بین‌المللی هنوز زیر سلطه اشرافیت کارگری و اپورتونیستها است.» وضع در دو کشور فرانسه و بریتانیای کبیر چنین است. رفیق کریسپین نه مانند يك کمونیست بلکه درست مانند کائوتسکی که گویا هیچ نفوذی ندارد، به این انشعاب نگاه می‌کند. سپس کریسپین

از دستمزدهای زیاد، سخن گفت. او گفت که اوضاع در آلمان طوری است که کارگران در مقایسه با کارگران روسیه یا بطور کلی در مقایسه با اروپای شرقی، وضع به مراتب بهتری دارند. در نظر او فقط زمانی می‌توان انقلاب کرد که وضع کارگران «خیلی زیاد» بدتر نشود. من می‌پرسم آیا صحبت کردن با چنین لحنی در يك حزب کمونیست غیرممکن است؟ این زبان ضد انقلاب است. تردیدی نیست که سطح زندگی در روسیه خیلی پایین‌تر از آلمان است و ما وقتی دیکتاتوری را برقرار ساختیم، کارگران گرسنه‌تر شدند و وضع‌شان حتی بدتر هم شد. پیروزی کارگران بدون فداکاری و بدون بدتر شدن موقتی وضع‌شان ممکن نیست. ما باید درست ضد آنچه را که کریسپین گفته است به کارگران بگوییم. اگر آدمی در آرزوی آماده کردن کارگران برای دیکتاتوری، به آنها بگوید که وضع‌شان «خیلی زیاد» بدتر نخواهد شد، مسأله اصلی را نادیده گرفته است و آن اینکه اشرافیت کارگری با کمک کردن به بورژوازی خودی برای پیروز شدن و خفه کردن تمامی جهان با روشهای امپریالیستی و نتیجتاً تأمین حقوق بهتری برای خودش بود که رشد یافت. کارگران آلمان اگر هم اکنون می‌خواهند برای انقلاب کار کنند باید فداکاری کنند و از فداکاری نترسند.

درست است که در کشور عقب مانده‌ای چون چین، باربرها بمفهوم کلی و جهانی - تاریخی نمی‌توانند انقلاب پرولتاریایی را به پیروزی برسانند؛ اما در تعداد انگشت شماری از کشورهای ثروتمند که زندگی در آنها بر اثر غارتگریهای امپریالیستی آسانتر است، اگر به کارگران بگوییم که از «خیلی زیاد» فقیر شدن بترسند، کاری ضد انقلابی کرده‌ایم. عکس این مطلب را باید به آنها بگوییم. اشرافیت کارگری که از فداکاری کردن و «خیلی زیاد» فقیر شدن در جریان مبارزه انقلابی می‌ترسد، نمی‌تواند متعلق به حزب باشد. در غیر این صورت، دیکتاتوری، مخصوصاً در کشورهای اروپای غربی، غیرممکن است.

کریسپین درباره ترور و قهرچه می گویند؟ او گفته است که اینها دو چیز جداگانه اند. چنین تمایزی شاید در يك درسنامه جامعه شناسی ممکن باشد ولی در سیاست عملی، مخصوصاً در شرایط آلمان، نمی توان چنین تمایزی قائل شد. ما مجبوریم در برابر کسانی که مانند افسران آلمانی، که لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ را به قتل رساندند یا در برابر افرادی چون اشتینز و کروپ که مطبوعات را می خردند، به قهر و ترور متوسل شویم. البته لزومی ندارد از قبل اعلام کنیم که قطعاً به ترور متوسل خواهیم شد، اما اگر افسران آلمانی و کاپیست ها همانطور که هستند بمانند و اگر اشتینز و کروپ همانطور که هستند بمانند، توسل به ترور، اجتناب ناپذیر خواهد بود. نه فقط کائوتسکی بلکه لده بور و کریسپین نیز با روحیه ای کاملاً ضد انقلابی از قهر و ترور صحبت می کنند. حزبی که با چنین اندیشه هایی مدارا کند، نمی تواند در دیکتاتوری پرولتاریا شرکت جوید. این نیازی به توضیح ندارد.

می ماند مسأله ارضی. کریسپین در اینجا زیاد زحمت کشیده و کوشیده است روحیه ای خرده بورژوازی را به ما نسبت دهد: گویا هر اقدامی که به نفع دهقان کوچک و به ضرر زمیندار بزرگ باشد، اقدامی خرده بورژوازی است. او می گوید باید از مالکان خلع مالکیت شود و زمینهاشان به اتحادیه های تعاونی سپرده شود. این، نظری فضل فروشانه است. حتی در کشورهای بسیار پیشرفته، از جمله در آلمان به تعداد کافی قطعه زمینهای بزرگ وجود دارد که با روشهای نیمه فئودالی کشت می شود نه با روشهای تولید بزرگ سرمایه داری. گوشه ای از چنین زمینی را می توان برید و بی آنکه صدمه ای به کشت بخورد، به دهقانان کوچک تحویل داد. کشاورزی بزرگ را می توان حفظ کرد و در همان حال امکانات قابل توجهی در اختیار دهقانان کوچک گذاشت. متأسفانه کمتر در این باره اندیشه شده است، اما عملاً باید در این باره اندیشید، زیرا در

غیر این صورت راه به خطا خواهید برد. مثلاً در کتاب ۱۹۳۱ (کمیساریای سابق خلق در امور اقتصاد ملی جمهوری شوروی مجارستان) که می گوید دیکتاتوری پرولتاریا بسختی چیزی را در روستاهای بلغارستان تغییر داده است و کارگران روزمزد، تغییری در اطراف خود ندیدند و چیزی به دهقانان کوچک نرسید، به این موضوع اشاره شده است. قطعه زمینهای بزرگی در مجارستان وجود دارد و اقتصاد نیمه فئودالی در مناطق وسیعی برقرار است. همیشه می توان و باید بخشهایی از املاک بزرگ را بافت و تکه هایی از آنها را نه بعنوان ملك خصوصی بلکه به اجاره، در اختیار دهقانان کوچک گذاشت تا حتی دهقان کوچک نیز بتواند بخشی از املاک مصادره شده را به دست بگیرد. در غیر این صورت، دهقان کوچک، تفاوتی میان نظام قدیم و دیکتاتوری شوراها نخواهد دید. اگر تشکیلات دولت پرولتاریایی به این طریق عمل نکند، نخواهد توانست قدرت را در دست خود نگهدارد.

با آنکه کریسپین گفت که «کسی نمی تواند انکار کند که ما اعتقاداتی انقلابی داریم»، در پاسخ می گویم که من منکر چنین اعتقاداتی در ایشان هستم. منظورم این نیست که شما مایل نیستید بشیوه ای انقلابی عمل کنید، بلکه می خواهم بگویم که شما نمی توانید بشیوه ای انقلابی استدلال کنید. حاضرم شرط ببندم که اگر کمیسیون من از مردم تحصیل کرده را برمی گردیم و يك دوجین از کتابهای کائوتسکی و سپس سخنرانی کریسپین را در اختیارشان می گذاشتیم، کمیسیون می گفت: «این سخنرانی، سراپا کائوتسکیستی است و از آغاز تا پایان، رنگ عقاید کائوتسکی را دارد.» روش استدلال کریسپین، اساساً کائوتسکیستی است، ولی کریسپین می آید و می گوید: «کائوتسکی دیگر هیچ نفوذی در حزب ما ندارد.» شاید در کارگران انقلابی که اخیراً به حزب پیوسته اند هیچ نفوذی نداشته باشد. اما باید این موضوع را کاملاً ثابت شده دانست که کائوتسکی نفوذ بسیاری

در کریسپین، سراسر خط فکری وی و همه عقایدش داشته است و هنوز هم دارد. این، از سخنرانی‌اش دیده می‌شود. بهمین علت است که بدون احتیاج به ابداع صداقت سنج یعنی وسیله‌ای برای سنجش صداقت، می‌توانیم بگوییم که سمتگیری کریسپین، سمتگیری انترناسیونال کمونیستی نیست. با این سخن، در واقع، می‌خواهیم سمتگیری کل انترناسیونال کمونیستی را تعیین کنیم.

رفقا وینکوپ و مونتسبرگ ناراضایی‌شان را از این که ما حزب مستقل سوسیالیست را دعوت کرده‌ایم و با نمایندگان مذاکره می‌کنیم اعلام داشته‌اند. به گمانم آنها اشتباه می‌کنند. وقتی کائوتسکی به ما حمله می‌کند و کتابهایی علیه ما انتشار می‌دهد، ما با او بعنوان دشمن طبقاتی خودمان مجادله می‌کنیم. اما وقتی حزب مستقل سوسیال دموکرات، که بر اثر هجوم سیل آسای کارگران انقلابی بزرگتر شده است، برای مذاکره به اینجا می‌آید ما باید با نمایندگان مذاکره کنیم زیرا آنها بخشی از کارگران انقلابی‌اند. ما نمی‌توانیم بلافاصله با مستقل‌های آلمانی یا فرانسوی یا بریتانیایی درباره انترناسیونال به توافق برسیم. رفیق وینکوپ در همه سخنرانیهایش نشان می‌دهد که تقریباً همه اشتباهات رفیق پانکولک را تکرار می‌کند. وینکوپ گفته است که با پانکولک هم عقیده نیست، اما سخنرانیهایش عکس این را ثابت می‌کند. اشتباه اصلی این گروه «چپ» در همین است، اما این بطور کلی اشتباه جنبش رشد یابنده پرولتاریایی است. سخنرانیهای رفقا کریسپین و دیتمان از روحیه‌ای بورژوایی سرشار است که ما را در تدارک دیدن برای دیکتاتوری پرولتاریا کمک نخواهد کرد. وقتی رفقا وینکوپ و مونتسبرگ بیش از این درباره موضوع حزب مستقل سوسیال دموکرات صحبت می‌کنند، ما بایشان موافق نیستیم.

البته همچنان که سراتی گفته است ما دستگاه صداقت سنج برای

سنجش وجدان آدمی نداریم؛ ما کاملاً می‌پذیریم که موضوع، نه شکل دادن به عقیده مردم بلکه ارزیابی يك موقعیت است. متأسفم که باید بگویم سراتی با اینکه سخنرانی کرد، حرف تازه‌ای نزد سخنرانی‌اواز نوع سخنرانی‌هایی بود که ما در انترناسیونال دوم به شنیدن‌شان عادت کرده بودیم.

سراتی اشتباه کرد که گفت: «اوضاع فرانسه، انقلابی نیست؛ اوضاع آلمان انقلابی است؛ اوضاع ایتالیا انقلابی است.» حتی اگر اوضاع غیرانقلابی باشد، انترناسیونال دوم اشتباه می‌کند و اگر واقعاً مایل به سازماندهی تبلیغات و تهییج انقلابی نباشد، مسئولیت سنگینی بر عهده دارد، زیرا همچنانکه تاریخ حزب بلشویک نشان داده است تبلیغات انقلابی را حتی در اوضاع غیرانقلابی، می‌توان و باید آغاز کرد. تفاوت سوسیالیست‌ها با کمونیست‌ها اینست که سوسیالیست‌ها در هر اوضاعی از عمل کردن بشیوه ما یعنی سازمان دادن کار انقلابی، خودداری می‌کنند.

سراتی، فقط آن چیزی را تکرار می‌کند که کریسپین گفته است. نمی‌خواهیم بگوییم که توراتی باید در فلان و فلان تاریخ اخراج شود. کمیته اجرایی، قبلاً این مسأله را بررسی کرده است و سراتی به ما گفته است: «اخراج نه، تصفیة حزبی آری.» باید صراحتاً به رفقای ایتالیایی بگوییم فقط خط اعضای ل/ا و دین نود^{۲۹} (نظم نویین) است که با خط انترناسیونال کمونیستی مطابقت دارد نه خط اکثریت کنونی رهبران حزب سوسیالیست و پیروان پارلمانی‌شان. آنها مدعی‌اند که می‌خواهند از پرولتاریا در برابر مرتجعان دفاع کنند. چرنوف، منشویکها و بسیاری دیگر در روسیه نیز از پرولتاریا در برابر مرتجعان «دفاع» می‌کنند، اما این دلیلی کافی برای پذیرفتن آنها به میان خودمان نیست.

بهمین علت باید به رفقای ایتالیایی و همه احزابی که يك جناح

راست دارند بگوییم ؛ این گرایش رفورمیستی، هیچ وجه مشترکی با کمونیسم ندارد.

از رفقای ایتالیایی می‌خواهیم کنگره‌ای تشکیل دهند و تظاهرات و قرارهای ما را برای بررسی به آن تسلیم کنند. مطمئنم که کارگران ایتالیا خواستار باقی ماندن در انترناسیونال کمونیستی خواهند شد.

Collected Works, Vol. 31,
pp. 246-52

متن کامل این سخنرانی در سال ۱۹۲۱
در کتاب زیر چاپ شد:

*The Second Congress of the
Communist International.
Verbatim Report. Petrograd*

۵

سخنرانی دربارهٔ پارلمانتاریسم

۲ اوت

به نظر می‌رسید که رفیق بوردیگا خواسته است از نظرگاه مارکسیستهای ایتالیایی در اینجا دفاع کند، اما نتوانسته است به هیچ‌یک از دلایلی که مارکسیستهای دیگر در دفاع از فعالیت پارلمانی پیش کشیده‌اند پاسخ دهد.

رفیق بوردیگا پذیرفته است که تجربه تاریخی مصنوعاً ایجاد نمی‌شود. او گفته است که مبارزه باید به‌حوزه دیگری کشانده شود. آیا او نمی‌داند که هر بحران انقلابی، با یک بحران پارلمانی همراه بوده است؟ درست است که او گفته است مبارزه باید به‌حوزه‌ای دیگر یعنی به‌حوزه شوراهای کشانده شود. اما خود بوردیگا پذیرفته است که شوراهای مصنوعاً نمی‌توان ایجاد کرد. نمونه روسیه نشان می‌دهد که شوراهای در جریان انقلاب یا در آستانه انقلاب می‌توان برپا داشت. حتی در دوره کرونسکی، شوراهای (که شوراهایی منشویکی بودند) چنان سازمان داده شده بودند

که احتمالاً نتوانند يك دولت پرولتاریایی تشکیل دهند. پارلمان، نتیجه تکامل تاریخی است و تازمانی که قدرت کافی برای ازهم پراکندن پارلمان بورژوازی نداشته باشیم نمی توانیم آنرا از میان ببریم. در شرایط مشخص تاریخی، فقط بعنوان عضوی از پارلمان بورژوازی می توان علیه جامعه بورژوازی و پارلمانتاریسم مبارزه کرد. همان سلاخی که بورژوازی در مبارزه بکار می گیرد باید توسط پرولتاریا نیز به کار گرفته شود، البته با هدفی کاملاً متفاوت. کسی نمی تواند ادعا کند که مسأله غیر از این است و اگر بخواهید با آن درافتید، مجبور خواهید شد تجربه همه رویدادهای انقلابی جهان را از یاد ببرید.

شما گفته اید که اتحادیه های کارگری نیز اپورتونیستی اند و خطر به شمار می روند. اما از سوی دیگر گفته اید که در مورد اتحادیه های کارگری باید يك استثنا قائل شد، زیرا اتحادیه ها سازمانهایی کارگری اند. اما این تا درجه معینی درست است. در اتحادیه های کارگری نیز عناصر بسیار عقب مانده وجود دارد: بخشی از خرده بورژوازی پرولتر شده، کارگران عقب مانده و دهقانان کوچک. همه این عناصر، واقعاً گمان می کنند که از منافع شان در پارلمان دفاع می شود. با این فکر از راه فعالیت کردن در پارلمان و ذکر حقایق باید مبارزه کرد تا مردم حقیقت را ببینند. تئوری تأثیری بر توده های عقب مانده نخواهد کرد؛ آنها به تجربه عملی احتیاج دارند.

این، در مورد روسیه نیز دیده شد. ما حتی پس از پیروزی پرولتاریا مجبور شدیم مجلس مؤسسان را فراخوانیم تا به کارگران عقب مانده ثابت کنیم که چیزی از آن مجلس^{۳۰} نصیب شان نخواهد شد. برای آشکار کردن تفاوت این دو، مجبور شدیم شوراها و مجلس مؤسسان را مشخصاً در برابر هم قرار دهیم و نشان دهیم که شوراها یگانه راه حل هستند.

رفیق سوچی، از سندیکالیستهای انقلابی^{۳۱}، از همین فکر هواداری

می کرد ولی منطقی در پشت سر نداشت. او می گفت که مارکسیست نیست تا همه چیز را براحتی بفهمد. اما شما، رفیق بوردیگا، ادعا می کنید که مارکسیست هستید، پس ما باید انتظار منطقی بیشتری را از شما داشته باشیم. شما باید بدانید که پارلمان را چگونه می توان خرد کرد. اگر بتوانید این کار را به کمک قیام مسلحانه در همه کشورها انجام دهید، چه بهتر. می دانید که ما در روسیه، تصمیم خود به ناپا بودن پارلمان بورژوازی را نه فقط در تئوری بلکه در عمل نیز ثابت کردیم. اما شما از یاد برده اید که این کار بدون تدارکات طولانی ممکن نیست و در بیشتر کشورها هنوز هم نمی توان پارلمان را با يك ضربه نابود کرد. ما برای نابود کردن پارلمان، مجبوریم در درون پارلمان دست به مبارزه بزنیم. شما اراده انقلابی خودتان را به جای شرایط تعیین کننده خط سیاسی طبقات در جامعه جدید می نشانید؛ بهمین علت است که ما برای نابود کردن پارلمان بورژوازی در روسیه، حتی پس از پیروزی، نخست مجبور شدیم مجلس مؤسسان را تشکیل دهیم. شما می گوید: «درست است که انقلاب روسیه، موردی است که با شرایط اروپای غربی وفق نمی دهد»، اما حتی يك دلیل مؤثر برای اثباتش نیاورده اید. ما يك دوره از سوسیال دموکراسی را پشت سر گذاشتیم. ما این دوره را سریعاً وزمانی پشت سر گذاشتیم که مجبور بودیم برای انتخابات مجلس مؤسسان تهییج گری کنیم. بعدها وقتی طبقه کارگر توانست قدرت را به دست بگیرد، دهقانان هنوز هم به ضرورت وجود يك پارلمان بورژوازی معتقد بودند.

ما با در نظر گرفتن این عناصر عقب مانده، مجبور بودیم انتخابات را اعلام کنیم و به کمک سرمشق و واقعیت، به توده ها نشان دهیم که مجلس مؤسسان که در دوره فقر شوم و همگانی برگزیده شده، نماینده آرزوها و خواستهای طبقات استنمار شونده نیست. بدینسان، اختلاف میان حکومت شورایی و بورژازی، نه فقط برای ما یعنی پیشاهنگان طبقه

کارگر بلکه برای اکثریت وسیع دهقانان، کارمندان پائین‌رتبه اداری، خرده بورژوازی و مانند اینها نیز، کاملاً روشن شد. در همه کشورهای سرمایه‌داری، عناصر عقب‌مانده‌ای در طبقه کارگر وجود دارند که متقاعد شده‌اند که پارلمان، نماینده راستین مردم است و روشهای نابکارانه‌ای را که در آنها به کار گرفته می‌شود نمی‌بینند. شما می‌گویید پارلمان وسیله‌ای است که بورژوازی به کمکش مردم را می‌فریبد. اما این استدلال علیه خودتان و علیه تزه‌های خودتان برمی‌گردد. شما چگونه می‌توانید ماهیت واقعی پارلمان را برای توده‌های عقب‌مانده‌ای که فریب بورژوازی را خورده‌اند روشن کنید؟ اگر در پارلمان نباشید و در بیرون از پارلمان باشید، چگونه می‌توانید مانورهای گوناگون پارلمانی، یا موضع‌گیریهای احزاب را افشا کنید؟ اگر مارکسیست هستید، باید بپذیرید که در جامعه سرمایه‌داری، پیوند نزدیکی میان روابط طبقات و روابط احزاب وجود دارد. باز تکرار می‌کنم: اگر عضو پارلمان نباشید و منکر فعالیت پارلمانی شوید، چگونه می‌توانید این همه را نشان دهید؟ تاریخ انقلاب روسیه بروشنی نشان داده است که توده‌های طبقه کارگر، دهقان و کارمندان پائین‌رتبه اداری را با هیچ استدلالی نمی‌توان متقاعد کرد، مگر آنکه تجربه شخصی خودشان آنها را متقاعد کند.

در اینجا ادعا شده است که شرکت کردن در پارلمان بمعنای تلف کردن وقت است. آیا می‌توان اجتماعی دیگری را تصور کرد که همه طبقات مردم به اندازه پارلمان به آن علاقه‌مند باشند؟ این علاقه را مصنوعاً نمی‌توان ایجاد کرد. اگر همه طبقات به مبارزه پارلمانی کشیده می‌شوند بدان سبب است که منافع و سئوهای طبقاتی در پارلمان منعکس می‌شود. اگر می‌شد در همه جا مثلاً یک اعتصاب سرنوشت ساز عمومی بسرا راه انداخت و سرمایه‌داری را بایک ضربه سرنگون کرد، انقلاب تاکنون در چندین کشور به وقوع پیوسته بود. ولی ما باید به واقعیات توجه کنیم

و پارلمان نیز یکی از عرصه‌های مبارزه طبقاتی است. رفیق بوردیگا و همفکرانش باید حقیقت را به توده‌ها بگویند. آلمان، بهترین نمونه‌امکان تشکیل یک گروه کمونیستی در پارلمان است. بهمین علت است که شما می‌بایست صریحاً به توده‌ها می‌گفتید: «ما آن قدر ضعیفیم که نمی‌توانیم حزبی با سازمانی نیرومند ایجاد کنیم.» این، حقیقتی است که می‌بایست گفته می‌شد. ولی اگر به توده‌ها اعتراف کردید و نقطه ضعف‌تان را گفتید، آنها نه پشتیبان، بلکه دشمن شما می‌شوند؛ آنها پشتیبان پارلمان‌تاریسم می‌شوند.

اگر شما بگوئید: «کارگران عزیز، ما قدری ضعیفیم که نمی‌توانیم حزبی تشکیل دهیم که از انضباط کافی برای واداشتن اعضای پارلمانی‌اش به تسلیم در برابر خودش برخوردار باشد»، کارگرا از شما دوری خواهند گزید زیرا از خودشان خواهند پرسید: «بایک چنین آدم‌های ضعیفی چگونه ممکن است دیکتاتوری پرولتاریا را برپا داشت؟»

اگر گمان می‌کنید که روشنفکران، طبقه متوسط و خرده بورژوازی در همان روز پیروزی پرولتاریا کمونیست خواهند شد، بسیار ساده لوح‌اید. اگر گرفتار چنین توهمی نیستید، بیدارنگ باید دست اندرکار آماده کردن پرولتاریا برای پیش گرفتن خط خودش بشوید. در هیچ یک از شاخه‌های امور دولت، استثنائی بر این قاعده نخواهید یافت. روز فردای انقلاب، همه‌جا هواداران اپورتونیسم را خواهید دید که خودشان را کمونیست می‌نامند، یعنی خرده بورژواهایی که از پذیرفتن انضباط حزب کمونیست یا دولت پرولتاریایی خودداری می‌کنند. تا زمانی که کارگران را برای تأسیس یک حزب واقعاً منضبط، حزبی که اعضایش را به تسلیم شدن در برابر انضباط خودش وادارد، آماده نکرده‌اید هرگز برای دیکتاتوری پرولتاریا آماده نخواهید شد. به گمان من، این، علت بی‌علاقه‌گی شما به پذیرفتن این واقعیت است که دست کشیدن تعداد زیادی از احزاب

کمونیست جدید از فعالیت پارلمانی، از ضعف آنها ریشه می‌گیرد. تردیدی ندارم که اکثریت عظیم کارگران واقعاً انقلابی، از ما پیروی خواهند کرد و بیدرنگ علیه ترزهای ضد پارلمانی شما به میدان خواهند آمد.

Collected Works, Vol. 31,
pp. 253-56

متن کامل سخنرانی در سال ۱۹۲۱
در کتاب زیر چاپ شد:
*The Second Congress of the
Communist International,
Verbatim Report, Petrograd.*

۶

سخنرانی درباره پیوستن به حزب کارگر بریتانیا

۶ اوت ۳۲

رفقا، رفیق گالاچر سخنرانی‌اش را با این اظهار تأسف آغاز کرد که ما مجبور شده‌ایم صدمین و هزارمین بار به حمله‌هایی گوش کنیم که رفیق مک‌لین و دیگر رفقای بریتانیایی، هزارها بار در سخنرانیها، روزنامه‌ها و مجله‌ها تکرار کرده‌اند. به گمانم نیازی به تأسف نیست. روش انترناسیونال پیشین آن بود که این گونه مسائل را برای تصمیم‌گیری به تک‌تک احزاب در کشورهای مربوط می‌فرستاد. این، خطایی بزرگ بود. ممکن است ما با شرایط درونی این یا آن حزب آشنا نباشیم ولی در این مورد، سروکارمان با اصول بنیادی تاکتیکیهای یک حزب کمونیست است. این، بسیار مهم است و ما بنام انترناسیونال سوم، باید در اینجا دیدگاه کمونیستی را صریحاً اعلام کنیم.

پیش از هر کاری، می‌خواهم به اشتباه کوچکی که از رفیق مک‌لین سرزده است و نمی‌توانیم با آن موافق باشیم، اشاره کنم. او حزب کارگر

را سازمان سیاسی جنبش اتحادیه‌های کارگری نامید و بعداً وقتی گفت که حزب کارگر «بیان سیاسی کارگرانی است که در اتحادیه‌های کارگری متشکل شده‌اند»، همین گفته را تکرار کرد. من همین نظر را بارها در روزنامه حزب سوسیالیست بریتانیا دیده‌ام. این نظر، اشتباه است و تا اندازه‌ای علت مخالفتی است که، گرچه تاحدی کاملاً موجه، از سوی کارگران انقلابی بریتانیا می‌شود. در واقع مفاهیمی چون «بخش سیاسی اتحادیه‌های کارگری» یا «بیان سیاسی» جنبش اتحادیه‌های کارگری، اشتباه آمیزند. البته بیشتر اعضای حزب کارگر را کارگران تشکیل می‌دهند. البته اینکه فلان حزب، واقعاً حزب سیاسی کارگران است یا نه، صرفاً به عضویت کارگران بستگی ندارد، بلکه به کسانی که آن را رهبری می‌کنند و مضمون فعالیتها و تاکتیکهای سیاسی آن نیز بستگی دارد. فقط همین شاخص اخیر نشان می‌دهد که آیا ما با حزب سیاسی پرولتاریا سروکار داریم یا نه. اگر از این تنها نظرگاه درست به حزب کارگر بنگریم، حزبی سرآپا بورژوایی است زیرا با اینکه اعضایش را کارگران تشکیل می‌دهند، خودش را مرتجعان، آنهم بدترین مرتجعان رهبری می‌کنند و کارهاشان سرآپا با روح بورژوایی سازگار است. این حزب، یکی از سازمانهای بورژوازی است و وجودش برای اینست که کارگران را بطرز انتظام یافته به کمک نوسک‌ها و شیدمان‌های بریتانیایی رنگ کند.

همچنین، نظر دیگری را شنیده‌ام که رفیق سیلویا پنکهرست و رفیق گالاچر از آن دفاع کرده‌اند و عقایدشان را درباره موضوع بیان داشته‌اند. لُب سخترانیهای گالاچر و بسیاری از رفقایش چه بود؟ آنها گفته‌اند که بقدر کافی با توده‌ها پیوند ندارند. اما دردنبال این سخنان، گفته‌اند که حزب سوسیالیست بریتانیا را در نظر بگیرید. روابط این حزب با توده‌ها از این هم کمتر و خودش حزبی بسیار ضعیف است. رفیق گالاچر در اینجا توضیح داده است که چگونه خودش و رفقایش جنبش انقلابی را در گلاسکو،

در اسکاتلند سازمان داده‌اند، آنها با چه شکوهی و چگونه در تاکتیکهای زمان جنگ‌شان ماهرانه مانور دادند، چگونه فعالانه از پاسیفیست‌های خرده‌بورژوایی چون رمزی مک‌دونالد و اسنودن به‌هنگامی که به گلاسکو آمدند پشتیبانی کردند و از این پشتیبانی برای سازماندهی یک جنبش توده‌ای علیه جنگ استفاده کردند.

هدف ما اینست که این جنبش انقلابی نوین و بی‌مانند را - که رفیق گالاچر و دوستانش نماینده‌آنند - با یک حزب کمونیست که تاکتیکهای اصیل کمونیستی یعنی مارکسیستی دارد پیوند دهیم. این، وظیفه امروز ما است. از یک طرف حزب سوسیالیست بریتانیا بسیار ضعیف است و نمی‌تواند بدرستی در میان کارگران تهییج‌گری کند؛ از طرف دیگر، عناصر جوان انقلابی را داریم که رفیق گالاچر نماینده راستین‌شان در اینجاست و با آنکه با توده‌ها تماس دارند، یک حزب سیاسی به‌شمار نمی‌روند و از این جهت از حزب سوسیالیست بریتانیا نیز ضعیف‌ترند و بهیچوجه نمی‌توانند کار سیاسی‌شان را سازمان دهند. در چنین اوضاعی، ما باید نظر صریح‌مان را درباره تاکتیکهای درست بیان کنیم. وقتی رفیق گالاچر ضمن صحبت از حزب سوسیالیست بریتانیا گفت که این حزب «بطرز یأس‌آوری رفورمیست» است، تردیدی نیست که اغراق‌گویی می‌کرد. اما فحوا و مضمون کلی همه قرارهایی که ما در اینجا تصویب کرده‌ایم باروشنی قاطعی نشان می‌دهد که ما خواستار تغییری با چنین روحی در تاکتیکهای حزب سوسیالیست بریتانیا هستیم؛ تنها تاکتیکهای درست دوستان گالاچر می‌تواند این باشد که بیدرنگ به حزب کمونیست بپیوندند و تاکتیکهای آن را موافق روح قرارهایی که در اینجا تصویب شده است تغییر دهند. اگر پشتیبانان بقدری زیادند که می‌توانید میتینگهای توده‌ای در گلاسکو تشکیل دهید، وارد کردن بیش از ده هزار عضو تازه به حزب برایتان چندان دشوار نخواهد بود. آخرین کنفرانس حزب

سوسیالیست بریتانیا که سه یا چهارروز پیش در لندن برگزار شد، تصمیم گرفت نام حزب کمونیست را به خود بگیرد و ماده‌ای را برای شرکت در انتخابات پارلمانی و پیوستن به حزب کارگر در برنامه‌اش بگنجاند. نمایندگان ده هزار عضو متشکل حزب در این کنفرانس حضور داشتند. بنابراین، بهیچوجه برای رفقای اسکاتلندی ما مشکل نیست که بیش از ده هزار کارگر انقلابی را که مهارت بیشتری برای کار کردن در میان توده‌ها دارند به این «حزب کمونیست بریتانیای کبیر» بیاورند و بدین سان تاکتیکهای قدیمی حزب سوسیالیست بریتانیا را در جهت تهییج‌گری بهتر و فعالیت انقلابی‌تر دگرگون کنند. البته رفیق سیلویا پنکهرست در کمیسیون پاسخ داد که این کار، مطلقاً درست است اما نباید زیاد غرق «چپ‌روی» شد. گذشته از این، سیلویا پنکهرست گفت که آنها پیشاهنگان بهتری هستند ولی در حال حاضر زیاد سروصدا براه می‌اندازند. من این گفته را نه بمعنی بدش بلکه بمعنی خوبش یعنی اینکه آنها بهتر از عهده تهییج‌گری انقلابی برمی‌آیند تفسیر می‌کنم. ما بر این جنبه، ارزش می‌گذاریم و باید بگذاریم. ما این را در قرارها مان بیان کردیم، چون همواره تأکید می‌کنیم که هر حزبی را فقط زمانی می‌توان حزب کارگران نامید که پیوندی زنده با توده‌ها داشته باشد و علیه رهبران قدیمی و تا مغز استخوان فاسد شده، علیه شوونیستهای راست مانند مستقل‌های راست در آلمان که موضعی بینابینی اتخاذ می‌کنند مبارزه کند. ما این را بارها اظهار داشته و بیشتر در قرارها مان تکرار کرده‌ایم و معنی این است که خواستار دگرگونی در حزب قدیمی هستیم، یعنی باید حزب را به توده‌ها نزدیکتر کرد. سیلویا پنکهرست همچنین پرسید: «آیا برای حزب کمونیست ممکن است به حزب سیاسی دیگری که هنوز به انترناسیونال دوم تعلق دارد بپیوندند؟» خودش پاسخ می‌دهد که ممکن نیست. اما باید یادآوری کرد که حزب کارگر بریتانیا در وضعی بسیار استثنایی است: حزبی است در

نوع خود بی‌نظیر، یا بعبارت دیگر اصلاً حزب به معنای عادی کلمه نیست. این حزب از اعضای همه اتحادیه‌های کارگری تشکیل شده است و تعداد اعضایش تقریباً به چهار میلیون نفر می‌رسد و به همه احزاب سیاسی وابسته، آزادی کافی می‌دهد. بدینسان تعداد بیشماری از کارگران بریتانیایی که از بدترین عناصر بورژوازی و سوسیال‌خائنانی پیروی می‌کنند که حتی از شیدمان، نوسک و افرادی مشابه اینان بدترند، در این حزب عضو هستند. اما حزب کارگر، در همان حال، حزب سوسیالیست بریتانیا را به خود پذیرفته است و اجازه داده است ارگانهای مطبوعاتی‌اش را که اعضای همان حزب کارگر در آن آزادانه و آشکارا می‌توانند اعلام کنند که رهبران حزب سوسیال‌خائن هستند در اختیار داشته باشد. رفیق مک‌لین بخشهایی از اینگونه اظهارنظرهای حزب سوسیالیست بریتانیا را نقل قول کرده است. من نیز به شما اطمینان می‌دهم که در روزنامه صدا ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا اظهارنظرهایی بدین مضمون دیدم که رهبران حزب کارگر بریتانیا سوسیال‌میهن‌پرست و سوسیال‌خائن هستند. این نشان می‌دهد که هر حزبی که به حزب کارگر وابسته باشد نه فقط می‌تواند رهبران قدیمی را شدیداً انتقاد کند بلکه و مخصوصاً می‌تواند از آنها نام ببرد و آنها را سوسیال‌خائن بنامد. این، وضع بسیار جالبی است: حزبی که توده‌های عظیم کارگران را با هم متحد می‌کند تا بعنوان حزب سیاسی شناخته شود، با این حال مجبور است به اعضایش آزادی کاملی در تفسیر و تعبیر بدهد. رفیق مک‌لین در اینجا گفته است که شیدمان‌های بریتانیایی در کنفرانس حزب کارگر بریتانیا مجبور شدند مسأله پیوستن به انترناسیونال سوم را آشکارا مطرح کنند و همه شاخه‌ها و بخشهای حزب مجبور شدند موضوع را بررسی کنند. در چنین اوضاعی، نپیوستن به این حزب، اشتباه است.

رفیق پنکهرست در گفتگویی خصوصی، به من گفت: «اگر ما

انقلابیونی واقعی باشیم و به حزب کارگر بپیوندیم، این آقایان ما را اخراج خواهند کرد. اما اینکه اصلاً ضروری ندارد. در قرار ما گفته شده است که ما تا جایی از پیوستن به حزب کارگر دفاع می‌کنیم که حزب، آزادی کافی برای انتقاد بدهد. درباره این موضوع، نظر ما همان است که بود. رفیق مک‌لین تأکید کرده است که شرایط حاکم بر بریتانیای کنونی چنان است که چنانچه لازم شود، یک حزب سیاسی حتی اگر بانوع خاصی از سازمان‌کاری ارتباط داشته باشد که چهار میلیون عضو دارد و نیمه اتحادیه‌ای و نیمه سیاسی است و در رأس رهبران بورژوا قرار گرفته‌اند باز می‌تواند حزب انقلابی کارگران باشد. در چنین اوضاعی، بسیار اشتباه خواهد بود اگر بهترین عناصر انقلابی هر آنچه را که از دستشان برمی‌آید برای باقی‌ماندن در چنین حزبی انجام ندهند. بگذارید نامس‌ها و دیگر سوسیال‌خائنان، که شما چنین نامی به ایشان داده‌اید، شما را از حزب اخراج کنند. این کار تأثیر عجیبی در توده کارگران بریتانیا خواهد کرد. رفقا تأکید کردند که اشرافیت‌کاری در بریتانیا از هر کشور دیگری قویتر است. این درست است. بر رویهم، اشرافیت‌کاری نه فقط چندین دهه بلکه چندین سده در بریتانیا وجود داشته‌است. بورژوازی بریتانیا که تجربه دموکراتیک بمراتب بیشتری از هر کشور دیگر دارد، توانسته است کارگران را بخرد و قشر قابل توجهی در میان آنان پدید آورد که بزرگتر از قشر مشابه در هر کشور دیگری است اما در مقایسه با توده‌های کارگران، چندان بزرگ نیست. این قشر، از سر تا پا به تعصبات بورژوایی آلوده است و سیاستی قطعاً بورژوا رفورمیستی را تعقیب می‌کند. مثلاً در ایرلند دو بیست هزار سرباز بریتانیایی، روشهای وحشیانه تروریستی را برای سرکوبی ایرلندیها بکار می‌برند. سوسیالیستهای بریتانیایی هیچگونه تبلیغات انقلابی در میان این سربازان نمی‌کنند، گرچه در قرارهای ما آشکارا گفته شده است که ما فقط آن احزاب بریتانیایی را که

تبلیغات انقلابی اصیلی در میان کارگران و سربازان بریتانیا می‌کنند می‌توانیم به عضویت انترناسیونال کمونیستی بپذیریم. تأکید می‌کنم که نه در اینجا و نه در کمیسیونها اعتراضی به این موضوع نشنیده‌ام. رفقا گالاچر و سیلویا پنکهرست نمی‌توانند منکر این موضوع شوند. آنها نمی‌توانند این واقعیت را رد کنند که حزب سوسیالیست بریتانیا در صفوف حزب کارگر از آزادی کافی برخوردار است که بنویسد برخی از رهبران حزب کارگر خائن‌اند؛ این رهبران قدیمی، نماینده منافع بورژوازی‌اند؛ و کارگزاران بورژوازی در جنبش طبقه کارگرند. آنها نمی‌توانند این همه را منکر شوند، زیرا حقیقت مطلق است. وقتی کمونیستها از این گونه آزادی برخوردار باشند، اگر تجربه انقلابیون همه کشورها، نه فقط انقلاب روسیه، را بموقع در نظر بگیرند (زیرا در اینجا ما نه در یک کنگره روسی بلکه در کنگره‌ای بین‌المللی هستیم) وظیفه دارند به حزب کارگر بپیوندند. رفیق گالاچر به کنایه گفته است که ما در اوضاع کنونی، زیر نفوذ حزب سوسیالیست بریتانیا ایم. این درست نیست؛ تجربه همه انقلابها در همه کشورهاست که ما را متقاعد کرده‌است. ما گمان می‌کنیم که این را باید به توده‌ها بگوییم. حزب کمونیست بریتانیا باید آزادی لازم برای افشا و انتقاد خائنان به طبقه کارگر را که در بریتانیا بمراتب قوی‌تر از هر کشور دیگری است، برای خود حفظ کند. این را بسادگی می‌توان فهمید. رفیق گالاچر اشتباه می‌کند که می‌گوید ما با دفاع از پیوستن به حزب کارگر، بهترین عناصر را از طبقه کارگر بریتانیا دور خواهیم کرد. ما باید این را با تجربه بیازماییم. ما پذیرفته‌ایم که همه قرارها و تصمیم‌هایی که توسط کنگره ما تصویب خواهد شد در همه روزنامه‌های انقلابی سوسیالیستی منتشر خواهد شد و همه شاخه‌ها و بخشها خواهند توانست درباره آنها بحث و بررسی کنند. مضمون کلی قرارهای ما بروشنی هرچه تمامتر نشان می‌دهد که ما نمایندگان

تاکتیکهای انقلابی طبقه کارگر در تمام کشورها بیم و هدفمان جنگیدن علیه رفورمیسم و اپورتونیسم کهن است.

از رویدادها چنین برمی آید که تاکتیکهای ما عملاً رفورمیستهارا شکست می دهد. در این صورت، شریف ترین عناصر انقلابی طبقه کارگر که از کندی پیشرفت ناراضی اند - و پیشرفت در بریتانیا احتمالاً کندتر از دیگر کشورها خواهد بود - بسوی ما خواهند آمد. پیشرفت از آن جهت کند است که بورژوازی بریتانیا در وضعی است که می تواند شرایط بهتری برای اشرافیت کارگری فراهم آورد و نتیجتاً سیر جنبش انقلابی بریتانیا را کندتر کند. بهمین علت، رفقای بریتانیایی نه فقط باید بکوشند توده ها را انقلابی کنند - کاری که بطرز باشکوهی انجام می دهند (همچنان که رفیق گالاچر نشان داده است) ، بلکه در همان حال باید بکوشند حزب سیاسی واقعی طبقه کارگر را تشکیل دهند. رفیق گالاچر و رفیق سیلویا پنکهرست که هر دو در اینجا سخنرانی کرده اند، هنوز به یک حزب کمونیست انقلابی تعلق ندارند. آن سازمان پرارزش پرولتاریایی، یعنی جنبش نمایندگان کارگاهها، هنوز به یک حزب سیاسی نپیوسته است. اگر شما از لحاظ سیاسی متحد شوید متوجه خواهید شد که تاکتیکهای ما بر شناخت درست رویدادهای سیاسی در دهه های گذشته استوار است و یک حزب انقلابی واقعی را فقط زمانی می توان پی ریزی کرد که بهترین عناصر طبقه انقلابی را به خود جذب کند و از هر فرصتی برای مبارزه با رهبران، هرچاکه خودنمایی کنند، استفاده کند.

اگر حزب کمونیست بریتانیا کارش را با عمل کردن بشیوه ای انقلابی در حزب کارگر آغاز کند و اگر هندرسون ها مجبورند این حزب را اخراج کنند، این، پیروزی بزرگی برای جنبش کمونیستی و انقلابی طبقه کارگر در بریتانیا خواهد بود.

کنگرہ سوم انتر ناسیونال کمیونیسٹی

۲۲ ژوئن - ۱۳ ژوئیہ ۱۹۲۱

تزیهای گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونست روسیه

۱. موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه

موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در حال حاضر با تعادل معینی مشخص می‌شود که گرچه بی‌نهایت ناپایدار است، با این حال، حالت ویژه‌ای به امور سیاست جهانی داده است. این ویژگی، به قرار زیر است. از یک طرف بورژوازی بین‌المللی لبریز از نفرت و خصومت علیه روسیه شوروی شده و آماده است تا خود را در هر لحظه‌ای به روی این قدرت بیندازد و خفه‌اش کند. از سوی دیگر، همه کوششهای مربوط به مداخله نظامی، که صدها میلیون فرانک برای بورژوازی بین‌المللی خرج برداشته است، با اینکه قدرت شوروی در آن زمان بمراتب ضعیف‌تر از حال بود و زمینداران و سرمایه‌داران روس ارتشهای بزرگی را در سرزمین جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه در اختیار داشتند، به شکست کامل انجامید. مخالفت با جنگ علیه روسیه شوروی بطرز قابل ملاحظه‌ای در همه کشورهای سرمایه‌داری

افزایش یافته، توان تازه‌ای به جنبش انقلابی پرولتاریا داده و قشرهای بسیار گسترده‌ای از دموکراتهای خرده بورژوا را دربرگرفته است. اختلاف منافع کشورهای مختلف امپریالیستی حادتر شده و روز بروز حادتر می‌شود. جنبش انقلابی صدها میلیون خلعهای ستمدیده‌ی خاور-زمین، با نیروی چشمگیری اوج می‌گیرد. نتیجه همه این رویدادها آن است که امپریالیسم بین‌المللی با اینکه بمراتب قوی‌تر است، نتوانسته است روسیه شوروی را خفه کند و در حال حاضر مجبور شده است آن را بطور رسمی یا نیمه رسمی بشناسد و موافقت نامه‌های بازرگانی با آن امضا کند.

نتیجه، نوعی حالت تعادل است که گرچه بی‌نهایت ناپایدار و چند روزه می‌نماید، به این جمهوری سوسیالیستی امکان می‌دهد که در حلقه محاصره سرمایه - البته نه برای مدتی طولانی - به حیات خود ادامه دهد.

۲. صف‌آرایی بین‌المللی نیروهای طبقاتی

این حالت امور، پیدایش صف‌آرایی بین‌المللی نیروهای طبقاتی به شرح زیر آورده است.

بورژوازی بین‌المللی، که فرصت دست زدن به جنگ علنی علیه روسیه شوروی را از دست داده، صبر می‌کند و در انتظار لحظه‌ای است که اوضاع، اجازه از سرگیری جنگ را برایش فراهم آورد.

پرولتاریا در همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، پیشاهنگ خود یعنی احزاب کمونیست را تشکیل داده است، احزابی که رشد می‌یابند، پیوسته بسوی حصول اکثریت پرولتاریایی در هر کشور پیش می‌روند و نفوذ بوروکراتهای اتحادیه‌ای کهن و قشر فوقانی طبقه کارگر آمریکا و

اروپا را که بر اثر امتیازات اعطایی امپریالیستها فاسد شده بود از میان می‌برند.

دموکراتهای خرده بورژوا در کشورهای سرمایه‌داری، که نماینده پیشروترین قشرشان انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم است، امروزه پایگاه اصلی سرمایه‌داری شده‌اند، زیرا هنوز هم نفوذشان بر اکثریت یا قشر بزرگی از کارگران صنعتی و بازرگانی و کارمندان کشوری را که ترس دارند از اینکه آغاز انقلاب موجب از دست رفتن سعادت نسبی خرده بورژوازی ناشی از امتیازات اعطایی امپریالیستها به آنان بشود، از دست نداده‌اند. اما بحران اقتصادی رو برشد، وضع زندگی قشرهای بزرگی از مردم را درهمه‌جا بدتر می‌کند و این، همراه با اجتناب ناپذیری جنگهای جدید امپریالیستی در صورت ابقای سرمایه‌داری دائماً این پایگاه را ضعیف‌تر می‌کند.

توده‌های زحمتکش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، که اکثریت جمعیت کره زمین را تشکیل می‌دهند، در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، بویژه بر اثر انقلابات روسیه، ترکیه، ایران و چین، وارد زندگی سیاسی شدند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و روی کار آمدن قدرت شوروی در روسیه، روند تبدیل توده‌های مردم به عاملی فعال در سیاست جهانی و انهدام انقلابی امپریالیسم را با اینکه بی-فرهنگان تحصیلکرده اروپا و آمریکا از جمله رهبران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم ممکن است سرسختانه از دیدنش خودداری کنند، تکمیل می‌کند. هند، در رأس این کشورها است و در آنجا انقلاب از یک طرف متناسب با رشد پرولتاریای صنعتی و کارگران راه آهن و از طرف دیگر متناسب با تروریسم وحشیانه بریتانیایی‌ها که هر روز بیش از روز پیش به کشتار دسته‌جمعی (آمریتسار)^{۲۳} و زورگویی عمومی متوسل می‌شوند، رشد می‌یابد.

۳. صف آرایی نیروهای طبقاتی در روسیه

اوضاع سیاسی داخلی روسیه شوروی با این ویژگی مشخص می‌شود که در اینجا، نخستین بار در تاریخ، در طی چندین سال فقط دو طبقه وجود داشته‌اند - پرولتاریا که دهها سال در صنایع بزرگ جوان اما جدید تربیت شده و دهقانان کوچک که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دهند.

در روسیه، زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ محو نشده‌اند اما از آنها خلع مالکیت به عمل آمده و خودشان از لحاظ سیاسی بعنوان یک طبقه، درهم کوبید شده‌اند. و بقایای آنها لابلای کارمندان دولت شوروی پنهان شده‌اند آنها سازمان طبقاتی خودشان را بانام مهاجران در خارجه حفظ کرده‌اند و تعدادشان از ۱,۵۰۰,۰۰۰ تا ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسد و بیش از ۵۰ روزنامه در همه احزاب بورژوازی و «سوسیالیست» (یعنی خرده بورژوازی)، بقایای یک ارتش و روابط متعددی با بورژوازی بین‌المللی دارند. این مهاجران، باتمام نیرو می‌کوشند قدرت شوروی را نابودکنند و سرمایه‌داری را از نو در روسیه مستقر سازند.

۴. پرولتاریا و دهقانان در روسیه

با این اوضاع داخلی روسیه، وظیفه عمده پرولتاریا بعنوان طبقه حاکم، دقیقاً، تعیین و اجرای اقداماتی است که برای رهبری دهقانان، برقراری اتحادی مستحکم با آنان و رسیدن به مرحله کشاورزی بزرگ سوسیالیستی و ماشینی با پیمودن چندین مرحله تدریجی، ضرورت دارد. این، در روسیه، وظیفه بسیار دشواری است، هم بعلمت عقب ماندگی کشور، هم بعلمت ویرانی فوق‌العاده ناشی از هفت سال جنگ شدید

امپریالیستی و داخلی. اما گذشته از اوضاع خاص، این یکی از دشوارترین وظایف ساختمان سوسیالیسم است که شاید همه کشورهای سرمایه‌داری به استثنای بریتانیا با آن مواجه شوند. اما حتی درباره بریتانیا، نباید فراموش کرد که با اینکه دهقانان اجاره‌دار کوچک طبقه بسیار کوچکی را در آنجا تشکیل می‌دهند، درصد کارگران و کارمندانی که از سطح زندگی خرده بورژوازی برخوردارند، بطرز بی‌مانندی زیاد است، که خود نتیجه انقیاد صدها میلیون جمعیت مستعمرات بریتانیا است.

بنابراین، از دیدگاه تکامل انقلاب پرولتاریایی جهان بعنوان یک جریان واحد؛ دورانی که روسیه از سر می‌گذراند بعنوان آزمایشی عملی و محک زدن سیاست پرولتاریایی به قدرت رسیده در برابر تسوده خرده-بورژوازی، دوران مهمی است.

۵. اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو

شوروی سوسیالیستی روسیه

شالوده روابط درست پرولتاریا و دهقانان در روسیه شوروی در فاصله سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱، زمانی ریخته شد که تهاجم زمینداران و سرمایه‌داران با پشتیبانی کل بورژوازی و همه احزاب دموکراتیک خرده بورژوازی (سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها) پرولتاریا و دهقانان را بر آن داشت که پیمان اتحاد نظامی برای دفاع از قدرت شوروی را تشکیل دهند، امضا و مهر کنند. جنگ داخلی، حادترین شکل مبارزه طبقاتی است، اما هر قدر حادتر شود، شعله‌هایش توهمات و تعصبات خرده - بورژوازی را با شدت بیشتری در کام خود فرو می‌برد و تجربه، با وضوح بیشتری، حتی به عقب مانده‌ترین قشرهای طبقه دهقان ثابت می‌کند که فقط دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند نجاتش دهد و سوسیال - رولوسیونرها

و منشویکها در واقع، خدمتگزاران زمیندارها و سرمایه‌دارانند. اما اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان با اینکه شکل اصلی اتحادشان بود - و جزاین نمی‌توانست باشد - بدون اتحاد اقتصادی دو طبقه، حتی تا چند هفته نیز نمی‌توانست دوام بیاورد. دهقانان، همه زمینها را از دولت کارگران تحویل گرفتند و در برابر زمینداران و کولاکها حمایت شدند، کارگران، تا زمانی که صنایع بزرگ به کار افتد، مواد غذایی خواهند گرفت.

۷. شرایط مجاز دانستن سرمایه‌داری و امتیازها در حکومت شوروی و اهمیت آن

طبیعتاً معنای مالیات جنسی اینست که دهقان می‌تواند مازادی را که پس از پرداخت مالیات برایش می‌ماند به تشخیص خودش به مصرف برساند. چون دولت نمی‌تواند کالاهایی را که در کارخانه‌های سوسیالیستی ساخته می‌شود با اضافه محصول دهقان مبادله کند، آزادی داد و ستد با این مازاد، ضرورتاً بمعنای آزادی تکامل سرمایه‌داری است.

اما در چارچوبی که گفته شد، تا زمانی که حمل و نقل و صنایع بزرگ در دست پرولتاریا باقی بماند، این کار هیچ خطری برای سوسیالیسم ندارد. برعکس، تکامل سرمایه‌داری که با نظارت و برنامه‌ریزی دولت پرولتاریایی صورت گیرد (یعنی سرمایه‌داری «دولتی» به این معنا) در کشورهای بی‌نهایت ویرانه و عقب‌مانده با اقتصاد خرده دهقانی (البته تا حدودی معین) و تا آنجا که بتواند احیای پیدرنگ زراعت دهقانی را تسریع کند، مفید و ضروری است. این گفته، بیش از این درباره امتیازها نیز صدق می‌کند: دولت کارگران، بی‌آنکه چیزی را ملی کند، پاره‌ای از معادن، جنگلها، میدانهای نفتی و مانند اینها را به سرمایه‌داران بیگانه اجاره می‌دهد تا تجهیزات و ماشین‌آلات اضافی از آنها بگیرد و بتواند استقرار صنایع بزرگ شوروی را تسریع کند.

پولی که بشکل سهمی از محصولات به دست آمده به صاحبان امتیازها پرداخت می‌شود، بلا تردید، باجی است که دولت کارگران به بورژوازی جهانی می‌پردازد؛ ما بی‌آنکه بنحوی از انحاء در صدد ماست مالی کردن این واقعیت باشیم، باید بروشنی دریابیم که با دادن

۶. آغاز روابط درست اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان

اتحاد بین دهقانان کوچک و پرولتاریا فقط زمانی می‌تواند اتحادی درست و پایدار از دیدگاه سوسیالیستی به شمار آید که استقرار کامل حمل و نقل و صنایع بزرگ، به پرولتاریا امکان دهد در برابر غذایی که از دهقانان می‌گیرد همه اجناسی را که برای خودشان و اصلاح مزارعشان نیاز دارند در اختیار آنها بگذارد. در کشوری ویران، ناگهان نمی‌توان به چنین هدفی رسید. نظام برداشت مازاد، بهترین راه موجود در دولت بد سازمان یافته به منظور حفظ خود در جنگ سرسختانه علیه زمین‌داران بود. کاهش محصولات و کمبود علوفه در سال ۱۹۲۰، مخصوصاً بر سختی‌های دهقانان، که بقدر کافی سخت بود، افزود و آغاز فوری دریافت مالیات جنسی را الزامی ساخت.

مالیات متعادل جنسی، باعث بهبود قابل توجهی در زندگی دهقانان خواهد شد و در همان حال، آنان را به گسترش مساحت زیر کشت و بهبود روشهای زراعت تشویق خواهد کرد.

دریافت مالیات جنسی، نشان دهنده انتقال از مصادره تمام غله مازاد دهقانان به مبادله سوسیالیستی درست محصولات صنعتی و

این باج، نازمانی که به تسریع استقرار صنایع بزرگ ما و بهبود اساسی وضع کارگران و دهقانان منجر می شود، می خواهیم چیزی به دست آوریم.

۸. پیروزی سیاست غذایی ما

سیاست غذایی روسیه شوروی در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱، بلا تردید، بسیار خام و ناقص بود و سوء استفاده های بسیاری ببار آورد. در اجرای این سیاست، اشتباهات بسیاری رخ داد. اما در شرایط حاکم آن زمان، این یگانه سیاست ممکن بود و مأموریت تاریخی اش را انجام داد: دیکتاتوری پرولتاریا را در کشوری ویران شده و عقب مانده نجات داد. تردیدی نمی توان داشت که این سیاست، تدریجاً اصلاح شده است. در نخستین سالی که ما قدرت کامل داشتیم (۱ اوت ۱۹۱۸ تا ۱۱ اوت ۱۹۱۹) دولت ۱۱۰ میلیون پوت، در سال دوم ۲۲۰ میلیون پوت و در سال سوم ۲۸۵ میلیون پوت غله جمع آوری کرد. اکنون، پس از به دست آوردن تجربه عملی، جمع آوری را آغاز کرده ایم و انتظار داریم ۴۰۰ میلیون پوت غله جمع آوری کنیم (۲۴۰ میلیون پوت از راه مالیات جنسی جمع آوری خواهد شد). دولت کارگران فقط زمانی که ذخیره غذایی بمقدار کافی داشته باشد از لحاظ اقتصادی خواهد توانست محکم روی پای خود بایستد و استقرار پیوسته و آرام صنایع بزرگ را تأمین و نظام مالی درستی ایجاد کند.

۹. شالوده مادی سوسیالیسم و نقشه گسترش شبکه برق

به سراسر روسیه

صنایع بزرگ ماشینی که قادر به تجدید سازمان کشاورزی باشد، یگانه شالوده مادی ممکن برای سوسیالیسم است. ولی ما نمی توانیم

به این تز کلی بسنده کنیم. باید آن را مشخص تر بیان کنیم. صنایع بزرگ بر پایه آخرین دستاوردهای تکنولوژی و قادر به تجدید سازمان کشاورزی بمعنای گسترش شبکه برق به سراسر کشور است. ما مجبور بودیم کار علمی تهیه نقشه ای برای گسترش شبکه برق در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را به عهده بگیریم، و آن را به پایان رسانده ایم. این کار با کمک بیش از دویست نفر از بهترین دانشمندان، مهندسان و خاک شناسان روسیه به پایان رسیده است؛ کل کار، در یک مجلد بزرگ پس از تأیید هشتمین کنگره سراسری شوراهای روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ انتشار یافت. مقدمات تشکیل کنگره سراسری مهندسان برق روسیه در اوت ۱۹۲۱ برای بررسی تفکیکی این نقشه و پیش از تأیید نهایی دولت، فراهم آمده است. ۳۴ اجرای نخستین بخش نقشه گسترش شبکه برق به سراسر کشور، تخمیناً ۱۰ سال طول خواهد کشید و نزدیک به ۳۷۰ میلیون نفر روز کار احتیاج خواهد داشت.

ما در سال ۱۹۱۸ هشت نیروگاه جدید (با ظرفیت کل ۴۷۵۷ کیلووات ساختیم؛ این رقم در سال ۱۹۱۹ به ۳۶ نیروگاه (با ظرفیت کل ۱۶۴۸ کیلووات) و در سال ۱۹۲۰ به ۱۰۰ نیروگاه (با ظرفیت کل ۸۶۹۹ کیلووات) رسید.

این کارها با اینکه برای کشور پهناور ما نسبتاً کم است، ولی آغاز شده است و پیوسته پیش می رود. پس از جنگ امپریالیستی، پس از اینکه یک میلیون اسیر جنگی در آلمان با آخرین فنون جدید آشنا شدند، پس از تجربه تلخ اما مستحکم سازنده سه سال جنگ داخلی، دهقان روسیه، انسان دیگری شده است. این دهقان با گذشت هر ماه باروشنی و سرزندگی بیشتری می بیند که فقط راهنمایی های پرولتاریا می تواند نوده دهقانان کوچک را از بردگی سرمایه داری به سوسیالیسم رهبری کند.

۱۰. نقش «دموکراسی ناب»، انترناسیونال دوم و انترناسیونال
دو و نیم، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها در مقام متحدان
سرمایه

دیکتاتوری پرولتاریا نه بمعنای متوقف شدن مبارزه طبقاتی بلکه
بمعنای ادامه آن بشکلی جدید و با سلاحهایی جدید است. تازمانی که
طبقات وجود داشته باشند، تازمانی که بورژوازی پس از سرنگون شدن
در یک کشور، حمله به سوسیالیسم را در سراسر جهان ده برابر می کند،
این دیکتاتوری ضرورت دارد. طبقه دهقانان کوچک، در دوره گذار،
دستخوش پاره ای تزلزلها خواهد شد. دشواریهای دوره گذار و نفوذ
بورژوازی، بطرز اجتناب ناپذیری باعث می شود که حالت روانی این توده
دهقانی، گاه بگاه، عوض شود. پرولتاریا که بر اثر نابودی صنایع بزرگ
ماشینی تضعیف و تا اندازه ای بی طبقه می شود با وظیفه دشوار اما تاریخی
ایستادگی در برابر این تزلزلها و به پیروزی رساندن آرمان آزادی کارگران
از یوغ سرمایه را بردوش خود می بیند.

سیاست احزاب دموکراتیک خرده بورژوایی، یعنی احزاب وابسته
به انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، به نمایندگی احزاب
سوسیال رولوسیونر و منشویک در روسیه، بیان سیاسی تزلزلهای خرده
بورژوازی است. اکنون ستادها و روزنامه های این احزاب در خارجه
تشکیل شده است و عملاً باکل ضد انقلاب بورژوایی در یک جبهه اند و
وفادارانه در خدمتش قرار گرفته اند.

رهبران آب زیرکاه بورژوازی بزرگ به رهبری میلیوکوف، رهبر
حزب کادت^{۳۵} (مشروطه خواه - دموکراتیک)، بوضوح، قاطعانه و آشکارا
این نقش دموکراتهای خرده بورژوا یعنی سوسیال رولوسیونرها و منشویکها
را ستوده اند. در ارتباط با شورش کروونشتاد^{۳۶} که در آن منشویکها،

سوسیال رولوسیونرها و گاردهای سفید با هم متحد شدند، میلیوکوف
شعار «شوراها بدون بلشویکها» را اعلام کرد. او در توضیح این اندیشه
نوشت که سوسیال رولوسیونرها و منشویکها «می توانند پایش بگذارند»
(پروا ۱۵۱، شماره ۶۴، سال ۱۹۲۱، به نقل از روزنامه اخبار روزانه ۲۷،
پاریس) زیرا وظیفه آنها این است که نخست، قدرت را از بلشویکها بگیرند.
میلیوکوف، رهبر بورژوازی بزرگ، درسی را که همه انقلابها آموخته اند
بدین مضمون که دموکراتهای خرده بورژوا قادر به نگهداشتن قدرت
نیستند و همواره نقش پرده ای برای دیکتاتوری بورژوازی و آخرین پله
قدرت انحصاری آن را داشته اند، بدرستی ارزیابی کرده است.

انقلاب پرولتاریایی روسیه، بارها و بارها این درس سالهای
۱۷۸۹-۱۷۹۴ و ۱۸۴۸-۱۸۴۹ و آنچه را که فردریک انگلس در نامه مورخ
۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ به بیل گفته است تأیید می کند:

... «دموکراسی ناب... وقتی لحظه انقلاب فرامی رسد... بعنوان
تکیه گاه نهایی اقتصاد بورژوایی و حتی اقتصاد فنودالی، اهمیتی موقتی
پیدا می کند... بدینسان در فاصله ماههای مارس و سپتامبر ۱۸۴۸، کل
توده فنودال - بوروکرات، لیبرالها را تقویت کرد تا توده های انقلابی
را خفه کند... بهر صورت، یگانه دشمن ما در روز بحران و در روز پس
از بحران، کل ارتجاعی خواهد بود که بدور دموکراسی ناب حلقه خواهد
زد و به گمان من، نباید این را نادیده گرفت.» (متن روسی این نامه در
نشریه کمونیستی چسکی فرد، شماره ۳۶۰، ۹ ژوئن ۱۹۲۱ در مقاله «نظر
مارکس و انگلس در باره دموکراسی» نوشته رفیق آدوراتسکی چاپ
شد. متن آلمانی، در کتاب

Friedrich Engels, *Politisches Vermächtnis*, Inter -
nationale Jugend - Bibliothek, Nr. 12, Berlin,

۲

سخنرانی دربارهٔ مسألهٔ ایتالیا^{۳۸}

۲۸ ژوئن

رفقا، می‌خواهم کلاً به رفیق لاتساری پاسخ دهم. او گفت:
«واقعیات مشخص را نقل کنید نه کلمات را.» بسیار عالی. اما اگر سیر
تکامل‌گرایش رفورمیستی - اپورتونیستی در ایتالیا را ردیابی کنیم، این
کار را چه می‌توان نامید، کلمه یا واقعیت؟ شما در سخنرانیها و در سراسر
سیاستهاتان واقعیتی را که این همه برای جنبش سوسیالیستی ایتالیا اهمیت
دارد، نادیده می‌گیرید و آن اینکه نه فقط این گرایش، بلکه یک گروه
اپورتونیستی - رفورمیستی از مدتها پیش وجود داشته است. من هنوز
هم آن زمانی را به یاد می‌آورم که یونشاین تبلیغات اپورتونیستی‌اش را
آغاز کرد، تبلیغاتی که به سوسیال-میهن پرستی و خیانتکاری و ورشکستگی
انترناسیونال دوم انجامید. از آن زمان تاکنون، ما توراتی را نه فقط
به اسم بلکه به واسطهٔ تبلیغاتش در حزب ایتالیا و جنبش طبقه کارگر
ایتالیا که خودش در بیست سال گذشته، یکی از برهم زنندگان بوده

است شناخته‌ایم. کمبود وقت، اجازه مطالعه دقیق مدارك مربوط به حزب ایتالیا را به من نمی‌دهد؛ اما به گمانم یکی از مهمترین مدارك مربوط به این موضوع، گزارش کنفرانسی است که توراتی و دوستانش در رجیو امیلیا^{۳۹} تشکیل دادند. این گزارش در یکی از روزنامه‌های بورژوازی ایتالیا چاپ شد، که درست به یادم نیست لاسته‌ها بود یا کودیولاسرا. این گزارش را با گزارشی که در روزنامه آوانتی^{۴۰} (به پیش) چاپ شده بود مقایسه کردم. آیا این دلیل کافی نیست؟ پس از کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، ما در اختلافی که با سراتی و دوستانش داشتیم، اوضاع را آن‌چنان که به گمان خودمان بود، آشکارا و قطعاً به ایشان گفتیم. ما به آنها گفتیم که حزب ایتالیا تازمانی که وجود افرادی چون توراتی را در صفوف خود تحمل کند نمی‌تواند حزب کمونیست بشود.

این واقعیتهای سیاسی، یا کلمات، چیست؟ پس از کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، ما علناً به پرولتاریای ایتالیا گفتیم: «با رفورمیستها، با توراتی، متحد نشوید.» سراتی دست به انتشار یک سلسله مقالات در مخالفت با انترناسیونال کمونیستی زد و کنفرانس خاصی از رفورمیستها تشکیل داد.^{۴۱} آیا اینها فقط کلمات بود؟ چیزی بیش از انشعاب بود: ایجاد یک حزب تازه بود. آدمی باید کور بوده باشد که این را ندیده باشد. این سند، اهمیت تعیین‌کننده‌ای برای این مسأله دارد. همه آنانی که در کنفرانس رجیو امیلیا شرکت کردند باید از حزب اخراج شوند؛ آنها منشویک‌اند - نه منشویک روسی، بلکه منشویک ایتالیایی. لاتساری گفت: «ما با روحیه مردم ایتالیا آشنایی داریم.» من به سهم خودم چنین ادعایی درباره مردم روسیه نمی‌کنم، اما این اهمیتی ندارد. لاتساری گفت: «سوسیالیستهای ایتالیا بخوبی با روحیه مردم ایتالیا آشنایی دارند.» شاید چنین باشد، در این باره بحثی نمی‌کنم. اما اگر واقعیات مشخص و خودداری همیشگی از ریشه‌کن‌سازی منشویسم چیزی

شناخته شده است، آنها منشویسم را نمی‌شناسند. مجبوریم - هرچند هم اسفناک باشد - اعلام کنیم که قرار کمیته اجرایی ما باید تأیید شود. حزبی که اپورتونیستها و رفورمیستهای چون توراتی را در صفوف خود تحمل کند، نمی‌تواند به انترناسیونال کمونیستی بپیوندد.

رفیق لاتساری می‌پرسد: «چرا باید نام حزب را تغییر دهیم؟ نام کنونی، بسیار خوب است.» ولی ما نمی‌توانیم با او هم عقیده باشیم. ما تاریخ انترناسیونال دوم، سقوط و ورشکستگی آن را می‌دانیم. آیا ما تاریخ حزب آلمان را نمی‌دانیم؟ و آیا نمی‌دانیم که بدبختی بزرگ جنبش طبقه کارگر آلمان این است که انشعاب، پیش از جنگ رخ نداد؟ این به قیمت جان بیست هزار کارگری تمام شد که شیدمانیست‌ها و سانتریستها با مشاجرات و شکایت‌هایشان علیه کمونیستهای آلمانی، تسلیم دولت آلمان کردند.^{۴۲}

و آیا اکنون نیز همان رویداد را در ایتالیا نمی‌بینیم؟ حزب ایتالیا، هرگز یک حزب واقعاً انقلابی نبود. بدبختی بزرگ این حزب آن است که پیش از جنگ با منشویکها و رفورمیستها قطع رابطه نکرد و آنها همچنان در حزب باقی ماندند. رفیق لاتساری می‌گوید: «ما ضرورت قطع رابطه با رفورمیست‌ها را بطور کامل می‌پذیریم؛ تنها مخالفت ما آن است که مطرح کردنش را در کنگره لگهورن^{۴۳} لازم نمی‌دانستیم.» اما واقعیات، داستان دیگری را می‌گوید. این نخستین بار نیست که ما درباره رفورمیسم ایتالیایی بحث می‌کنیم. سال گذشته، ما ضمن بحث در این باره به سراتی گفتیم: «حتماً ناراحت نمی‌شوید اگر بپرسیم چرا انشعاب در حزب ایتالیا بلافاصله ممکن نیست و چرا باید به تعویق بیفتد؟» سراتی در پاسخ به این پرسش چه گفت؟ هیچ. و رفیق لاتساری ضمن نقل قول از مقاله فروسارد که در آن گفته بود «ما باید هوشیار و زیرک باشیم»، علناً گمان می‌کند که این، استدلالی است به نفع خودش

وعلیه ما. به عقیده من، او در اشتباه است. برعکس، این استدلال محکمی است به نفع ما وعلیه رفیق لاتساری. وقتی شما مجبور شوید علت رفتار و استعفای خودتان را توضیح دهید، کارگران ایتالیایی چه خواهند گفت؟ اگر آنها اعلام کنند که تاکتیکهای ما در مقایسه با زیگزاگهای چپ کمونیست نما - چپی که غالباً حتی کمونیست نیست و بیشتر به هرج و مرج شباهت دارد - بسیار روشن و ماهرانه است، چه خواهید گفت:

معنای داستانهایی که سراتی و حزبش بدین مضمون كوك کرده اند که روسها از همه می خواهند فقط از آنها تقلید کنند چیست؟ ما درست عکس این را می خواهیم. این کار بیشتر از به یاد سپردن قرارهای کمونیستی و به کار گرفتن عبارات انقلابی در هر فرصت ممکن، وقت می گیرد. این نیز کافی نیست، و ما از قبل، با کمونیستهایی که این یا آن قرار را از بر کرده اند نیز مخالفیم. نشان کمونیسم راستین، قطع رابطه با اپورتونیسم است. ما با کمونیستهایی که از این اصل پیروی کنند، صریحاً و علناً رفتار خواهیم کرد و شجاعانه، با اعتقاد به اینکه حق با ما است، به آنان خواهیم گفت: «هیچ کار نابخردانه ای نکنید؛ هوشیار و زیرک باشید.» ولی ما فقط با کمونیستهایی که با اپورتونیستها قطع رابطه کرده اند، کاری که شما نکرده اید، این گونه صحبت خواهیم کرد. بنابراین، تکرار می کنم: «امیدوارم کنگره، قرار کمیته اجرایی را تأیید کند. رفیق لاتساری گفت: «ما در دوره تدارکیم.» این کاملاً درست دوره تدارک است. نخستین مرحله این دوره، قطع رابطه با منشویکهاست، است. شما در همانند قطع رابطه ما با منشویکهای خودمان در سال ۱۹۵۳. دشواریهایی که طبقه کارگر آلمان در طی این دوره طولانی و خسته کننده پس از جنگ در تاریخ انقلاب آلمان در پیش داشته است معلول این واقعیت است که حزب آلمان با منشویکها قطع رابطه نکرد.

رفیق لاتساری گفت که حزب ایتالیا از دوره تدارک می گذرد. این را کاملاً می پذیرم. و نخستین مرحله، قطع رابطه حتمی، نهایی، علنی و مصمانه با رفورمیسم است. وقتی این قطع رابطه عملی شود، توده ها پایدارانه از کمونیسم پشتیبانی خواهند کرد. مرحله دوم، بهیچ وجه تکرار شعارهای انقلابی نیست. این مرحله، مرحله پذیرفتن تصمیمات سنجیده و ماهرانه ما خواهد بود، تصمیماتی که همواره چنین خواهد بود و همواره بدین معنی است: اصول انقلابی بنیادی باید با شرایط خاص کشورهای گوناگون تطبیق داده شود.

انقلاب در ایتالیا، مسیری متفاوت با انقلاب روسیه در پیش خواهد گرفت. این انقلاب، بشکل دیگری آغاز خواهد شد. چگونه؟ نه شما می دانید نه ما. کمونیستهای ایتالیایی، همیشه بقدر کافی کمونیست نیستند. آیا وقتی کارگرا کارخانه ها را در ایتالیا متصرف شدند^{۴۴}، حتی يك کمونیست پیدا شد که سر غیرت بیاید؟ نه. آن زمان، هنوز خبری از کمونیسم در ایتالیا نبود؛ تا اندازه ای هرج و مرج وجود داشت، اما اثری از کمونیسم مارکسیستی نبود. این کمونیسم باید آفریده شود و توده های کارگران باید آن را از راه تجربه مبارزه انقلابی، در خود بدینند. و نخستین گام در این راه، قطع رابطه نهایی با منشویکهایی است که در طی بیش از بیست سال، سرگرم همکاری و همدستی با حکومت بورژوایی بوده اند. بسیار محتمل است که مودیلپانی، کسی که در کنفرانسهای زیر و والد و کینتهال^{۴۵} توانستم تا اندازه ای چهره اش را ببینم، سیاستمداری بقدر کافی زیرک باشد تا داخل دولت بورژوایی نشود و در مرکز حزب سوسیالیست، یعنی جایی که بهتر از هر جایی می تواند برای بورژوازی مفید واقع شود، باقی بماند. اما همه نظریه های توراتی و دوستانش، همه تبلیغات و تهییج گریهای آنان، حکایت از همکاری با بورژوازی می کند. آیا نقل قولهای متعددی که در سخنرانی جناری

وجود داشت این واقعیت را ثابت نمی‌کند؟ این در واقع، جناح متحدی است که توراتی فراهم آورده است. بهمین علت است که باید به رفیق لاتساری بگویم: «سخنرانیهایی مانند سخنرانی شما و سخنانی که رفیق سراتی در اینجا ایراد کرد کمی به تدارک دیدن برای انقلاب نمی‌کند بلکه آن را از هم می‌پراکند.» (همه فریاد می‌زنند: «زنده باد!» حضاد کف می‌زنند.)

در کنگره لگهورن، شما اکثریت قابل ملاحظه‌ای داشتید. شما در برابر ۱۴,۰۰۰ رأی رفورمیستها و ۵۸,۰۰۰ رأی کمونیستها، ۹۸,۰۰۰ رأی داشتید. آوردن این تعداد رأی، بعنوان آغاز جنبشی صرفاً کمونیستی در کشوری مانند ایتالیا با سنتهای معروفش، که هنوز زمینه انشعاب بقدر کافی آماده نشده است، پیروزی بزرگی برای کمونیستها به شمار می‌رود.

این، پیروزی بزرگ و دلیل ملموسی است برای واقعیت که جنبش طبقه کارگر در ایتالیا سریعتر از جنبش ما در روسیه گسترش خواهد یافت زیرا، اگر با ارقام مربوط به جنبش ما آشنایی داشته باشید، باید بدانید که در فوریه ۱۹۱۷ پس از سقوط تزاریس و در جریان جمهوری بورژوازی، ما در مقایسه با منشویکها، هنوز در اقلیت بودیم. وضع ما پس از پانزده سال جنگ و انشعاب سرسختانه، بدانگونه بود. جناح راست ما رشد نکرد - و جلوگیری از رشد آن نیز، برخلاف آنچه از لحن بی‌اعتبار کننده شما به هنگام سخن گفتن از روسیه بر می‌آید، چندان ساده نیست. تردیدی نیست که گسترش جنبش در ایتالیا، در مسیری کاملاً متفاوت صورت خواهد گرفت. ما پس از پانزده سال مبارزه علیه منشویکها و پس از سقوط تزاریس، کار را با تعداد بسیار کمتری از هواداران آغاز کردیم. شما در برابر ۹۸,۰۰۰ سانتریست متحد که موضعی متزلزل دارند ۵۸,۰۰۰ کارگر با اندیشه کمونیستی دارید. این، دلیل و واقعیتی است

که مطمئناً همه کسانی را که نمی‌خواهند چشمشان را در برابر جنبش توده‌ای کارگران ایتالیا ببندند، متقاعد می‌کند. هیچ چیز، بناگهان روی نمی‌دهد. اما این مطمئناً ثابت می‌کند که توده کارگران - نه فقط رهبران قدیمی، بوروکراتها، استادان و روزنامه‌نگاران بلکه طبقه‌ای که عملاً استثمار می‌شود یعنی پیشاهنگ استثمارشوندگان - از ما پشتیبانی می‌کنند. وثابت می‌کند که شما در لگهورن مرتکب چه خطایی شدید. این يك واقعیت است. شما اختیار ۹۸,۰۰۰ رأی را داشتید، اما ترجیح دادید با ۱۴,۰۰۰ رفورمیست علیه ۵۸,۰۰۰ کمونیست هم رأی شوید. شما حتی اگر کمونیستهای اصیلی نبودید، و حتی اگر آنها فقط هواداران بوردیگا بودند - که درست نیست، زیرا بوردیگا پس از کنگره دوم، بسیار صادقانه اعلام کرد که آنارشیسم و ضد پارلمانتاریسم را کنار گذاشته است - می‌بایست با آنها هم رأی می‌شدید. اما شما چه کردید؟ شما ترجیح دادید که با ۱۴,۰۰۰ رفورمیست متحد شوید و با ۵۸,۰۰۰ کمونیست قطع رابطه کنید. و این بهترین دلیل برای نشان دادن فاجعه آمیز بودن سیاست سراتی برای ایتالیا است. ما هرگز از سراتی نخواستیم که از انقلاب روسیه برای ایتالیا نسخه برداری کند. این کار، حماقت است. ما بقدر کافی روشن و انعطاف پذیر هستیم که به دام چنین حماقتی نیفتیم. اما سراتی ثابت کرده است سیاستش در ایتالیا بر خطا بوده است. شاید او می‌بایست مانور می‌داد. این، عبارتی است که وقتی در سال گذشته اینجا بود بارها تکرارش کرد. او گفت: «ما می‌دانیم چگونه مانور بدهیم، احتیاجی به تقلید کورکورانه نداریم. این، سفاقت است. ما باید مانور بدهیم، تا جدایی از اپورتونیسیم را ممکن سازیم. شما روسها نمی‌دانید که این کار را چگونه باید انجام داد. ما ایتالیایی‌ها در این جور کارها زرنگ‌تریم. صبر کنیم و ببینیم. و ما چه دیدیم؟ سراتی، مانور ماهرانه‌ای داد. او با ۵۸,۰۰۰ کمونیست قطع رابطه کرد. و حالا این رفقا

به اینجا می‌آیند و می‌گویند: «اگر شما ما را رد کنید، توده‌ها سردرگم خواهند شد.» نه، رفقا، اشتباه می‌کنید. توده‌های کارگران ایتالیا در حال حاضر سردرگم شده‌اند و به نفع‌شان خواهد بود اگر به ایشان بگوییم: «رفقا، شما باید انتخاب کنید؛ کارگران ایتالیا، شما باید از انترناسیونال کمونیستی، که هرگز از شما نخواهد خواست که کورکورانه از روسها تقلید کنید و منشوبیکها که از بیست سال پیش به این طرف برای ما شناخته شده‌اند و ما هرگز وجودشان را بعنوان همسایگان مان در انترناسیونال کمونیستی حقیقتاً انقلابی تحمل نخواهیم کرد، یکی را انتخاب کنید.» این است آنچه که باید به کارگران ایتالیایی بگوییم. تردیدی درباره نتیجه‌اش نمی‌توان داشت. توده‌های کارگران، از ما پیروی خواهند کرد. (تأیید با صدای بلند.)

Collected Works, Vol. 32,
pp. 462-67

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
به چاپ رسیده:

*Bulletin of the Third Congress
of the Communist International,*
No. 8, July 4, 1921

۳

سخنرانی در دفاع از تاکتیکهای انترناسیونال کمونیستی

۱ ژوئیه

رفقا! عمیقاً متأسفم از اینکه در اینجا فقط باید از خودم دفاع کنم (خنده حضار). می‌گویم عمیقاً متأسفم، زیرا پس از آشنایی با سخنرانی رفیق تراچینی و اصلاحاتی که سه هیأت نمایندگی به عمل آوردند، بسیار مایلم که تهاجم را آغاز کنم، چون اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، عملیات تهاجمی علیه نظرانی که تراچینی و این سه هیأت نمایندگی^{۴۶} به دفاع از آن پرداختند ضرورت دارد. اگر کنگره نخواهد دست به تهاجمی همه‌جانبه علیه این گونه خطاها، این گونه حماقتهای «چپ‌گرایانه» بزند، سراسر جنبش محکوم به فنا است. این، اعتقاد من است. ولی ما، مارکسیست-هایی متشکل و با انضباط هستیم. ما نمی‌توانیم خودمان را به سخنرانی علیه تک تک رفقا راضی کنیم. ما روسها دیگر از این عبارتهای چپ، دلزده و خسته شده‌ایم. ما اهل سازمان هستیم. برای تهیه نقشه‌ها مان باید بطرزی سازمان یافته عمل کنیم و بکوشیم خط درست را پیدا کنیم.

البته پنهان نباید کرد که تزه‌های ما، خود، نوعی سازش است. و چرا چنین نباشد؟ در میان کمونیست‌ها، که کنگره سوم‌شان را تشکیل داده و اصول مشخص اساسی را تدوین کرده‌اند، سازش در شرایط معینی، ضرورت پیدا می‌کند. تزه‌های ما،^{۴۷} که توسط هیئت نمایندگی روسیه مطرح شد، در نهایت دقت بررسی و آماده شد و نتیجه دیدارها و بحث‌های طولانی با هیئت‌های گوناگون است. هدف این تزه‌ها تعیین خط اساسی حرکت انترناسیونال کمونیستی است، و بویژه اکنون که ما نه فقط سانتریست‌های واقعی را محکوم بلکه از حزب نیز اخراج کرده‌ایم، ضرورت دارد. واقعیت، چنین است. من مجبورم از این تزه‌ها دفاع کنم. اما وقتی تراچینی می‌آید و می‌گوید که مجبوریم به مبارزه علیه سانتریست‌ها ادامه دهیم و در دنبال سخنانش می‌گوید که این مبارزه چگونه صورت خواهد گرفت من می‌گویم این اصلاحات اگر نشان دهنده گرایش مشخص باشد مبارزه بی‌امان علیه این جریان ضرورت دارد، زیرا در غیر این صورت نه کمونیسمی در میان خواهد بود و نه انترناسیونال کمونیستی. در شگفتم که حزب کارگران کمونیست آلمان^{۴۸} زیر این اصلاحات را امضا نکرده است. (خنده حضار). راستی، به آنچه تراچینی از آن دفاع می‌کند، و به آنچه در اصلاحاتش گفته می‌شود گوش دهید. اصلاحات بدین ترتیب آغاز می‌شود: «در صفحه ۱، ستون ۱، سطر ۱۹، واژه اکثریت باید حذف شود.» اکثریت! این بسیار خطرناک است! (خنده حضار). سپس می‌افزاید: «به جای واژه‌های پیشنهادی اساسی، واژه هدفها را بگنجانید.» پیشنهاد های اساسی و هدفها، دو چیز جداگانه‌اند؛ حتی آنارشیست‌ها درباره هدف با ما موافقت، زیرا آنها نیز بر انداختن استثمار و تمایزات طبقاتی دفاع می‌کنند.

در جریان زندگی، تعداد بسیار کمی از آنارشیست‌ها را دیده و با آنها گفتگو کرده‌ام، اما برویهم، آنها را بقدر کافی شناخته‌ام. گاهی

توانسته‌ام با آنها بر سر هدفها به توافق برسم، اما هرگز بر سر اصول به توافق نرسیدم. اصول، هدف، برنامه، تاکتیک یا نظریه نیستند. تاکتیک و نظریه، اصول نیستند. اختلاف ما با آنارشیست‌ها بر سر اصول چگونه است؟ اصول کمونیسم عبارت است از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و استفاده از قهر دستگاه دولت در دوره گذار. چنین است اصول کمونیسم، اما هدفش چیز دیگری است. و رفقای که این پیشنهاد را برای بحث به میان گذاشته‌اند، مرتکب اشتباه شده‌اند. دوم اینکه در آنجا گفته شده است. «واژه اکثریت باید حذف شود.» تمام عبارت چنین است:

«کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی در شرایطی می‌خواهد به بررسی مسائل مربوط به تاکتیکها بپردازد که شرایط عینی در بسیاری از کشورها به معنای انقلابی، حاد شده است و احزاب توده‌ای کمونیستی بسیاری تشکیل شده‌اند که اتفاقاً در مبارزه انقلابی عملی‌شان در هیچ‌جا رهبری واقعی اکثریت طبقه کارگر را به دست نگرفته‌اند.»

و به این علت می‌خواهند واژه اکثریت را حذف کنند. اگر ما نتوانیم بر سر چنین مسائل ساده‌ای به توافق برسیم، نمی‌دانم چگونه خواهیم توانست با هم کار کنیم و پرولتاریا را تا رسیدن به پیروزی رهبری کنیم. پس جای شگفتی نیست که بر سر مسأله اصول نیز نمی‌توانیم به توافق برسیم. حزبی را به من نشان دهید که اکثریت طبقه کارگر را به خود جلب کرده باشد. تراچینی حتی به فکر ذکر یک نمونه نیفتاد. در واقع، چنین نمونه‌ای وجود ندارد.

پس واژه هدفها باید به جای واژه اصول گذاشته شود و واژه اکثریت باید حذف شود. نه، متشکریم! ما این کار را نخواهیم کرد.

حتی حزب آلمان - یکی از بهترین حزبها - اکثریت طبقه کارگر را در پشت سر ندارد. این يك واقعیت است. ما که با مبارزه سرسختانه‌ای روبرو هستیم ترسی از به زبان آوردن این واقعیت نداریم، اما شما در اینجا با سه هیئت نمایندگی سروکار دارید که می‌خواهند کارشان را از غیر واقع شروع کنند، زیرا اگر کنگره واژه اکثریت را حذف کند، نشان می‌دهد که خواهان غیر واقع است. این، مثل روز روشن است.

پس اصلاح بعدی می‌آید: «در صفحه ۴، ستون ۱، سطر ۱۰، واژه‌های نامه سرگشاده و مانند اینها باید حذف شود.»^{۴۹} امروزيك سخنرانی شنیدم و همین اندیشه را در آن یافتیم. اما وجودش در آنجا کاملاً طبیعی بود. سخنران، رفیق همپل عضو حزب کارگران کمونیست آلمان بود. او گفت: «نامه سرگشاده، کار اپورتونیسم بود.» سخت متأسف و شرمناک‌ام که این سخنان را بطور خصوصی شنیده‌ام. اما وقتی در کنگره، نامه سرگشاده پس از مشاجرات طولانی، اپورتونیستی اعلام می‌شود، مایه شرم و رسوایی می‌گردد! و اکنون رفیق تراچینی از طرف سه هیئت نمایندگی می‌آید و می‌خواهد واژه‌های نامه سرگشاده را حذف کند. در این صورت، فایده پیکار علیه حزب کارگران کمونیست آلمان چیست؟ نامه سرگشاده يك اقدام سیاسی الگو مانند است. این موضوع در تزه‌های ما گفته شده و ما مطمئناً باید از آن دفاع کنیم. الگو است از این جهت که نخستین حرکت در روش عملی جلب اکثریت طبقه کارگر بسوی خود بشمار می‌رود. در اروپا که تقریباً همه کارگران سازمان یافته‌اند، ما باید اکثریت طبقه کارگر را بسوی خود جلب کنیم و هر کس که نتواند این را بفهمد، راهی به جنبش کمونیستی نخواهد برد؛ و اگر نتوانسته باشد بهمان اندازه در دوره سه ساله انقلاب بزرگ یاد بگیرد، هرگز چیزی یاد نخواهد گرفت.

تراچینی می‌گوید که ما در روسیه پیروز شدیم، هر چند که حزب،

بسیار کوچک بود. او از آنچه که در این تزه‌ها درباره چکسلواکی گفته شده است راضی نیست. اصلاحات در بیست و هفت مورد به عمل آمده است، که اگر حوصله انتقاد از همه آنها را می‌داشتیم، می‌بایست مانند بعضی از ناطقان، بیش از سه ساعت سخنرانی می‌کردم. . . . در اینجا شنیده‌ایم که حزب کمونیست چکسلواکی از ۳۰۰,۰۰۰ تا ۴۰۰,۰۰۰ عضو دارد و حتماً باید اکثریت در آنجا به دست آید؛ نیرویی شکست ناپذیر پدید آید و نام‌نویسی از توده‌های کارگران همچنان ادامه یابد. تراچینی اکنون برای حمله آماده شده است. او می‌گوید: اگر در حال حاضر ۴۰۰,۰۰۰ کارگر در حزب عضویت دارند، بیش از آن را برای چه می‌خواهیم؟ حذف کنید! (خنده حضار.) او از واژه توده‌ها می‌ترسد و می‌خواهد آن را محو کند. آگاهی رفیق تراچینی درباره انقلاب روسیه بسیار کم است.

در روسیه، ما حزب بسیار کوچکی بودیم، ولی از این که بگذریم، اکثریت شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان سراسر کشور را با خود داشتیم. (حضار با صدای بلند: «کاملاً درست است!») آیا شما چنین چیزی دارید؟ ما تقریباً نیمی از ارتش را که آن زمان تقریباً به ۱۰ میلیون نفر می‌رسید، با خود داشتیم. آیا شما برآستی اکثریت ارتش را در پشت خود دارید؟ چنین کشوری را به من نشان دهید! اگر سه هیئت نمایندگی دیگر با این نظرات رفیق تراچینی موافق باشند، در این صورت يك جای انترناسیونال خراب است! در آن صورت باید بگوییم: «بایستید! باید به جنگی سرنوشت‌ساز دست بزنیم! در غیر این صورت انترناسیونال کمونیستی از دست رفته است.» (همه‌ها حضار.)

با آنکه موضعی تدافعی گرفته‌ام (خنده حضار)، باید بر اساس تجربه شخصی‌ام بگویم که هدف و اصل بنیادی سخنرانی من، دفاع از قرار و تزهایی است که هیئت نمایندگی ما پیشنهاد کرد. البته اگر کسی

بگوید يك حرف از آنها را نیز نباید عوض کرد، این غیر عملی است. من مجبور شدم چندین قرار را بخوانم و خوب می دانم که در تك تك سطرهای آنها جای اصلاحات بسیار مفیدی وجود دارد. اما این بمعنای دستکاری در لغات است. با این حال، اگر در اینجا اعلام می کنم که از لحاظ سیاسی حتی يك حرف از آنها را نمی توان تغییر داد بدان سبب است که اصلاحات، چنانکه من می بینم، ماهیت سیاسی کاملاً مشخصی دارند و ما را به مسیری می کشانند که برای انترناسیونال کمونیستی مضر و خطرناک است. بنابراین، من وهمه ما و هیئت نمایندگی روسیه باید پافشاری کنیم که حتی يك حرف در تظاهرات تغییر داده نشود. ما عناصر دست راستی خودمان را نه فقط محکوم، بلکه از حزب نیز اخراج کرده ایم. اما اگر افراد، جنگ علیه دست راستیها را مانند تراچینی به نوعی ورزش تبدیل کنند، در این صورت باید بگوییم: «بس است! والا، خطر، بسی بزرگتر خواهد شد!»

تراچینی از نظریه مبارزه تهاجمی^{۵۵} دفاع کرده است. در همین زمینه، يك فرمول دوسه صفحه ای در این اصلاحات معروف پیشنهاد شده است. نیازی نیست که همه آنها را بخوانیم. می دانیم آنها چه می گویند. تراچینی، مسأله را بروشنی بیان کرده است. او از نظریه تهاجمی دفاع کرده و «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» را متذکر شده است. ما در روسیه، در مبارزه علیه سانتریستها، تجربه سیاسی کافی به دست آورده بودیم. پانزده سال پیش، ما دست اندر کار مبارزه علیه اپورتونیستها و سانتریستهای خودمان و علیه منشویکها بودیم، و نه فقط بر منشویکها بلکه بر نیمه آنارشیستها نیز پیروز شدیم.

اگر چنین مبارزه ای نکرده بودیم نمی توانستیم سه سال ونیم یا حتی سه هفته ونیم، قدرت را در دست خودمان نگه داریم و نمی توانستیم کنگره های کمونیستی را در اینجا تشکیل دهیم. «گرایشهای پوینده» و

«گذار از عدم فعالیت به فعالیت» از عباراتی اند که سوسیال رولوسیونرها های چپ^{۵۶} علیه ما به کار برده بودند. آنها اکنون در زندانند و در آنجا از «هدفهای کمونیسم» دفاع می کنند و درباره «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» می اندیشند. (خنده حضاد). راستای استدلال که در اصلاحات پیشنهادی دنبال شده، راستایی غیر ممکن است زیرا اثری از مارکسیسم، تجربه سیاسی و استدلال در آنها نیست. آیا ما در تزهامان، نظریه ای کلی درباره تهاجم انقلابی ارائه کرده ایم؟ آیا رادک یا هر یک از ما مرتکب چنین بلاهتی شده است؟ ما از نظریه تهاجم در ارتباط با يك کشور کاملاً مشخص و در دوره ای کاملاً مشخص سخن به میان آورده ایم.

می توانیم از مبارزه خودمان علیه منشویکها سواردی را ذکر کنیم که نشان می دهد حتی پیش از جنگ، بودند کسانی که تردید داشتند در این که آیا حزب انقلابی باید دست به تهاجم بزند یا نه. اگر چنین تردیدهایی بر هر سوسیال دموکراتی مستولی می شد - ما نیز خودمان را آن زمانها سوسیال دموکرات می نامیدیم - علیه او به مبارزه بر می خاستیم و می گفتیم که او اپورتونیست است و چیزی از مارکسیسم و دیالکتیک حزب انقلابی سر در نمی آورد. آیا برای يك حزب، امکان دارد که درباره مجاز بودن تهاجم انقلابی بطور کلی مشاجره کند؟ برای آنکه چنین نمونه هایی را در این کشور پیدا کنیم باید به پانزده سال پیش بازگردیم. اگر سانتریستها یا سانتریستهای نقابداری وجود دارند که درباره نظریه تهاجم مشاجره می کنند، بیدرنگ باید اخراج شوند. این مسأله نمی تواند موجب مشاجره ای شود. اما اینکه ما اکنون یعنی سه سال پس از تشکیل انترناسیونال کمونیستی درباره «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» بحث می کنیم، مایه شرمندگی و رسوایی است.

در این باره، با رفیق رادک که پیش نویس این تهاجم را با همکاری خود ما تهیه کرده است، مشاجره ای نداریم. شاید پرداختن به نظریه تهاجم

انقلابی در آلمان، که مقدمات واقعی تهاجم در آنجا فراهم نیامده بود، درست نبوده باشد. با این حال، اقدام ماه مارس، علیرغم اشتباهات رهبران^{۵۲}، گام بزرگی به جلو بود. اما این اهمیتی ندارد. صدها هزار کارگر، قهرمانانه جنگیدند. حزب کارگران کمونیست آلمان با هر شجاعتی که علیه بورژوازی جنگیده باشد، ما باید آنچه را که رفیق رادک در مقاله اش درباره هولتس گفته است تکرار کنیم. اگر هر کس، حتی یک آنارشیست قهرمانانه علیه بورژوازی بجنگد، البته، دست به کار بزرگی زده است؛ اما زمانی گام واقعی به جلو برداشته خواهد شد که صدها هزار نفر علیه فتنه انگیزیهای شرم آورانه سوسیال - خائنان و علیه بورژوازی بجنگند.

انتقاد از اشتباهات خود، بسیار با ارزش است. ما از اینجا آغاز کردیم. اگر کسی، پس از مبارزه ای که صدها هزار نفر در آن شرکت کرده اند، با این مبارزه به مخالفت برخیزد و مانند لهوی رفتار کند، باید اخراج شود. و چنین کاری صورت گرفت. اما باید از این کار درس بگیریم. آیا ما برآستی برای تهاجم آماده شده بودیم؟ (دادلا: «ما حتی برای دفاع آماده نشده بودیم.») عملاً فقط در مقالات روزنامه ها از تهاجم سخن به میان می آمد. این نظریه، بطوری که، درباره اقدام ماه مارس ۱۹۲۱ آلمان به کار گرفته شد، اشتباه بود - این را باید بپذیریم - اما نظریه تهاجم انقلابی بطور کلی، بهیچوجه اشتباه نیست.

ما در روسیه پیروز شدیم، آن هم به چه سادگی، زیرا در دوره جنگ امپریالیستی برای انقلاب تدارک می دیدیم. این نخستین شرط بود. ده میلیون کارگر و دهقان در روسیه مسلح شده بودند و شعار ما چنین بود: صلح بیدرنگ بهر قیمتی. ما پیروز شدیم زیرا توده عظیم دهقانان، موضعی انقلابی علیه زمینداران بزرگ گرفته بود. سوسیال رولوسیونرها و هواداران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم، در ماه نوامبر ۱۹۱۷ بصورت

یک حزب بزرگ دهقانی درآمده بودند. آنها خواهان روشهای انقلابی بودند ولی همانند قهرمانان راستین انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم شهامت لازم برای انقلابی عمل کردن را نداشتند. ما در ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۱۷ گفتیم: «از لحاظ نظری، همچون گذشته علیه سوسیال رولوسیونرها می جنگیم ولی از لحاظ عملی، آماده پذیرفتن برنامه شان هستیم زیرا فقط مائیم که می توانیم آن را اجرا کنیم.» درست آنچه را که گفته بودیم انجام دادیم.^{۵۳} دهقانان در نوامبر ۱۹۱۷ یعنی پس از پیروزی ما، موضع ناجوری در برابر ما داشتند و اکثریت سوسیال رولوسیونرها را به مجلس مؤسسان فرستادند، اگر نه در جریان چند روز - آنچنان که من اشتباهاً انتظار داشتم و پیش بینی کرده بودم - ولی بهر صورت در طی چند هفته بسوی ما جلب شدند. اختلاف، بزرگ نبود. آیا می توانید کشوری را در اروپا نشان دهید که بتوانید اکثریت دهقانانش را در طی چند هفته بسوی خودتان جلب کنید؟ شاید ایتالیا؟ (خنده حضار.) اگر گفته می شود که ما علیرغم نداشتن یک حزب بزرگ در روسیه پیروز شدیم، این فقط ثابت می کند کسانی که چنین حرفی می زنند انقلاب روسیه را نشناخته اند و مطلقاً شناختی از طرز آماده شدن برای انقلاب ندارند.

نخستین گام ما ایجاد یک حزب کمونیست واقعی بود تا بدانیم با چه کسی صحبت می کنیم و به چه کسی می توانیم اعتماد کنیم. شعارکنگره های اول و دوم، «مرگ برسانتریست ها!» بود. تازمانی که در سراسر آلمان و در سراسر جهان، آخرین مهلت را از سانتریست ها و نیمه سانتریست هایی که در روسیه لقب منشویک دارند نگیریم، نمی توانیم حتی به یاد گرفتن القبای کمونیسم امیدوار باشیم. نخستین وظیفه، تأسیس یک حزب انقلابی اصیل و قطع رابطه با منشویکها است. اما این فقط یک مدرسه مقدماتی است. ما اکنون برای تشکیل کنگره سوم تدارک می بینیم و رفیق تراچینی همچنان می گوید که وظیفه مدرسه ابتدایی عبارت است از

ردیابی، تعقیب و افشای سانتریست‌ها و نیمه‌سانتریست‌ها. نه، متشکریم! ما مدت‌ها پیش، این کار را کرده‌ایم. ما در کنگره دوم گفتیم که سانتریست‌ها دشمن ما هستند. ولی ما باید واقعاً پیش برویم. دومین مرحله، پس از تشکیل حزبی، یادگرفتن طرز آماده شدن برای انقلاب است. در بسیاری از کشورها، ما هنوز طرز به دست گرفتن رهبری را نیز یاد نگرفته‌ایم. ما به این علت در روسیه پیروز شدیم که نه فقط اکثریت بی‌چون و چرای طبقه کارگر در پشت سرمان بود (در جریان انتخابات ۱۹۱۷، اکثریت عظیم کارگران همراه ما علیه منشویکها رأی دادند)، بلکه نیمی از ارتش بلافاصله پس از به قدرت رسیدن ما، و نهم دهقانان در طی چند هفته، به ما پیوستند؛ ما به این علت پیروز شدیم که برنامه ارضی سوسیال-رولوسیونرها را بجای برنامه ارضی خودمان پذیرفتیم و به اجرا گذاشتیم. علت پیروزی ما آن است که برنامه سوسیال-رولوسیونری را اجرا کردیم؛ علت آسان بودن این پیروزی نیز همین است. آیا امکان دارد که شما در غرب، چنین خیالاتی در سر داشته باشید؟ مضحک است! رفیق تراچینی و همه شما که اصلاحات پیشنهادی را امضا کرده‌اید، فقط شرایط عینی اقتصادی را مقایسه کنید! با آنکه اکثریت سریعاً به ما پیوست، دشواری‌هایی که پس از پیروزی در برابر خویش داشتیم بسیار بزرگ بود. با اینحال، بر دشواریها غلبه کردیم زیرا نه فقط هدفها بلکه اصول خودمان را نیز در نظر داشتیم و کسانی را که در باره اصول سکوت می‌کردند، ولی از هدفها، «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» حرف می‌زدند در حزب خود تحمل نکردیم. شاید به این علت که چنین آقایانی را در زندان نگهداشته‌ایم شایسته سرزنش باشیم. اما دیکتاتوری بهر شکل دیگری غیر ممکن است. ما باید برای دیکتاتوری آماده شویم، و این شامل پیکار با این گونه عبارتها و این گونه اصلاحات می‌شود. (خند حضاد) در سراسر تزه‌های ما سخن از توده‌هاست. اما، رفقا، باید

یاد بگیریم که منظور از توده‌ها چیست. حزب کارگران کمونیست آلمان و رفقای جناح چپ، از این واژه سوء استفاده می‌کنند. اما رفیق تراچینی و همه رفقای که زیر این اصلاحات را امضا کرده‌اند نمی‌دانند که واژه توده‌ها چگونه باید خوانده شود.

همچنان که می‌بینید، سخنانم بسیار به درازا کشیده است؛ از اینرو می‌خواهم فقط چند کلمه‌ای درباره معنای توده‌ها بگویم. این معنا، مطابق تغییراتی که در ماهیت مبارزه پیش می‌آید تغییر می‌یابد. در آغاز مبارزه، وجود چند هزار کارگر حقیقتاً انقلابی کافی بود تا بشود از توده‌ها حرف زد. اگر حزب بتواند اعضای خودش را به مبارزه بکشانند و مردم غیر-حزبی را نیز بیدار کند؛ مطمئن باشید که در راه جلب توده‌ها بسوی خود گام نهاده است.

در جریان انقلاب ما، مواردی بود که چند هزار کارگر، نماینده توده‌ها می‌شدند. در تاریخ جنبش ما و مبارزه ما علیه منشویکها، نمونه‌های بسیاری را می‌بینید که وجود چند هزار کارگر در یک شهر کافی بود تا ماهیتی آشکارا توده‌ای به جنبش بدهد. توده زمانی با شما خواهد بود که چندین هزار کارگر غیرحزبی، که زندگی‌شان غالباً عاری از فرهنگ است و روزگار را در بینوایی می‌گذرانند و هرگز چیزی درباره سیاست نشنیده‌اند، کار بشیوه انقلابی را پیش می‌گیرند، اگر جنبش گسترش و شدت یابد، تدریجاً به یک انقلاب واقعی تبدیل می‌شود. ما این را در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در جریان سه انقلاب^{۵۴} دیدیم و شما نیز همگی باید از این مرحله بگذرید. وقتی مقدمات انقلاب بقدر کافی فراهم شده باشد معنای توده‌ها تغییر می‌یابد. دیگر چند هزار کارگر، نماینده توده‌ها نخواهند بود. از این پس، واژه مزبور بمعنایی دیگر به کار می‌رود. معنای توده‌ها چنان تغییر می‌یابد که تلویحاً بمعنای اکثریت باشد، آن هم نه بمعنای اکثریت کارگران به تنهایی، بلکه بمعنای اکثریت استثمارشوندگان. هرگونه تفسیر دیگری از این واژه برای

يك انقلابی، نارواست و هر مفهوم دیگری که به این واژه داده شود دور از فهم می‌شود. حتی يك حزب کوچک، مثلا بریتانیایی یا آمریکایی؛ ممکن است پس از آنکه مسیر تکامل رویدادها را بدقت مطالعه کرده و با زندگی و رسوم توده‌های غیرحزبی آشنا شده‌است، در لحظه مناسبی، يك جنبش انقلابی را براه بیندازد (رفیق رادک به اعتصاب معدنچیان بعنوان يك مثال بسیار خوب اشاره کرده‌است).^{۵۵} جنبش توده‌ای زمانی آغاز خواهد شد که چنین حزبی، در چنین لحظه‌ای، با شعارهایش به میدان می‌آید و پیروزمندان میلیونها کارگر را به دنبال خود به حرکت درمی‌آورد. بر رویهم نمی‌خواهم انکار کنم که يك حزب بسیار کوچک نیز می‌تواند انقلاب را آغاز کند و به پیروزی برساند. ولی شخص باید با روشهای جلب توده‌ها بسوی خود آشنایی داشته باشد. برای این آشنایی، تدارك همه جانبه دیدن برای انقلاب، ضرورت دارد. اما اینجا با رفقایی مواجه‌ایم که می‌آیند و می‌گویند ما باید از توقع جلب توده‌های «بزرگ» بسوی خودمان دست برداریم. باینان باید مبارزه کرد. بدون تدارك همه جانبه در هیچ کشوری به پیروزی نخواهید رسید. برای رهبری توده‌ها، فقط يك حزب کوچک کفایت می‌کند. گاه، نیازی به سازمانهای بزرگ نیست. اما برای پیروزی، باید همگامی و هواداری توده‌ها را با خود داشته باشیم. اکثریت مطلق، همیشه ضروری نیست؛ بلکه آنچه برای کسب و نگاهداری قدرت ضرورت دارد نه فقط اکثریت طبقه کارگر - من اصطلاح «طبقه کارگر» را بمعنای اروپای غربی اش یعنی بمعنای پرولتاریای صنعتی بکار می‌برم - بلکه اکثریت زحمتکشان و استثمارشوندگان روستایی نیز هست. آیا در این باره اندیشیده‌اید؟ آیا در سخنرانی تراچینی حتی يك اشاره به این اندیشه دیده می‌شود؟ او فقط از «گرایش پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» حرف می‌زند. آیا او حتی يك کلمه را به مسأله غذا اختصاص می‌دهد؟ اما کارگران، غذاشان را می‌طلبند،

هر چند می‌توانند با دشواریهای بزرگ مدارا کنند و گرسنه بمانند، همانطور که تا اندازه‌ای در روسیه دیده‌ایم. بنابراین، ما باید نه فقط اکثریت طبقه کارگر، بلکه اکثریت زحمتکشان و استثمارشوندگان روستایی را نیز بسوی خود جلب کنیم. آیا برای این کار تدارك دیده‌اید؟ به گمانم در هیچ جا تدارکی دیده نشده است.

و بهمین علت، تکرار می‌کنم: من باید آشکارا از تزهامان دفاع کنم و احساس این است که ملزم به چنین دفاعی هستم. ما سانتریست‌ها را نه فقط محکوم، بلکه از حزب نیز اخراج کردیم. اکنون باید به جنبه‌ای دیگر، که آن نیز به نظر ما خطرناک است، بپردازیم. ما باید حقیقت را به مؤدبانه‌ترین شکل به رفا بگوییم (و در تزه‌ای ما، حقیقت بشکلی مؤدبانه و با ملاحظه، بیان شده است) تا کسی احساس توهین نکند: اکنون ما با مسائلی مهمتر از حمله به سانتریست‌ها مواجه‌ایم. بقدر کافی درباره این مسأله صحبت کرده‌ایم. دیگر خسته کننده شده‌است. در عوض، رفا باید پرداختن به مبارزه واقعی انقلابی را یاد بگیرند. کارگران آلمان، چنین مبارزه‌ای را از مدتها پیش، آغاز کرده‌اند. صدها هزار پرولتر در آن کشور، قهرمانانه می‌رزمیده‌اند. هر کسی که با این مبارزه مخالفت کند بیدرنگ باید اخراج شود. اما پس از آن، نباید به خودنمایی بی‌محتوی بپردازیم، بلکه باید بیدرنگ با توجه به اشتباهاتی که مرتکب شده‌ایم، طرز بهتر سازمان‌دادن مبارزه را یاد بگیریم. ما نباید اشتباهاتمان را از دشمن پنهان کنیم. هر کسی که از گفتن اشتباهاتش بترسد انقلابی نیست. برعکس، اگر آشکارا به کارگران بگوییم که «بله، ما اشتباه کرده‌ایم»، بدین معنا خواهد بود که این اشتباهات دیگر تکرار نخواهند شد و ما بهتر خواهیم توانست لحظه مناسب را انتخاب کنیم. و اگر در جریان انقلاب نیز معلوم شود که اکثریت زحمتکشان - نه فقط اکثریت کارگران، بلکه اکثریت همه استثمارشوندگان و ستم‌دیدگان نیز - در پشت سر ما

ایستاده‌اند، در آن صورت، ما واقعاً پیروز خواهیم شد. (کف زدنهای
طولانی و توفانی حضار.)

Collected Works, Vol. 32,
pp. 468-77

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
به چاپ رسید:

*Bulletin of the Third Congress
of the Communist International*
No. 11, July 8, 1921

۲

گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه

۵ ژوئیه

رفقا! حقیقت این است که آنچنانکه باید نتوانستم چیزی برای
این گزارش آماده کنم. تنها چیزی که توانستم بعنوان مطالب تنظیم شده
برایتان آماده کنم ترجمه‌ای از نوشته خودم درباره مالیات جنسی و تزه‌های
مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه بود.* می‌خواهم توضیحات
واظهار نظر مختصری برایشها بیفزایم.

به نظر من، برای توضیح تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه،
پیش از هر چیز باید اوضاع بین‌المللی را بررسی کنیم. پیش از این مفصلاً
درباره اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری جهانی بحث کرده‌ایم و کنگره نیز
قرارهای مشخصی درباره این موضوع تصویب کرده است. من در تزه‌های
خودم بطور بسیار خلاصه، آنهم فقط از دیدگاه سیاسی، به بررسی این

* نگاه کنید به نخستین سخنرانی در کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی، ۲۲

ژوئن - ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ همین کتاب - مترجم.

موضوع می‌پردازم. زیربنای اقتصادی را کنار می‌گذارم ولی گمان می‌کنم که در بحث از وضع بین‌المللی جمهوری ما، از لحاظ سیاسی باید این واقعیت را در نظر بگیریم که اکنون میان نیروهایی که آشکارا و مسلحانه برای سلطه این با آن طبقه رهبری کننده با یکدیگر به مبارزه برخاسته بودند، مختصر تعادلی پدید آمده است. این تعادل، همان تعادل میان جامعه بورژوازی یا بورژوازی بین‌المللی بطور کلی و روسیه شوروی است. البته، تعادلی است بمعنای محدود کلمه. منظورم این است که فقط در قبال این مبارزه نظامی است که مختصر تعادلی در اوضاع بین‌المللی پدید آمده است. البته باید تأکید کرد که این صرفاً یک تعادل نسبی، آنهم بسیار ناپایدار است. در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای که تاکنون صرفاً بعنوان مفعول تاریخ شناخته می‌شده‌اند نه فاعل آن، یعنی در مستعمرات و نیمه مستعمرات نیز ماده قابل اشتعال بسیاری روی هم انباشته شده است. بنابراین، امکان بسیار دارد که دیر یا زود، آنهم بطرزی بسیار ناگهانی، قیامها و بیکارها و انقلابهای بزرگ در آنها آغاز شود. ما در طی چند سال گذشته شاهد مبارزه مستقیم بورژوازی بین‌المللی علیه نخستین جمهوری پرولتاریایی بوده‌ایم. این مبارزه، محور اوضاع سیاسی جهان را تشکیل می‌داده است و در همین جا است که تغییری صورت گرفته است. از آنجایی که کوشش بورژوازی بین‌المللی برای خفه کردن جمهوری ما شکست خورده، تعادلی پدید آمده که، البته، بسیار ناپایدار است.

البته ما بخوبی می‌دانیم که بورژوازی بین‌المللی در حال حاضر بمراتب قوی‌تر از جمهوری ما است و فقط ترکیب ویژه اوضاع است که آن را از ادامه جنگ علیه ما باز می‌دارد. چند هفته‌ای است که ما شاهد کوششهای تازه‌ای برای احیای تهاجم درخاور دور هستیم^{۵۶} و کوچک‌ترین تردیدی نمی‌توان داشت که این‌گونه کوششها ادامه خواهند یافت. حزب ما در این باره تردیدی به خود راه نمی‌دهد. وظیفه بزرگ ما این است

که ثابت کنیم تعادلی ناپایدار وجود دارد و باید از این فرصتی که پیش آمده است استفاده کنیم، شرایط ویژه اوضاع کنونی را در نظر بگیریم، تاکتیک‌ها مان را بر شرایط ویژه این اوضاع منطبق کنیم و هرگز از یاد نبریم که لزوم مبارزه مسلحانه ممکن است ناگهان از نو مطرح شود. وظیفه ما هنوز سازمان دادن و ساختن ارتش سرخ است. درباره مسأله لهذا نیز باید پیش از همه به فکر ارتش سرخ خودمان باشیم. در اوضاع بین‌المللی کنونی، که باز هم باید در برابر حمله‌های تازه و کوششهای تازه بورژوازی بین‌المللی برای حمله [به خودمان] آماده باشیم، هیچ خط دیگری را نمی‌توانیم پیش بگیریم. اما اینکه گفته می‌شود مختصر تعادلی در اوضاع بین‌المللی پدید آمده است، مختصر اهمیت برای سیاست عملی ما دارد؛ اما این اهمیت فقط بدین معنا است که گرچه جنبش انقلابی به پیشرفتهایی دست یافته، ولی تکامل انقلاب جهانی در سال جاری در امتداد چنان خط مستقیمی که ما پیش‌بینی می‌کردیم حرکت نکرده است. ما وقتی انقلاب بین‌المللی را آغاز کردیم، این کارمان بدان سبب نبود که خودمان را متقاعد کرده بودیم که می‌توانیم مسیر تکاملش را پیش‌بینی کنیم، بلکه پاره‌ای شرایط مشخص، ما را به آغاز چنین انقلابی وادار کرد. ما چنین می‌اندیشیدیم: یا انقلاب بین‌المللی به کمک ما می‌آید، که در آن صورت پیروزی ما بطور کامل تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کار متواضعانه انقلابی خودمان با این اعتقاد که حتی در صورت شکست، خدمتی به آرمان انقلاب کرده‌ایم و تجربه ما به نفع انقلابهای دیگر خواهد بود، ادامه دهیم. برای ما روشن بود که پیروزی انقلاب پرولتاریایی، بدون پشتیبانی انقلاب بین‌المللی جهان امکان ندارد. پیش از انقلاب و حتی پس از انقلاب، ما چنین می‌اندیشیدیم: یا انقلاب در دیگر کشورها یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بیدرنگ یا خیلی زود آغاز می‌شود، یا آنکه ما هلاک خواهیم شد. ما با وجود چنین

اعتقادی، هر آنچه را که از دستمان بر می آمد برای نگاهداشتن نظام شوروی در هر شرایطی، هر چه بادا باد، انجام دادیم زیرا می دانستیم که نه فقط برای خودمان بلکه برای انقلاب بین المللی نیز کار می کنیم. ما این را می دانستیم و این اعتقادمان را بارها پیش از انقلاب اکتبر و بلافاصله پس از آن اعلام کردیم و در همان حال، پیمان صلح برست لیتوفسک را امضا کردیم. و این بطور کلی، درست بود.

اما واقعیت این است که رویدادها در چنان مسیر مستقیمی که ما انتظارش را داشتیم حرکت نکردند. انقلاب در دیگر کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه داری، تا به امروز آغاز نشده است. راستش را بخواهید، می توانیم با رضایت خاطر بگوییم که انقلاب در سراسر جهان گسترش می یابد و فقط در پرتو همین گسترش انقلاب است که بورژوازی بین المللی با آنکه صدها بار از لحاظ نظامی و اقتصادی از ما قوی تر است نمی تواند ما را خفه کند. (کف زدن حضار).

دردومین پاراگراف تنها به بررسی طرز پیدایش این وضع و نتایجی که باید از آن گرفته شود، پرداخته ام. اجازه دهید این را هم بیفزایم که نتیجه گیری نهایی من چنین است: انقلاب بین المللی، چیزی که ما پیش بینی کرده بودیم، به پیش می رود اما نه در امتداد چنان خط مستقیمی که ما انتظارش را داشتیم. در نخستین نگاه، معلوم می شود که امضای پیمان صلح، با بدیهایش، دعوت به انقلاب در دیگر کشورها را غیر ممکن ساخت، گرچه می دانیم که نشانه های انقلاب بسیار قابل توجه و متعدد و در واقع، بمراتب قابل توجه تر و زیادتر از آن بود که ما گمان می کردیم. در پاره ای از نوشته هایی که اکنون انتشار می یابد گفته می شود که این نشانه های انقلابی در طی چند سال و ماه گذشته در اروپا بمراتب جدی تر از آن بوده اند که ما گمان می کردیم. در این صورت، حالا باید چه کنیم؟ اکنون باید بطور کامل برای انقلاب تدارک ببینیم و سیر تکامل مشخص

آن در کشورهای پیشرفته سرمایه داری را عمیقاً مطالعه کنیم. این نخستین درسی است که باید از اوضاع بین المللی بگیریم. اما درباره جمهوری روسیه خودمان، باید از این فرصت کوتاه استفاده کنیم و تاکتیکهایمان را با خط زیگزاگ تاریخ انطباق دهیم. این تعادل، از لحاظ سیاسی، بسیار مهم است زیرا بروشنی می بینیم که در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، یعنی جایی که تسوده عظیم طبقه کارگر و امکاناً اکثریت مردم متشکل شده اند، پناهگاه عمده بورژوازی عبارت است از سازمانهای دشمن با طبقه کارگر و وابسته به انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم. در پاراگراف دوم تنها در این باره صحبت کرده ام و به گمانم در این زمینه باید فقط به بررسی دو مسأله ای بپردازم که در جریان مباحثه بر سر مسأله تاکتیکها به بحث گذاشته شدند. نخست، جلب اکثریت پرولتاریا. هر اندازه پرولتاریا در یک کشور پیشرفته سرمایه داری متشکلتر باشد، تاریخ به همان اندازه از ما دقت بیشتری برای تدارک دیدن جهت انقلاب می طلبد، و ما باید اکثریت طبقه کارگر را بطرز کاملتری بسوی خودمان جلب کنیم. دوم، پناهگاه عمده سرمایه داری در کشورهای صنعتی و پیشرفته سرمایه داری، بخشی از طبقه کارگر است که در انترناسیونالهای دوم و دو ونیم متشکل شده است. اما بورژوازی بین المللی برای پشتیبانی از این بخش طبقه کارگر و عناصر ضد انقلابی درون طبقه کارگر، برویهم نخواهد توانست موضعش را حفظ کند. (کف زدن حضار).

در اینجا می خواهم بر اهمیت جنبش دستمخمرات نیز تأکید کنم. در این زمینه در همه احزاب قدیمی و همه احزاب کارگری بورژوازی و نیمه بورژوازی وابسته به انترناسیونالهای دوم و دو ونیم، بقایای نظرات احساساتی گذشته را می بینیم؛ آنها بر همدردی عمیق شان با ملت های ستمدیده دستمخمرات و نیمه دستمخمرات پافشاری می کنند. جنبش در کشورهای مستعمره، هنوز یک جنبش بی اهمیت ملی و تماماً صلح آمیز

پنداشته می‌شود. اما چنین نیست. جنبش، از آغاز سده بیستم تاکنون دستخوش تغییرات بزرگی شده است: میلیونها و صدها میلیون نفر، و در واقع اکثریت عظیم جمعیت جهان، اکنون بعنوان عاملهای مستقل، فعال و انقلابی به میدان می‌آیند. کاملاً روشن است که جنبش اکثریت جمعیت جهان در نبردهای سرنوشت‌ساز قریب‌الوقوع انقلاب جهانی، که در آغاز متوجه رهایی ملی بود، علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد و شاید نقشی بمراتب انقلابی‌تر از آنچه ما انتظار داریم بازی خواهد کرد. تأکید بر این که نخستین بار، ما در انترناسیونال خودمان مسأله تدارک‌دیدن برای این مبارزه را مورد بررسی قرار داده‌ایم، اهمیت دارد. البته در این حوزه گسترده، مشکلاتی بمراتب بیشتر از حوزه‌های دیگر وجود دارد؛ ولی بهر حال، جنبش به پیش می‌رود. و توده‌های زحمتکش - دهقانان کشورهای مستعمره - با اینکه هنوز عقب مانده‌اند، نقش انقلابی بسیار مهمی در مراحل آینده انقلاب جهانی ایفا خواهند کرد. (کف‌زدنهای پرشود حضاد.)

اما درباره اوضاع سیاسی داخلی جمهوری خودمان، باید از بررسی دقیق روابط طبقاتی آغاز کنیم. در این حوزه، در طی چند ماه گذشته، تغییراتی رخ داده است و ما شاهد تشکیل سازمانهای جدید طبقه استثمارگر علیه خودمان بوده‌ایم. هدف سوسیالیسم، از میان بردن طبقات است. در صفوف مقدم طبقه استثمارگر، زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران صنعتی ایستاده‌اند. ناپود کردن اینها بسیار آسان است؛ این کار را در طی چند ماه و گاه، حتی در طی چند هفته یا چند روز می‌توان به پایان رساند. در روسیه، ما از استثمارگران یعنی زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ، سلب مالکیت کرده‌ایم. آنها در جریان جنگ، سازمانی از خودشان نداشتند و صرفاً بشکل زائده‌های نیروهای نظامی بورژوازی بین‌المللی عمل می‌کردند. اکنون، پس از اینکه حملات ضد انقلاب بین‌المللی را دفع کرده‌ایم،

سازمانهای متعلق به بورژوازی روسیه و همه احزاب ضد انقلابی در خارجه تشکیل شده است. تعداد مهاجران روسی را که در کشورهای دیگر پراکنده‌اند، می‌توان از يك و نیم تا دو میلیون نفر تخمین زد. آنها تقریباً در همه کشورهای نشریات روزانه منتشر می‌کنند و همه احزاب متعلق به زمینداران و خرده بورژوازی، از جمله سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها، پیوندهای بی‌شماری با عناصر بورژوازی در خارجه دارند. یعنی آنها پول کافی برای بکار انداختن مطبوعاتشان را دریافت می‌کنند. همه احزاب سیاسی که سابقاً در روسیه فعالیت داشتند، اکنون بطور کامل در خارجه بایکدیگر همکاری می‌کنند و می‌بینیم که چگونه مطبوعات «آزاد» روسی در خارجه، از مطبوعات سوسیال - رولوسیونری و منشویکی گرفته تا ارتجاعی‌ترین مطبوعات سلطنت طلب، از منافع زمینداران بزرگ دفاع می‌کنند. این تا اندازه‌ای کار ما را آسان می‌کند زیرا براحتی می‌توانیم نیروها، طرز سازماندهی و گرایشهای سیاسی موجود در اردوگاه دشمن را ببینیم. البته از سوی دیگر، مانع کارمان می‌شود زیرا این مهاجران ضدانقلابی روسیه از هر وسیله‌ای که در اختیار داشته باشند برای تدارک‌دیدن جنگ علیه ما استفاده می‌کنند. این جنگ، باز نشان می‌دهد که غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی طبقات حاکم، بر رویهم و با اینکه انقلاب روسیه در این زمینه پیش از هر انقلاب دیگری دست به کار شده است، بر غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی طبقات ستمکش برتری دارد. در روسیه، دشوار بتوان دهکده‌ای را یافت که مردم یعنی ستمدیدگان، در آن بپا نخاسته باشند. با این حال اگر نگاهی گذرا به طرز سازمان‌یافتگی و وضوح سیاسی نظرات مهاجران ضدانقلابی روسیه بیندازیم، خواهیم دید که آگاهی طبقاتی بورژوازی هنوز هم بر آگاهی طبقاتی استثمار - شونده‌گان و ستمدیدگان برتری دارد. این افراد بهر تلاشی دست می‌زنند و ماهرانه از هر فرصتی برای حمله به روسیه شوروی، بهره‌شکلی که شده،

و تجزیه آن استفاده می‌کنند. مراقبت منظم از مهمترین خواسته‌ها، مهمترین حرکات تاکتیکی و مهمترین گرایشهای موجود در ضد انقلاب روسیه بسیار آموزنده است و به گمانم رفقای خارجی ما این کار را انجام خواهند داد. ضد انقلاب، عمدتاً در خارجه فعالیت می‌کند و مراقبت از آن برای رفقای خارجی ما زیاد مشکل نخواهد بود. درباره‌ای موارد، ما باید از این دشمن بیاموزیم.

این مهاجران ضد انقلابی، اطلاعاتشان بسیار خوب است، سازماندهی‌شان عالی است و خودشان استراتژیستهای خوبی‌اند. و گمان می‌کنم که مقایسه و مطالعه اصولی شیوه سازمان‌یابی آنها و طرز استفاده‌شان از فرصتی که پیش می‌آید، ممکن است تأثیر تبلیغی عظیمی بر طبقه کارگر داشته باشد. این، تئوری کلی نیست بلکه سیاست عملی است؛ در اینجا می‌بینیم که دشمن، چیزی یاد گرفته است. بورژوازی روسیه در طی چند سال گذشته، شکست وحشتناکی خورده است. از قدیم گفته‌اند که ارتش شکست خورده، خیلی چیزها یاد می‌گیرد. ارتش شکست خورده ارتجاعی، خیلی چیزها یاد گرفته، آن‌هم به دقت. این ارتش باولع هر چه تمام‌تر یاد می‌گیرد و به پیشرفت چشمگیری دست یافته است. وقتی ما قدرت را بایک حمله ناگهانی به تصرف در آوردیم، بورژوازی روسیه سازمان یافته نبود و از لحاظ سیاسی تکامل نیافته بود. گمان می‌کنم اکنون همپای بورژوازی جدید اروپای غربی تکامل می‌یابد. این را باید در نظر بگیریم، باید سازماندهی و روشهای کارمان را اصلاح کنیم و برای این کار، نهایت کوشش را به خرج خواهیم داد. رودر رو شدن با این دو طبقه استثمارگر برای ما نسبتاً آسان بود و گمان می‌کنم برای انقلابهای دیگر نیز به همین اندازه آسان خواهد بود.

اما گذشته از این طبقه استثمارگر، تقریباً در همه کشورهای سرمایه‌داری، شاید به استثنای بریتانیا، طبقه تولیدکنندگان کوچک و

کشاورزان کوچک نیز وجود دارد. مشکل اصلی انقلاب در حال حاضر این است که چگونه باید با این دو طبقه جنگید. برای خلاصی از شرشان، باید روشهایی متفاوت با روشهای به کار گرفته شده علیه زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ را به کار بگیریم. می‌توانیم براحتی از این دو طبقه سلب مالکیت و خودشان را اخراج کنیم، و همین کار را هم کردیم. اما همین کار را نمی‌توانیم با ته‌مانده طبقات سرمایه‌دار، تولیدکنندگان کوچک و خرده‌بورژوازی که در همه کشورهای دیده می‌شوند انجام دهیم. این طبقات در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری، اقلیت بسیار بزرگی را که به سی تا چهل و پنج درصد جمعیت می‌رسد، تشکیل می‌دهند. نمی‌توانیم از اینها سلب مالکیت یا اخراجشان کنیم؛ در مورد اینها باید به دیگر روشهای مبارزه دست بزنیم. از دیدگاه بین‌المللی، اگر انقلاب جهانی را بعنوان يك جریان در نظر بگیریم، اهمیت دورانی که ما در روسیه بدان پا می‌نهیم، در اصل، این است که اکنون باید راه‌حلی عملی برای مسأله روابطی که پرولتاریا باید با این آخرین طبقه سرمایه‌دار در روسیه برقرار سازد پیدا کنیم. همه مارکسیستها، در تئوری، راه‌حل درست و آماده‌ای برای این مسأله دارند. اما تئوری و عمل، دو چیز جداگانه‌اند و راه‌حل عملی این مسأله بهیچوجه مانند راه‌حل تئوریکش نیست. ما قطعاً می‌دانیم که مرتکب اشتباهات بزرگی شده‌ایم. از دیدگاه بین‌المللی، اکنون که ما می‌کوشیم طرز رفتار پرولتاریای به قدرت رسیده با آخرین طبقه سرمایه‌دار و سنگ بنای سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی و تولیدکننده کوچک را تعیین کنیم، خود نشانه پیشرفتی بزرگ است. ما اکنون با شکل عملی این مسأله روبرو شده‌ایم. به نظر من، باید آن را حل کنیم. بهر حال، آزمایشی که ما می‌کنیم برای انقلابات پرولتاریایی آینده مفید خواهد بود و آنها خواهند توانست تدارکات فنی بهتری برای حل آن ببینند.

در تظاهرات کوشیدم مسأله روابط پرولتاریا و دهقانان را تحلیل کنم.

نخستین بار در تاریخ است که دولتی تشکیل شده است که فقط دو طبقه پرولتاریا و دهقان در آن شرکت دارند. دهقانان، اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند. البته، دهقانان بسیار عقب مانده اند. روابط دهقانان و پرولتاریا، که قدرت سیاسی را در دست دارند، عملاً در تکامل انقلاب چگونگی متجلی می شود؟ نخستین شکل این روابط اتحاد محکم است. اتحاد، کاری بسیار دشوار است، ولی بهر حال، از لحاظ اقتصادی و سیاسی شدنی است.

ما در عمل، مشکل را چگونه حل کردیم؟ ما با دهقانان پیمان اتحاد بستیم. ما این اتحاد را بدینسان تفسیر می کنیم: پرولتاریا دهقانان را از قید استثمار، رهبری و نفوذ بورژوازی می رهاوند و آنها را بسوی خود جلب می کند تا مشترکاً استثمارگران را شکست دهند.

استدلال منشویکها چنین است: طبقه دهقان، اکثریت را تشکیل می دهد؛ ما دموکراتهایی خالصیم، پس اکثریت باید تصمیم بگیرد. اما چون طبقه دهقان نمی تواند مستقل دست به کار شود، این در عمل، چیزی بیشتر یا کمتر از بازگشت سرمایه داری نیست. شعار، همان است: اتحاد با طبقه دهقان. وقتی این را به زبان می آوریم، منظورمان تقویت و تحکیم پرولتاریا است. ما کوشیده ایم این اتحاد پرولتاریا و دهقانان را تحقق بخشیم و نخستین مرحله اش يك اتحاد نظامی بود. سه سال جنگ داخلی، مشکلات بی پایانی پدید آورد ولی در پاره ای موارد، کار ما را آسانتر کرد. شاید به نظرتان عجیب بیاید، ولی واقعیت دارد. جنگ برای دهقانان، چیز تازه ای نبود؛ جنگ علیه استثمارگران و علیه زمینداران بزرگ، چیزی بود که معنایش را بخوبی می فهمیدند. اکثریت عظیم دهقانان، پشت سر ما بودند. علیرغم زیادی مسافتها و با وجود ناتوانی اکثریت دهقانان ما به خواندن و نوشتن، آنها تبلیغات ما را بسادگی جذب می کردند. این ثابت می کند که توده های وسیع مردم - این در باره

پیشرفته ترین کشورها نیز صدق می کند - از تجربه عملی خودشان به مراتب سریع تر از کتاب خواندن یاد می گیرند. گذشته از این، کشور روسیه چنان بزرگ است که بخشهای مختلفش در يك دوره معین از مراحل مختلف تکامل می گذشتند و همین، یادگیری از تجربه عملی را برای دهقانان آسان می کرد.

در سیبری و اوکراین، ضدانقلاب توانست موقتاً به پیروزی برسد، زیرا در آنجاها دهقانان از بورژوازی پشتیبانی می کردند، زیرا دهقانان با ما مخالف بودند. دهقانان غالباً می گفتند: «ما بلشویک هستیم ولی کمونیست نیستیم. ما از بلشویکها پشتیبانی می کنیم، چون زمینداران را بیرون کردند؛ اما از کمونیستها پشتیبانی نمی کنیم، چون آنها با زراعت انفرادی مخالفند.» و ضدانقلاب، تاملتی نیز توانست مشکلات را در سیبری و اوکراین از پیش پایش بردارد زیرا بورژوازی در مبارزه برای نفوذ در میان دهقانان، به پیشرفتهایی دست یافته بود. اما باز کردن چشمهای دهقانان، خیلی کم وقت گرفت. آنها سریعاً صاحب تجربه عملی شدند و بلافاصله گفتند: «بلی، بلشویکها مردمی نسبتاً ناخوش آیندند، ما آنها را دوست نداریم، ولی با همین حال، آنها از گاردهای سفید و مجلس مؤسسان بهترند.» مجلس مؤسسان، اصطلاحی است که نه فقط در میان کمونیستهای تحصیل کرده، بلکه در میان دهقانان نیز، درست به کار گرفته نمی شود. آنها از تجربه عملی خودشان می دانند که مجلس مؤسسان و گاردهای سفید از يك چیز دفاع می کنند و دومی ضرورتاً از پی اولی می آید. منشویکها نیز به اتحاد نظامی با دهقانان متوسل می شوند، اما نمی فهمند که اتحاد نظامی به تنهایی کافی نیست. بدون اتحاد اقتصادی، اتحاد نظامی نمی تواند وجود داشته باشد. برای زنده نگهداشتن آدمی، فقط هوا کافی نیست، اتحاد ما با دهقانان، بدون شالوده اقتصادی، که زیربنای پیروزی مان در جنگ علیه بورژوازی خودی بود، احتمالاً

نمی‌توانست چند صباحی دوام بیاورد. اکنون بورژوازی ما با کل بورژوازی بین‌المللی متحد شده است.

البته زیربنای اتحاد اقتصادی ما با دهقانان، بسیار ساده و حتی خام بود. ما زمین مورد نیاز دهقان را در اختیارش گذاشتیم و در برابر زمینداران بزرگ از او پشتیبانی کردیم. در عوض، قرار شد غذا دریافت کنیم. این اتحاد، کاملاً تازگی داشت و بر روابط عادی میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان کالا متکی نبود. دهقانان ما این مسأله را از پهلوانان انترناسیونال‌های دوم و دوونیم بهتر می‌فهمیدند. آنها به خودشان می‌گفتند: «این بلشویکها رهبرانی سخت‌گیرند، اما هر چه باشند، از خودمانند.» این گفته با اینکه ممکن است درست بوده باشد، ما به این طریق، پایه‌های يك اتحاد اقتصادی جدید را گذاشتیم. دهقانان محصولشان را به ارتش سرخ می‌دادند و از کمک این ارتش در حفاظت از دارایی‌هایشان برخوردار می‌شدند. پهلوانان انترناسیونال دوم، مانند اتوبوئر که یکسره از درك اوضاع واقعی عاجزند، همیشه این موضوع را فراموش می‌کنند. ما اعتراف می‌کنیم که شکل اولیه این اتحاد، بسیار ناقص بود و ما مرتکب اشتباهات فراوان شدیم. اما مجبور بودیم هر چه تندتر عمل کنیم، مجبور بودیم تدارکات ارتش را بهر قیمتی که شده فراهم کنیم. در جریان جنگ داخلی، ما از همه مناطق غله‌خیز روسیه جدا افتاده بودیم. وضع مان بسیار ناگوار بود و اینکه مردم و طبقه کارگر روسیه توانستند این مصیبت، فقر و تنگدستی را تحمل کنند و فقط با نیروی ایمان به پیروزی طاقت بیاورند؛ به يك معجزه می‌ماند. (تأییدها و کف زدنهای پرشود حضاد.)

اما وقتی جنگ داخلی به پایان رسید، ما با مشکل دیگری مواجه شدیم. اگر کشور پس از هفت سال جنگ لاینقطع داخلی به آن شکل ویران نمی‌شد، شاید آسان‌تر می‌شد راهی برای رسیدن بشکل تازه‌ای از اتحاد

پرولتاریا و دهقانان دست یافت. اما چون اوضاع کشور بسیار وخیم بود، کمبود غله، علوفه و غیره نیز بر وخامت آن افزود. در نتیجه، مشکلات دهقانان، غیرقابل تحمل شد. ما مجبور بودیم بیدرنگ به توده‌های وسیع دهقانان نشان دهیم که بدون کوچکترین انحرافی از مسیر انقلابی خودمان آماده تغییر دادن سیاست‌مان هستیم، تا آنها بتوانند بگویند: «بلشویکها می‌خواهند وضع ناگوار ما را بیدرنگ و بهر قیمتی که شده، بهبود بخشند.»

و بدینسان، سیاست اقتصادی ما تغییر یافت؛ مالیات جنسی، جای مصادره‌ها را گرفت. ما این را ناگهان اختراع نکردیم. در طی چند ماه، چندین پیشنهاد در مطبوعات بلشویکی انتشار یافت ولی نقشه‌ای که قول پیروزی داده باشد در آنها دیده نمی‌شد. اما این اهمیتی ندارد. مهم این است که ما سیاست اقتصادی خودمان را تغییر دادیم، فقط به ملاحظات عملی توجه کردیم و راه ضرورت را پیش گرفتیم. بدی محصول، کمبود علوفه و فقدان سوخت - همگی، البته تأثیری سرنوشت‌ساز بر کل اقتصاد، از جمله اقتصاد روستایی، دارند. اگر دهقانان اعتصاب کنند، مایه‌هیزم می‌مانیم؛ و اگر هیزم نداشته باشیم، کارخانه‌ها از کار می‌ایستند. بهمین علت، بحران اقتصادی ناشی از کمبود وحشت‌آور غلات و علوفه در بهار ۱۹۲۱ ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت. این همه، پیامد سه سال جنگ داخلی بود. مجبور بودیم به دهقانان نشان دهیم که برای آنکه بیدرنگ از دشواری‌های آنان کاسته شود، می‌توانیم سیاست اقتصادی خودمان را تغییر دهیم و تغییر خواهیم داد. ما همواره گفته‌ایم - و در کنگره دوم نیز گفته شد که انقلاب، نیازمند فداکاری است. برخی از رفقا در تبلیغاتشان چنین استدلال می‌کنند: ما آماده آغاز انقلابیم، اما انقلاب نباید خیلی سخت باشد. اگر اشتباه نکرده باشم، این تر را رفیق اشهرال ضمن سخنرانی در کنگره حزب کمونیست چکسلواکی پیشنهاد کرد. در گزارشی که در

روزنامه فودادس ۵۲ (به پیش) چاپ رایشبرگ [از شهرهای چکسلواکی - م.] انتشار یافته بود، از این موضوع اطلاع یافتیم. ظاهراً در آنجا يك جناح چپ وجود دارد؛ از اینرو نمی‌توان منبع مزبور را کاملاً بیطرف دانست. بهرحال، باید بگویم که اگر اشمرال چنین حرفی زده باشد، اشتباه کرده است. برخی از رفقا که پس از اشمرال در این کنگره سخنرانی کردند، گفتند: «بلی، ما با اشمرال موافقیم چون به این طریق باجنگ داخلی مواجه نخواهیم شد.» (خنده حضاد.) اگر این گزارشها درست باشند باید بگویم که این گونه تهییج‌گری، نه کمونیستی است نه انقلابی. طبیعتاً هر انقلابی مستلزم فداکاری بیکران از سوی طبقه‌ای است که دست به انقلاب می‌زند. تفاوت انقلاب با مبارزه عادی این است که شرکت‌کنندگان در انقلاب، دهها و صدها برابر شرکت‌کنندگان در مبارزه عادی‌اند. بنابراین، هر انقلابی نه فقط مستلزم فداکاری از سوی افراد، بلکه از سوی کل يك طبقه است. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه برای طبقه حاکم - پرولتاریا - فداکاری، فقر و تنگدستی بیسابقه‌ای در تاریخ به دنبال آورده است و به احتمال قوی، همین وضع در هر کشور دیگری پیش خواهد آمد.

پرسشی که پیش می‌آید چنین است: این فشار تنگدستی را چگونه باید تقسیم کنیم؟ ما قدرت دولت را در دست داریم. می‌توانیم فشار تنگدستی را تا اندازه معینی تقسیم و بر چندین طبقه تحمیل کنیم و بدینسان باری را که بردوش قشرهای مشخصی از مردم گذاشته شده است سبکتر کنیم. اما اصل چه خواهد بود؟ آیا اصل انصاف خواهد بود یا اصل اکثریت؟ نه. ما باید عملاً دست به کار شویم. فشارها را باید چنان تقسیم کنیم که قدرت پرولتاریا حفظ شود. این تنها اصل ما است. در آغاز انقلاب، طبقه کارگر مجبور بود فقری باور نکردنی را تحمل کند. بگذارید بگویم که سیاست غذایی ما سال بسال به موفقیت بیشتری دست

یافته است. و تردیدی نیست که اوضاع بطور کلی بهتر شده است. اما طبقه دهقان در روسیه، مطمئناً بیش از طبقه کارگر از ثمرات انقلاب برخوردار شده است. در این باره هیچ تردیدی نیست. البته از دیدگاه تئوری، این نشان می‌دهد که انقلاب مانا اندازه‌ای يك انقلاب بورژوازی بوده است. وقتی کائوتسکی این را بعنوان دلیلی علیه خودمان به کار می‌گرفت، می‌خندیدیم. انقلابی که املاک زمینداران بزرگ را مصادره و خود زمینداران را اخراج نکند یا زمین را تقسیم نکند، طبیعتاً يك انقلاب بورژوازی است نه سوسیالیستی. ولی ما تنها حزبی بودیم که انقلاب بورژوازی را نتیجه رساندیم و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را آسان کردیم. قدرت شوروی و نظام شورایی، نهاد های دولت سوسیالیستی‌اند. ما اکنون این نهادها را برپا داشته‌ایم ولی هنوز مسأله روابط اقتصادی دهقانان و پرولتاریا را حل نکرده‌ایم؛ بسیاری کارها باید انجام شود و نتیجه این مبارزه بستگی دارد به اینکه ما این مسأله را حل بکنیم یا نه. بنابراین، تقسیم فشار تنگدستی، یکی از مهمترین مسائل عملی ما است. وضع دهقانان بر رویهم بهتر شده است، اما طبقه کارگر با سختیهای ناگواری روبرو است و این دقیقاً بدان علت است که طبقه کارگر، دیکتاتوری خودش را اعمال می‌کند.

گفتم که کشنده‌ترین فقر ناشی از کمبود علوفه و غلات در بهار ۱۹۲۱ گریبان طبقه دهقان را که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد گرفت. ما احتمالاً قادر به ادامه حیات نخواهیم بود مگر اینکه روابط خوبی با توده‌های دهقانان داشته باشیم. از اینرو، کمک فوری رساندن به آنها وظیفه ما بود. وضع طبقه کارگر، بسیار دشوار است. این طبقه، بطرز وحشت‌آوری زیر بار مشکلات قرار گرفته است. اما کسانی که شناخت سیاسی بیشتری دارند، می‌فهمند که مصادره منافع دیکتاتوری طبقه کارگر باید کوششهای بی‌پایانی برای کمک به دهقانان، بهر قیمتی که شده،

به عمل بیاوریم. پیشاهنگ طبقه کارگر به این واقعیت پی برده است، اما در این پیشاهنگ، هنوز کسانی هستند که نمی‌توانند این واقعیت را بفهمند و از فهمیدنش نیز بسیار نگرانند. آنها این کار را اشتباه می‌دانستند و کم‌کم واژه «اپورتونیسیم» را به کار گرفتند. آنها می‌گفتند: «بلشویکها به دهقانان کمک می‌کنند. دهقانان که ما را استثمار می‌کنند، هر آنچه را که دلشان بخواهد، به دست می‌آورند، در حالی که کارگران گرسنگی می‌کشند.» اما آیا این اپورتونیسیم است؟ ما به دهقانان کمک می‌کنیم زیرا بدون اتحاد با آن، استقرار قدرت سیاسی پرولتاریا غیر ممکن و بقای آن غیر قابل تصور است. نه تقسیم عادلانه، بلکه همین ملاحظه اقتضای عمل بود که اهمیت تعیین کننده‌ای برای ما داشت. ما به دهقانان کمک می‌کنیم، زیرا اگر نخواهیم قدرت سیاسی را از دست بدهیم، این کمک، مطلقاً ضروری است. عالی‌ترین اصل دیکتاتوری، حفظ اتحاد پرولتاریا و طبقه دهقان است تا پرولتاریا بتواند نقش رهبری کننده و قدرت سیاسی‌اش را از دست ندهد.

تنها وسیله‌ای که ما برای این کار پیدا کردیم وضع مالیات جنسی بود، که خود نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه به شمار می‌رفت. امسال، نخستین بار، این مالیات را مطالبه خواهیم کرد. این اصل را هنوز عملاً نیاز موده‌ایم. از اتحاد نظامی باید به اتحاد نظامی باید به اتحاد اقتصادی برسیم و از لحاظ نظری، یگانه زیربنای چنین اتحادی وضع مالیات جنسی است. این کار، تنها امکان نظری پی‌ریزی یک زیر بنای واقعاً محکم اقتصادی برای جامعه سوسیالیستی را فراهم می‌آورد. کارخانه سوسیالیستی شده، محصولاتش را در اختیار دهقان می‌گذارد و دهقان نیز در عوض، غله‌اش را می‌دهد. این تنها شکل ممکن موجودیت جامعه سوسیالیستی و تنها شکل پیشرفت سوسیالیستی در کشوری است که دهقانان کوچکش اکثریت، یا بهر حال، اقلیت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. دهقانان،

یک سهم از محصولشان را بصورت مالیات و سهم دیگر را یا در برابر دریافت محصولات کارخانه‌های سوسیالیستی شده یا از طریق مبادله کالاها خواهند داد.

از اینجا به دشوارترین مسأله می‌رسیم. ناگفته پیداست که مالیات جنسی به معنای آزادی داد و متد است. دهقان پس از پرداخت مالیات جنسی، حق دارد بقیه محصولش را آزادانه مبادله کند. این آزادی مبادله، تلویحاً بمعنای آزادی برای سرمایه‌داری است. ما این را آشکارا می‌گوییم و بر آن تأکید می‌کنیم. ما این را یک ذره نیز پنهان نمی‌کنیم. اگر می‌خواستیم این را پنهان کنیم، کارها مان بسیار دشوار می‌شد. آزادی داد و ستد بمعنای آزادی برای سرمایه‌داری است، اما بمعنای شکل تازه‌ای از سرمایه‌داری نیز هست. بدین معناست که ما تا اندازه‌ای، داریم سرمایه‌داری را از نو می‌آفرینیم. ما این کار را آشکارا انجام می‌دهیم. این، سرمایه‌داری دولتی است. اما سرمایه‌داری دولتی در جامعه‌ای که قدرت به سرمایه‌داران تعلق دارد و سرمایه‌داری دولتی در یک دولت پرولتاریایی، دو مفهوم متفاوتند: سرمایه‌داری دولتی در دولت سرمایه‌داری بدین معنا است که دولت آن رابه رسمیت می‌شناسد و در جهت منافع بورژوازی و به زیان پرولتاریا بر آن نظارت می‌کند. در دولت پرولتاریایی، همین کار در جهت منافع طبقه کارگر و به منظور ایستادگی در برابر بورژوازی هنوز نیرومند و مبارزه با آن انجام می‌گیرد. بدیهی است که ما باید به بورژوازی بیگانه و سرمایه خارجی امتیاز بدهیم. بدون کوچک‌ترین تغییری در ملی بودن معادن، جنگلها و میدان‌های نفتی، باید آنها رابه سرمایه‌داران خارجی اجازه بدهیم و در عوض، کالاهای ساخته شده، ماشین‌آلات و مسانند اینها بگیریم و بدینسان صنایع مان را بازسازی کنیم.

البته، ماهمگی، یکباره درباره مسأله سرمایه‌داری دولتی به توافق

نرسیدیم. اما بسیار خوشحالیم که می‌بینیم طبقه دهقان ما در این زمینه، تکامل یافته است و اهمیت تاریخی مبارزه‌ای را که ما در حال حاضر آغاز کرده‌ایم کاملاً درک کرده است. دهقانان عادی از دور افتاده‌ترین مناطق به نزد ما آمده و گفته‌اند: «چی! ما سرمایه‌داران خودی یعنی سرمایه - دارانی را که روسی صحبت می‌کنند اخراج کرده‌ایم و حالا سرمایه‌داران خارجی دارند می‌آیند!» آیا این نشان نمی‌دهد که دهقانان ما تکامل یافته‌اند؟ برای کارگری که با اقتصاد آشنایی دارد لازم نیست توضیح دهیم که چرا این کار ضرورت دارد. کشور ما بر اثر هفت سال جنگ چنان ویران شده که بازسازی صنایع مان سالهای سال طول خواهد کشید. باید هزینه عقب ماندگی و ضعف مان و هزینه درسهایی را که اکنون یاد بگیریم، متحمل شویم. کسانی که می‌خواهند یاد بگیرند باید شهریه‌شان را بپردازند. این را باید به تک تک افراد توضیح دهیم و اگر عملاً ثابتش کنیم، توده‌های وسیع دهقانان و کارگران با ما موافقت خواهند کرد، زیرا از این راه، وضعیتشان بیدرنگ بهتر خواهد شد و امکان بازسازی صنایع ما تضمین خواهد شد. چه چیزی ما را به این کار و می‌دارد؟ ما در جهان تنها نیستیم. ما در میان شبکه‌ای از کشورهای سرمایه‌داری بسر می‌بریم... در یک طرف، کشورهای مستعمره‌اند، اما آنها هنوز نمی‌توانند به ما کمک کنند. در طرف دیگر، کشورهای سرمایه‌داری‌اند. اما آنها دشمنان ما هستند. نتیجه، نوعی تعادل، البته تعادلی بسیار ضعیف، است. بهر حال باید واقعیت را پذیرفت. اگر می‌خواهیم زنده بمانیم، نباید چشم‌هامان را در برابرش ببندیم. ما با بیدرنگ بر کل بورژوازی پیروز می‌شویم یا باج را می‌پردازیم.

ما این واقعیت را که امتیاز دادن در نظام سرمایه‌داری دولتی بمعنای باج دادن به سرمایه‌داری است، آشکارا می‌پذیریم و پنهانش نمی‌کنیم. اما فرصتی به دست می‌آوریم، و به دست آوردن فرصت بمعنای

به دست آوردن همه چیز است، مخصوصاً در دوره تعادل یعنی دوره‌ای که رفقای خارجی مان بطرز همه‌جانبه‌ای برای انقلابشان تدارک می‌بینند. هر قدر تدارکات آنها کاملتر باشد، همان قدر پیروزی حتمی‌تر خواهد بود. اما در این میان، ما باید باج را بپردازیم.

چند کلمه‌ای هم درباره سیاست غذایی مان بگویم. تردیدی نیست که این سیاست، سیاستی نادرست و خام بود. اما به پاره‌ای دستاوردها نیز می‌توانیم اشاره کنیم. در این زمینه باید یک بار دیگر تأکید کنم که یگانه زیربنای اقتصادی ممکن سوسیالیسم، صنایع ماشینی بزرگ است هر کس که این را فراموش کند کمونیست نیست. ما باید این مسأله را بدرستی تحلیل کنیم. ما نمی‌توانیم مسائل را بشیوه تئورسینهای مکتب قدیمی سوسیالیسم ارائه دهیم. این مسائل را باید بشیوه‌ای عملی ارائه دهیم؟ صنایع بزرگ جدید چیست؟ صنایع بزرگ بمعنای گسترش شبکه برق به سراسر روسیه است. سوئد، آلمان و آمریکا با اینکه هنوز بورژوازی‌اند این کار را تقریباً انجام داده‌اند. یکی از رفقای سوئدی می‌گفت که بخش بزرگی از صنعت و سی درصد کشاورزی در سوئد، برقی شده است. در آلمان و آمریکا که از لحاظ سرمایه‌داری از سوئد نیز پیشرفته‌ترند، همین دگرگونی را به مقیاس بزرگتری می‌بینیم. صنایع بزرگ ماشینی، چیزی بیشتر یا کمتر از گسترش شبکه برق به سراسر کشور نیست. ما کمسیون ویژه‌ای را مرکب از بهترین اقتصاددانان و مهندسان، مأمور این کار کرده‌ایم. البته تقریباً همه آنها دشمن قدرت شوروی‌اند. همه این متخصصان به کمونیسم خواهند پیوست، اما نه از راه بیست سال کار زیرزمینی، که در جریان آن، الفبای کمونیسم را لاینقطع مطالعه و بارها و بارها تکرار می‌کردیم.

تقریباً همه سازمانهای دولتی شوروی با دعوت کردن متخصصان موافق بودند. وقتی ما با دلایل عملی به مهندسان متخصص ثابت کنیم

که این کار بر نیروهای تولیدی کشور خواهد افزود، آنها بسوی ما خواهند آمد. کافی نیست که این را در تئوری به ایشان ثابت کنیم؛ باید این را در عمل به ایشان ثابت کنیم و اگر مسأله را بشکلی دیگر، آنهم نه از دیدگاه تبلیغات تئوریک کمونیسم به ایشان ارائه دهیم، اینان را بسوی خودمان جلب خواهیم کرد. ما می‌گوییم: صنایع بزرگ، تنها وسیله نجات طبقه دهقان از فقر و گرسنگی است. همه با این موافقتند. اما چگونه باید این صنایع را ایجاد کرد؟ بازسازی صنایع بر بنیان قدیمی مستلزم صرف نیروی کار و وقت بسیار زیاد است. باید شکل بسیار جدیدتری به صنایع بدهیم یعنی باید آنها را برقی کنیم. این کار، وقت بسیار کمتری خواهد گرفت. ما نقشه‌های گسترش شبکه برق را تهیه کرده‌ایم. بیش از دوپست متخصص - که تقریباً تا آخرین نفر با قدرت شوروی مخالفند - با اینکه کمونیست نیستند، با علاقه شدیدی برای تهیه‌اش کار کردند. اما از دیدگاه علوم فنی، مجبور بودند بپذیرند که این، یگانه راه صحیح است. البته پیش از اینکه این نقشه به تحقق بپیوندد، ما راه درازی در پیش داریم. متخصصان محتاط می‌گویند که نخستین مرحله کارها حداقل نزدیک به ده سال طول خواهد کشید. پروفیسور بالود محاسبه کرده است که گسترش شبکه برق به سراسر آلمان، سه تا چهار سال طول خواهد کشید. اما برای ما، ده سال نیز کافی نیست. در تزهیم ارقام واقعی را ذکر کرده‌ام تا به شما نشان دهم که در این حوزه، ما تاکنون چقدر کم کار کرده‌ایم. ارقامی که ذکر می‌کنم بقدری کم است که بیدرنگ معلوم می‌شود که بیشتر ارزش تبلیغی دارد تا ارزش علمی. ولی ما باید کارمان را از تبلیغ آغاز کنیم. دهقانان روسی که در جنگ جهانی جنگیدند و سالها در آلمان زندگی کردند یاساد گرفتند که زراعت جدید چگونه باید پیش برود تا بر قحطی غلبه کند. در این زمینه باید دست به تبلیغات گسترده‌ای بزنیم. این نقشه‌ها به خودی خود، ارزش

عملی بسیار زیادی ندارند ولی ارزش تبلیغاتی‌شان بسیار زیاد است. دهقانان می‌فهمند که چیز تازه‌ای باید آفریده شود. آنها می‌فهمند که اگر همه جدا از هم کار کنند، این کار شدنی نخواهد بود، بلکه دولت باید بصورت یک کل واحد کار کند. دهقانانی که در آلمان اسیر جنگی بودند دیدند که زندگی فرهنگی واقعی بر چه زیربنایی استوار شده است. دوازده هزار کیلووات، آغاز نسبتاً متواضعانه‌ای است. این شاید برای بیگانه‌ای که با گسترش شبکه برق در آمریکا، آلمان یا سوئد آشنایی دارد، خنده‌دار باشد. اما بهترین خنده از آن کسی است که آخر همه بخندد. در واقع، این، آغاز متواضعانه‌ای است. اما دهقانان دارند می‌فهمند که کار جدید باید به مقیاسی بسیار بزرگ انجام گیرد و این کار، آغاز شده است. باید بردشواریهایی بسیار بزرگی غلبه کنیم. اگر سرمایه‌داران در گسترش شبکه برق به سراسر روسیه به ما کمک کنند، نباید از اینکه چند صد میلیون کیلوگرم نفت به آنها می‌دهیم متأسف باشیم.

واینک در پایان، چند کلمه‌ای دربارهٔ دمکراسی ناب. عبارتی از نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ انگلس به بیل رابرایتان می‌خوانم. او نوشت: «دموکراسی ناب ... وقتی لحظه انقلاب فرامی‌رسد، بعنوان حزب افراطی بورژوایی، همچنان که در فرانکفورت^{۵۸} خودنمایی کرد، و بعنوان تکیه‌گاه نهایی اقتصاد بورژوایی و حتی اقتصاد فئودالی، اهمیتی موقتی پیدا می‌کند ... بدینسان در فاصله ماههای مارس و سپتامبر ۱۸۴۸، کل توده فئودال - بوروکرات، لیبرالها را تقویت کرد تا توده‌های انقلابی را خفه کنند... بهر صورت، یگانه دشمن ما در روز بحران و در روز پس از بحران، کل ارتجاعی خواهد بود که بدور دمکراسی ناب حلقه خواهد زد و به گمان من، نباید این را نادیده گرفت.»

برخورد ما باید با برخورد تئوریسین‌ها فرق داشته باشد. توده مرتجع بورژواها و فئودالها به دور «دموکراسی ناب» حلقه می‌زنند.

رفقای آلمانی بهتر از هر کسی می‌دانند که معنای «دموکراسی ناب» چیست زیرا کائوتسکی و دیگر رهبران انترناسیونالیته‌های دوم و دوونیم از این «دموکراسی ناب» در برابر بلشویکهای شریبردفاع می‌کنند. اگر درباره سوسیال رولوسیونرها و منشویکهای روس نه از روی آنچه می‌گویند بلکه از روی کاری که می‌کنند داوری کنیم، در خواهیم یافت که آنان چیزی جز نمایندگان «دموکراسی ناب» خرده بورژوازی نیستند. آنها در جریان انقلاب، و دوباره در جریان بحران اخیر یعنی در روزهای شورش کرونتشاد، نمونه تثبیت شده‌ای از معنای «دموکراسی ناب» را به ما نشان داده‌اند. ناآرامی‌های بزرگی در میان دهقانان وجود داشت و نارضایتی کارگران نیز زیاد بود. آنها خسته شده و از پا درآمده بودند. آخر تحمل آدمی نیز حدی دارد. آنها سه سال گرسنگی کشیده بودند، اما آدمی نمی‌تواند چهار یا پنج سال همچنان گرسنگی بکشد. طبیعتاً، گرسنگی تأثیر عظیمی بر فعالیت سیاسی دارد. سوسیال رولوسیونرها و منشویکها چگونه رفتار کردند؟ آنها همیشه متزلزل بودند و به این طریق بورژوازی را تقویت می‌کردند. تشکیل احزاب روسی در خارجه، اوضاع کنونی را رو کرده است. زیرک‌ترین رهبران بورژوازی بزرگ روسیه به خودشان می‌گفتند: «در روسیه نمی‌توانیم بیدرنگ به پیروزی برسیم. بنابراین، شعارمان باید چنین باشد: شوراها بدون بلشویکها». میلیوکوف رهبر دموکراتهای مشروطه خواه [کادتها] از قدرت شوروی در برابر حملات سوسیال رولوسیونرها دفاع می‌کرد. این بسیار عجیب است؛ اما همین، دیالکتیک عملی است که ما در جریان انقلابمان بطریق خاصی، از روی تجربه عملی مبارزه خودمان و از مبارزه دشمنانمان، سرگرم مطالعه‌اش بوده‌ایم. دموکراتهای مشروطه خواه از «شوراها بدون بلشویکها» دفاع می‌کنند زیرا وضع را خوب درک می‌کنند و امیدوارند که مردم را به دنبال طعمه بکشانند. این است آنچه که دموکراتهای مشروطه خواه زیرک

می‌گویند. البته همه دموکراتهای مشروطه خواه زیرک نیستند ولی بعضی از آنها زیرکند و همینها چیزهایی از انقلاب فرانسه آموخته‌اند. شعار کنونی، پیکار با بلشویکها است، بهر قیمتی که شده و هر چه پیش‌آید. اکنون کل بورژوازی به کمک منشویکها و سوسیال-رولوسیونرهایی که پیشاهنگ ارتجاع شده‌اند آمده است. در بهار، میوه‌های این همکاری ضد انقلابی را چشیدیم.^{۵۹}

به این علت است که باید به مبارزه بی‌امان‌مان علیه این عناصر ادامه دهیم. دیکتاتوری، حالت جنگ شدید را دارد. مادرست در چنین حالتی بسر می‌بریم. در حال حاضر خبری از تهاجم نظامی نیست؛ ولی ما جدا افتاده‌ایم. اما از طرف دیگر، تماماً جدا افتاده نیستیم، زیرا کل بورژوازی بین‌المللی در حال حاضر نمی‌تواند به جنگی آشکار علیه ما دست بزند چون کل طبقه کارگر با آنکه اکثریتش هنوز کمونیست نیست، از آگاهی طبقاتی کافی برای جلوگیری از مداخله بورژوازی برخوردار است. بورژوازی مجبور است به روحیه توده‌ها، با اینکه هنوز تماماً از کمونیسم پشتیبانی نکرده‌اند، احترام بگذارد. به این علت است که بورژوازی در حال حاضر نمی‌تواند علیه ما دست به تهاجم بزند، هر چند چنین حمله‌ای غیر محتمل نیست. تا زمانی که مسأله نهایی حل نشده است، این حالت ناگوار جنگ ادامه خواهد یافت. و ما می‌گوییم: «در جنگ، باید جنگید؛ (a la guerre Comme a la guerre) ما علناً به دهقانان می‌گوییم که ما باید حاکمیت بورژوازی را بپذیرند یا حاکمیت بلشویکها را - که در این صورت، به شرط از دست ندادن قدرت، هرگونه امتیازی را به آنها خواهیم داد و بعداً رهبری‌شان خواهیم کرد تا به سوسیالیسم برسند. هر حرف دیگری، دروغ و عوام‌فریبی محض است. علیه این دروغ و عوام‌فریبی باید بیرحمانه جنگید. نظر ما این است: در حال حاضر - امتیازهای بزرگ و احتیاط

بزرگتر، درست به این دلیل که مختصر تعادلی آغاز شده است، درست به این دلیل که ما از دشمنان متحدمان ضعیف‌تریم، و درست به این دلیل که زیربنای اقتصادی ما بسیار ضعیف است و به زیربنای محکمتری نیاز داریم.

رفقا، این است آنچه که می‌خواستم دربارهٔ تاکتیک‌ها مان یعنی تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه به شما بگویم. (کف زدن‌های طولانی حضار.)

Collected Works, Vol. 32,
pp. 478-96

متن کامل این سخنرانی در نشریهٔ زیر
به چاپ رسید:

*Bulletin of the Third Congress
of the Communist International*
No. 17, July 14, 1921

۵

سخنرانی‌های ایراد شده در دیدار با اعضای هیئت‌های نمایندگی آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان و ایتالیا

۱۱ ژوئیه

۱

دیروز چند گزارش در روزنامهٔ پراوا خواندم که مرا بر آن داشته است که تا بگویم اکنون لحظهٔ تهاجم نزدیکتر از آن شده است که ما در کنگره گمان می‌کردیم و رفقای جوان نیز بهمان علت به ما حمله کردند. اما دربارهٔ این گزارشها بعداً صحبت خواهم کرد. در این لحظه می‌خواهم بگویم که هر اندازه تهاجم عمومی نزدیکتر شود، ما باید بهمان اندازه «اپورتونیستی‌تر» عمل کنیم. حال شما به کشورهایتان برمی‌گردید و به کارگران می‌گویید که ما اکنون در مقایسه با پیش از کنگرهٔ سوم،

منطقی تر شده ایم. از این حرف نباید برنجید؛ خواهید گفت که ما اشتباهات بسیاری مرتکب شدیم و اکنون بادقت بیشتری عمل خواهیم کرد؛ با این کار، توده‌ها را از احزاب سوسیال دموکرات و احزاب سوسیال دموکرات مستقل بسوی خودمان جلب خواهیم کرد، توده‌هایی که علناً، به وسیله کل جریان رویدادها، بسوی ما کشانده می‌شوند، ولسی از ما هراسانند. می‌خواهم نمونه کار خودمان را برایتان ذکر کنم تا نشان دهم که ما باید با دقت بیشتری عمل کنیم.

در آغاز جنگ، ما بلشویکها به يك شعار یعنی شعار جنگ داخلی، آنهم جنگی بی‌امان، چسبیده بودیم. بر هر کسی که از فکر جنگ داخلی پشتیبانی نمی‌کرد مهر خیانت می‌زدیم. ولی وقتی در ماه مارس ۱۹۱۷ به روسیه بازگشتیم^{۶۰}، موضع‌مان را تماماً تغییر دادیم. وقتی به روسیه بازگشتیم و با دهقانان و کارگران صحبت کردیم، دیدیم که همگی طرفدار دفاع از میهن‌اند، که البته با دفاع مورد نظر منشویکها فرق اساسی داشت، و البته نمی‌توانستیم این کارگران و دهقانان عادی را رذل و خائن بنامیم. ما این را «دفاع طلبی شرافتمندانه» نامیدیم. در نظر دارم مقاله بزرگی در این باره بنویسم و تمام مطالب را انتشار دهم. در ۷ آوریل تزه‌ایم را که در آنها خواستار احتیاط و شکیبایی شده بودم* انتشار دادم. موضع اولیه ما در آغاز جنگ درست بود: در آن زمان تشکیل يك هسته مشخص و مصمم، اهمیت داشت. موضع بعدی ما نیز درست بود. فرض ما این بود که توده‌ها را باید بسوی خودمان جلب کنیم. در آن زمان، ما فکر سرنگونی فوری حکومت موقتی را رد کردیم. من نوشتم: «این حکومت باید سرنگون شود زیرا حکومت الیگارشی است نه حکومت مردم، و نمی‌تواند صلح و نسان را تأمین کند. اما همین الان نمی‌شود»
* لنین به این مقاله اشاره می‌کند: «وظایف پرولتاریا در انقلاب کتونی» (مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحات ۱۹-۲۶، چاپ انگلیسی.)

سرنگونش کرد زیرا شوراهای کارگران آن را در قدرت نگه داشته‌است و تا این لحظه از اعتماد کارگران برخوردار است. ما بلانکیست نیستیم.^{۶۱} ما نمی‌خواهیم با اقلیتی از طبقه کارگر در برابر اکثریت، حکومت کنیم.*
کادتها که سیاستمدارانی زیرکند، بیدرنگ متوجه تناقض میان موضع پیشین و موضع کنونی ما شدند و ما را ریاکار نامیدند. اما چون ما را در همان حال جاسوس، خائن، رذل و عوامل آلمان نیز نامیده بودند، لقب‌گذاری اولشان تأثیری نداشت. نخستین بحران در ۲۵ آوریل پیش آمد. یادداشت میلیوکوف درباره کاردانلها^{۶۲} نشان داد که حکومت چگونه حکومتی بود - يك حکومت امپریالیستی. پس از این بود که توده‌های مسلح سربازان در برابر ستاد حکومت به حرکت درآمدند و میلیوکوف را سرنگون کردند. مردی غیرحزبی به نام لیند، آنها را رهبری می‌کرد. این جنبش را حزب سازماندهی نکرده بود. آن زمان، ما این جنبش را به این شکل توصیف کردیم: چیزی بیش از تظاهرات مسلحانه، و چیزی کمتر از قیام مسلحانه. در کنفرانس ۲۲ آوریل، گرایش چپ خواستار سرنگونی بیدرنگ حکومت شد. کمیته مرکزی، برعکس، به مخالفت با شعار جنگ داخلی برخاست و به همه تمهیب‌گران در ایالات دستور دادیم که دروغی را که گویا بلشویکها خواهان جنگ داخلی‌اند انکار کنند. من در ۲۲ آوریل نوشتم که «مرگ بر حکومت موقت» شعار درستی نیست، زیرا اگر اکثریت مردم را در پشت سر نمی‌داشتیم، این شعار یا بصورت يك عبارت توخالی درمی‌آمد یا حکایت از ماجراجویی می‌کرد.**

* نگاه کنید به مقاله لنین به نام «قدرت دوگانه» (مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۴۰، چاپ انگلیسی.)

** نگاه کنید به «قطعنامه کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه، مصوب صبح ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۷»، (مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحات ۲۱۰-۲۱۱) - ویراستار.

ما در برابر دشمنان، برای اینکه چپ‌های خودمان را «ماجراجو» بنامیم، تردیدی به خود راه ندادیم. منشویکم‌هاشادی کردند و از ورشکستگی ما حرف زدند. ولی ما گفتیم که هرگونه کوشش برای کوچکترین، حتی برای يك ریزه چپ روی از کمیته مرکزی، نادانی است و کسانی که در سمت چپ کمیته مرکزی ایستاده بودند، عقل سلیم عادی‌شان را از دست داده بودند. ما دیگر نمی‌ترسیم از اینکه دشمنان مان بر لغزشهای ما بخندند.

یگانه استراتژی ما در حال حاضر این است که قوی‌تر، و نتیجتاً زرنگتر و به‌اتکای معقولیت‌مان بسوی خود جلب کردیم، تاکتیک تهاجم بمعنای دقیق کلمه را به کار خواهیم گرفت.
اما درباره سه گزارش:

۱) اعتصاب کارگران شهرداری برلین. کارگران شهرداری، معمولاً افرادی محافظه‌کارند که به سوسیال‌دموکرات‌های اکثریت و حزب سوسیال دموکرات مستقل تعلق دارند؛ وضع‌شان خوب است، ولی مجبور شده‌اند اعتصاب کنند.

۲) اعتصاب کارگران بافندگی در لیل.

۳) نکته سوم، مهمترین نکته است. میتینگی در رم برگزار شد تا مبارزه علیه فاشیست‌ها را سازمان دهد، که در آن ۵۰,۰۰۰ کارگر به نمایندگی از همه احزاب کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و جمهوری خواهان نیز شرکت کرده بودند. پنج هزار نظامی سابق با اونیفورمه‌هایشان به این میتینگ آمدند و يك فاشیست نیز جرأت ظاهر شدن در خیابان را به خود نداد. این نشان می‌دهد که ماده قابل اشتعال در اروپا بیش از آن است که ما گمان می‌کردیم. لاتساری، قرار ما درباره تاکتیک‌ها را ستود. این از مهمترین دستاوردهای کنگره ما است. اگر لاتساری این قرار را بپذیرد؛ هزاران کارگری که از او پشتیبانی می‌کنند نیز ملزم خواهند بود که بسوی

ما بیایند و رهبران‌شان نخواهند توانست آنها را از ما بترسانند و دور کنند. برای بهتر پدیدن، باید چند گام به عقب رفت. این پرسش، اجتناب‌ناپذیر است زیرا اوضاع، علناً غیرقابل تحمل می‌شود.

بنابراین، ما در آغاز به کار گرفتن تاکتیک جدیدمان هستیم. نباید عصبی شویم، نمی‌توانیم تأخیر کنیم، بلکه می‌توانیم خیلی زود شروع کنیم و وقتی می‌پرسید آیا روسیه خواهد توانست آنهمه پایداری کند، ما پاسخ می‌دهیم که در حال حاضر، ما درگیر جنگی اقتصادی بسا خرده‌بورژوازی و دهقانان هستیم، جنگی که برای ما در مقایسه با آخرین جنگ بمراتب خطرناکتر است. اما همچنان که کلوز ویتس گفت، عنصر جنگ، يك خطراست و ما حتی يك لحظه، هرگز از محیطه این خطر بیرون نرفته‌ایم. مطمئنم که اگر با اطمینان بیشتری عمل کنیم، اگر بموقع امتیاز بدهیم، در این جنگ نیز، حتی اگر بیش از سه سال طول بکشد، پیروز خواهیم شد.
خلاصه کنیم:

۱) همه ما، متفقاً در سراسر اروپا، خواهیم گفت که داریم تاکتیک جدید را به اجرا می‌گذاریم، و به این طریق، توده‌ها را بسوی خود جلب خواهیم کرد.

۲) هماهنگی تهاجم در مهمترین کشورها یعنی آلمان، چکسلواکی و ایتالیا. در اینجا به هماهنگی پیوسته، نیاز داریم. اروپا آبستن انقلاب است، اما تنظیم تقویم انقلاب، از قبل غیرممکن است. ما در روسیه پایداری خواهیم کرد، نه فقط پنج سال بلکه بیشتر. تنها استراتژی درست، همان است که ما پیش گرفته‌ایم. مطمئنم که ما مواضعی را برای انقلاب تصرف خواهیم کرد که آن‌تانت چیزی نخواهد داشت تا برای مقابله با آن به میدان بیاورد و این سرآغاز پیروزی به مقیاس جهانی خواهد بود.

به نظر می‌رسید که اشمرال از سخنرانی من خوشحال شده است، اما آن را يك جانبیه تفسیر می‌کند. من در کمیته گفتیم که برای پیدا کردن خط درست، اشمرال مجبور شد سه گام به‌چپ بردارد و کراپیش يك گام به‌راست. متأسفانه اشمرال چیزی درباره برداشتن این گامها نگفت. از نظراتش درباره اوضاع نیز چیزی نگفت. درباره مشکلات، اشمرال فقط استدلالهای گذشته را تکرار کرد و چیز تازه‌ای نگفت. اشمرال گفت که من ترسهایش را ریخته‌ام. در بهار، او می‌ترسید که رهبری کمونیستها از او خواستار اقدام بيموقع شود، اما حوادث، این ترسها را از او دور کرد. اما آنچه ما را در حال حاضر نگران می‌کند، این است: آیا اوضاع به مرحله تدارك برای تهاجم در چکسلواکی خواهد رسید، یا اینکه صرفاً به صحبت کردن از مشکلات، محدود خواهد ماند. اشتباه «چپ‌روی»، فقط يك اشتباه است، بزرگ نیست و براحتی می‌توان اصلاحش کرد. اما اگر اشتباه به تصمیم‌گیری برای عمل مربوط شود، در این صورت، بهیچوجه اشتباه کوچکی نیست، خیانت است. این اشتباهات را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. این نظریه که ما انقلاب خواهیم کرد اما پس از اینکه نخست دیگران دست به عمل زدند، سراپا سفسطه‌آمیز است.

به گمانم عقب‌نشینی در این کنگره را می‌توان با اقدامات ما در روسیه به سال ۱۹۱۷ مقایسه کرد، و این ثابت می‌کند که عقب‌نشینی حاضر باید بعنوان تدارکی برای تهاجم تلقی شود. دشمنان ما خواهند گفت که

ما امروز همان چیزی را نمی‌گوییم که پیشتر می‌گفتیم. این، زیاده‌نفع‌شان نخواهد بود، اما اگر ما به توده‌های طبقه کارگر بگوییم که اقدام ماه مارس را به‌چه معنایی باید يك پیروزی دانست و ما چرا اشتباهاتش را انتقاد می‌کنیم و می‌گوییم که در آینده باید تدارکات بهتری ببینیم، در این صورت آنها منظور ما را خواهند فهمید. وقتی تراچینی می‌گوید تفسیرهای اشمرال و بوریان اشتباه است، من با گفته‌اش موافقم. اگر منظور از هماهنگی را اینطور بفهمیم که باید آنقدر صبر کنیم تا کشور دیگری دست به کار شود، کشوری که ثروتمندتر است و جمعیت بیشتری دارد، این دیگر يك تفسیر کمونیستی نیست بلکه فریب محض است. هماهنگی باید بدین معنا باشد که رفقای دیگر کشورها دقیقاً بدانند که لحظات مهم کدام لحظاتی هستند. تفسیر واقعاً درست هماهنگی چنین است: بهترین و سریع‌ترین تقلید از يك سرمشق خوب. سرمشق کارگران دم، سرمشق خوبی است.

Collected Works, Vol. 42,
pp. 324-28

متن کامل سخنرانی اول و چکیده سخنرانی
دوم و سوم در سال ۱۹۵۸ در نشریه زیر
به چاپ رسید:
Voprosy Istorii KPSS No. 5

کنگره چهارم افترناسیونال
کمونیستی

۵ نوامبر - ۵ دسامبر ۱۹۲۲

پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی

گزارش به کنگرس چهارم انترناسیونال کمونیستی

۱۳ نوامبر

(رفیق لنین باکف دنیا و لهله پرشود و طولانی حضار دور می شود.)
همه بر می خیزند و باهم، سرود «انترناسیونال» را می خوانند.) رفقا، نام من بعنوان نخستین سخنران در فهرست نوشته شده است، اما می دانید که من پس از بیماری طولانی ام نمی توانم گزارش مفصلی بدهم. فقط می توانم چند اظهار نظر مقدماتی درباره مسائل عمده به عمل آورم. موضوع سخنرانی ام موضوعی بسیار محدود خواهد بود. موضوع پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی، بطور کلی، بقدری پر دامنه و بزرگ است که يك سخنران نمی تواند در يك سخنرانی از عهده اش بر آید. بهمین علت است که من فقط بخش کوچکی از آن یعنی مسأله سیاست نوین اقتصادی را بررسی خواهم کرد. من عمداً این بخش کوچک را برگزیده ام تا شما را با آنچه اکنون مهمترین مسأله است - بهر حال،

برای من مهمترین مسأله است زیرا هم اکنون دست اندرکار بررسی اش هستم - آشناکنم.

بنابراین، در این سخنرانی خواهم گفت که ما چگونه سیاست نوین اقتصادی را آغاز کردیم و به کمک این سیاست به چه نتایجی رسیده ایم. اگر سخنرانی ام را به این مسأله محدود کنم، شاید بتوانم زمینه پژوهشی و تصویری کلی از آن در اختیارتان قرار دهم.

برای آنکه بگویم چگونه به سیاست نوین اقتصادی رسیدیم، باید از مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۸ نوشتم^{۶۳} نقل قول کنم. من در آغاز سال ۱۹۱۸ در يك مشاجره قلمی مختصر، به مسأله نگرشی که ما باید در برابر سرمایه‌داری دولتی داشته باشیم اشاره کردم. آنگاه نوشتم:

«سرمایه‌داری دولتی، در مقایسه با اوضاع کنونی امور (یعنی اوضاع امور در آن زمان) در جمهوری شوروی ما گامی به جلو به شمار می‌رود. اگر سرمایه‌داری دولتی در مدتی نزدیک به شش ماه در جمهوری ما برقرار شد، موفقیتی بزرگ و تضمینی محکم است مبنی بر اینکه در طی يك سال، سوسیالیسم در کشور ما پایه‌ای محکم خواهد گرفت و شکست ناپذیر خواهد شد.»^{۶۴}

البته این در زمانی گفته شد که ما نادان‌تر از حال بودیم، اما نه چندان نادان که نتوانیم چنین مسائلی را بررسی کنیم.

مثلاً من در سال ۱۹۱۸ معتقد بودم که سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با اوضاع اقتصادی جمهوری شوروی در آن زمان، گامی به جلو خواهد بود. این، بسیار شگفت‌آور و حتی پوچ به نظر می‌رسد زیرا جمهوری ما در همان زمان، يك جمهوری سوسیالیستی بود و ما همه روزه، شتابان - بسیار شتابان - اقدامات اقتصادی جدید گوناگونی به عمل می‌آوردیم که هیچ عنوانی جز اقدامات سوسیالیستی نمی‌شد به آنها داد. با این حال،

* V. I. Lenin, *Collected Works*. Vol. 27, pp. 334-35—Ed.

من در آن زمان معتقد بودم که سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با اوضاع اقتصادی جمهوری شوروی در آن زمان، گامی به جلو خواهد بود و من نظرم را فقط بابرشمردن عناصر نظام اقتصادی روسیه بیان کردم. به اعتقاد من، این عناصر بدین قرار بودند: (۱) شکل دودمانی، یعنی ابتدایی‌ترین شکل کشاورزی؛ (۲) تولید كوچك كالایی (این شامل اکثریت دهقانانی می‌شود که دست‌اندرکار دادوستد غلات‌اند)؛ (۳) سرمایه‌داری خصوصی؛ (۴) سرمایه‌داری دولتی و (۵) سوسیالیسم.^{۶۵} در آن زمان، همه این عناصر اقتصادی در روسیه وجود داشت. من وظیفه خود دانستم که روابط این عناصر با یکدیگر را بررسی کنم و بگویم که آیا نباید یکی از عناصر غیر سوسیالیستی یعنی سرمایه‌داری دولتی را در درجه‌ای بالاتر از سوسیالیسم قرار دهیم. تکرار می‌کنم: به نظر هر کسی بسیاری عجیب می‌رسد که کشوری که خود را سوسیالیستی اعلام کرده است مجبور شده است عنصر غیر سوسیالیستی را بالاتر و برتر از سوسیالیسم قرار دهد. اما اگر به یاد آورید که ما نظام اقتصادی روسیه را قطعاً چیزی همگن و بسیار پیشرفته نمی‌دانستیم، موضوع روشن خواهد شد؛ ما بخوبی می‌دانستیم که در روسیه، کشاورزی دودمانی یعنی ابتدایی‌ترین شکل کشاورزی در کنار کشاورزی سوسیالیستی وجود دارد؛ سرمایه‌داری دولتی در این اوضاع، چه نقشی می‌توانست داشته باشد؟

آنگاه از خود پرسیدم که کدام يك از این عناصر، مسلط است؟ روشن است که در محیط خرده بورژوازی، عنصر خرده بورژوازی مسلط است. آن زمان پذیرفتم که عنصر خرده بورژوازی، مسلط است؛ غیر ممکن بود نظری جز این داشته باشم. سؤالی که آن زمان برای خودم مطرح کردم، و این مباحثه خاصی بود که ارتباطی به مسأله کنونی ندارد، چنین بود: نگرش ما به سرمایه‌داری دولتی چگونه است؟ و پاسخ دادم:

•• Ibid., pp. 335-36.—Ed

سرمایه‌داری دولتی با اینکه نظامی سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه، در مقایسه با نظام کنونی، به مراتب مناسب‌تر است. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که ما با اینکه انقلاب سوسیالیستی را به انجام رسانده بودیم ارزش بالاتری به مبادی یا اصول اقتصاد سوسیالیستی ندادیم، برعکس، ما در آن زمان تا اندازه‌ای متوجه شدیم که بهتر خواهد بود نخست وارد مرحله سرمایه‌داری دولتی و سپس وارد سوسیالیسم شویم.

باید تأکید خاصی بر این جنبه بکنم زیرا به گمانم یگانه نقطه حرکت ما، نخست برای توضیح سیاست اقتصادی کنونی و سپس برای نتیجه‌گیریهای بسیار مهم عملی برای انترناسیونال کمونیستی، همین است. نمی‌خواهم چنین تلقین کنم که ما آن زمان نقشه آماده‌ای برای عقب نشینی داشتیم. چنین نبود. آن چند سطر مختصری که در یک مشاجره قلمی مطرح شد، بهیچوجه نقشه عقب نشینی نبود. مثلاً در آنها به یک نکته بسیار مهم یعنی آزادی بازرگانی که اهمیتی بنیادی برای سرمایه‌داری دولتی دارد هیچ اشاره‌ای نشده است. با این حال، فکر کلی یا حتی فکر نامشخص عقب نشینی، در آنها وجود نداشت. به گمانم یا نه فقط باید از دیدگاه کشوری که نظام اقتصادی‌اش بسیار عقب مانده بود و امروزه نیز چنین است بلکه باید از دیدگاه انترناسیونال کمونیستی و کشورهای پیشرفته اروپای غربی نیز به این موضوع نگاه کنیم. مثلاً در حال حاضر ما سرگرم تهیه یک برنامه‌ایم. شخصاً معتقدم که بهترین کار این است که یک جلسه بحث عمومی درباره همه برنامه‌ها تشکیل دهیم و آنها را یک بار بخوانیم و سپس چاپ‌شان کنیم، اما تصمیم نهایی را در حال حاضر یعنی امسال نگیریم. چرا؟ نخست، البته، به این دلیل که گمان نمی‌کنم همه آنها را به تفصیل بررسی کرده باشیم، و همچنین به این دلیل که بندرت درباره عقب نشینی احتمالی و تدارک دیدن برای آن، اندیشیده‌ایم.

ولی این، با توجه به دگرگونی‌های بنیانی در جهان مانند سرنگونی سرمایه‌داری و پی‌ریزی سوسیالیسم با همه دشواریهای بزرگش، مطلقاً مستلزم توجه ما است. کافی نیست که وقتی مستقیماً وارد مرحله تهاجمی می‌شویم و پیروز می‌شویم، فقط بدانیم که چگونه باید دست اندر کار شویم. در زمان انقلاب، این نه چندان دشوار و نه چندان مهم است؛ حداقل، سرنوشت سازترین مسأله نیست. در انقلاب، همیشه لحظاتی هست که دشمن گیج می‌شود؛ و اگر ما در چنین لحظاتی حمله کنیم ممکن است به آسانی پیروز شویم. اما این چیزی نیست زیرا دشمن مان اگر تحمل کافی داشته باشد می‌تواند نیروهایش را از قبل گردآوری کند، والی آخر. او به آسانی می‌تواند ما را به حمله برخودش تحریک کند و سپس ما را تا چندین سال به عقب براند. به این دلیل، گمان می‌کنم این اندیشه که ما باید امکان عقب نشینی را برای خودمان آماده سازیم، اندیشه بسیار مهمی است آنهم نه صرفاً از دیدگاه تشویک. از دیدگاه عملی نیز همه احزابی که برای تهاجم مستقیم به سرمایه‌داری در آینده نزدیک تدارک می‌بینند نیز باید مسأله تدارک دیدن برای عقب نشینی احتمالی را بررسی کنند. به نظر من اگر این درس را همراه با همه دیگر درس‌هایی که از تجربه انقلاب ما گرفته می‌شود یاد بگیریم، هیچ صدمه‌ای به ما نخواهد خورد. برعکس، در بسیاری موارد، ممکن است به نفع مان باشد.

حال که بر این واقعیت تأکید کردم که ما در آغاز سال ۱۹۱۸ سرمایه‌داری دولتی را یک خط احتمالی برای عقب نشینی می‌دانستیم، به بررسی نتایج سیاست نوین اقتصادی خودمان می‌پردازم. تکرار می‌کنم: این سیاست در آن زمان، هنوز اندیشه بسیار مبهمی بود ولی در سال ۱۹۲۱، پس از آنکه مهمترین مرحله جنگ داخلی را پشت سر گذاشتیم — آنهم پیروزمندانه — ضربه بحران سیاسی داخلی بزرگ — به نظر من بزرگترین بحران — در جمهوری روسیه را احساس کردیم. این بحران

داخلی، نارضایی قشر بزرگی از دهقانان و نارضایی کارگران را نیز آشکار ساخت. این نخستین بار در تاریخ روسیه شوروی بود که احساسات توده‌های بزرگ دهقانی، نه آگاهانه بلکه به حالت غریزی، علیه ما تحریک شد و امیدوارم آخرین بار باشد. علت این وضع خاص، و البته بسیار ناخوشایند برای ما، چه بود؟ علتش آن بود که ما در تهاجم اقتصادی خودمان خیلی پیش تاخته بودیم، امکانات کافی برای خودمان فراهم نکرده بودیم، و آنچه را که ما در آن زمان نمی‌توانستیم آگاهانه فرمول بندی کنیم ولی به زودی یعنی پس از چند هفته آن را پذیرفتیم، توده‌ها حس می‌کردند و آن اینکه گذار مستقیم به شکل‌های صرفاً سوسیالیستی اقتصاد و توزیع صرفاً سوسیالیستی، از قدرت ما خارج بود و اگر نمی‌توانستیم عقب بنشینیم و وظایف آسان‌تری را به عهده بگیریم، با فاجعه روبرو می‌شدیم. به گمان من، بحران در ماه فوریه ۱۹۲۱ آغاز شد. در بهار آن سال، ما متفقاً - در این باره، اختلاف نظر قابل توجه در میان خودمان ندیدم - تصمیم گرفتیم که سیاست نوین اقتصادی را پیش بگیریم. اکنون در پایان سال ۱۹۲۲، پس از گذشت هیجده ماه، می‌توانیم به پاره‌ای مقایسه‌ها دست بزنیم. چه روی داده است؟ در این دوره بیش از هیجده ماه، بر ما چه گذشته است؟ نتیجه چیست؟ آیا این عقب نشینی نفعی برای ما داشته است؟ آیا ما را واقعاً نجات داده است یا نتیجه، هنوز مشخص نشده است؟ این سؤال بزرگی بود که من از خودم پرسیدم و به گمانم برای همه احزاب کمونیست نیز سؤالی در درجه اول اهمیت است؛ زیرا پاسخ اگر منفی باشد همگی محکوم به فنا خواهیم بود. به نظر من، همه ما می‌توانیم با وجدانی روشن پاسخی مثبت به این پرسش بدهیم، یعنی بگوییم که هیجده ماه گذشته، دلیل قطعی و مطلق است بر اینکه ما از این آزمایش سربلند بیرون آمده‌ایم.

اکنون می‌کوشم این را ثابت کنم. برای این کار، باید همه بخش‌های

تشکیل دهنده اقتصادمان را مختصراً برشمارم.

نخست به بررسی نظام مالی و روبل مشهور روسی خودمان می‌پردازم. به نظر من، می‌توانیم بگوییم که روبل‌های روسیه، حتی به این دلیل که تعداد روبل‌های در جریان از رقم کوادریلیون* گذشته است (خنده حضار)، مشهور شده‌اند. این خود چیزی است! رقمی نجومی است. مطمئنم که حتی یکی از حاضران در این جلسه تصویری از مصداق این رقم ندارد (خنده حضار). ولی ما گمان نمی‌کنیم که رقم، حتی از دیدگاه علم اقتصاد، خیلی اهمیت داشته باشد زیرا صفرها را همیشه می‌توان حذف کرد. (خنده حضار). در زمینه این هنر، به یکی دو موفقیت رسیده‌ایم، که از دیدگاه اقتصادی، آن نیز اهمیتی ندارد و مطمئنم که ما در مسیر آتی رویدادها به موفقیت‌های بیشتری دست خواهیم یافت. اما آنچه واقعاً اهمیت دارد، مسأله تثبیت روبل است. ما اکنون با این مسأله درگیر شده‌ایم و بهترین نیروهایمان مشغول بررسی‌اش هستند و ما اهمیتی سرنوشت‌ساز به آن می‌دهیم. اگر بتوانیم روبل را تا مدتی طولانی و سپس برای همیشه تثبیت کنیم، ثابت خواهد شد که ما پیروز شده‌ایم. در این صورت، همه این ارقام نجومی، همه این تریلیون‌ها و کوادریلیون‌ها کمترین اهمیتی نخواهد داشت. آنگاه خواهیم توانست اقتصادمان را بر پایه‌ای محکم قرار دهیم و آن را بر پایه محکمی پیش ببریم. در این زمینه، گمان می‌کنم بتوانم به پاره‌ای اطلاعات نسبتاً مهم و تعیین‌کننده اشاره کنم. در سال ۱۹۲۱ نرخ تبدیل ارز روبل کاغذی، نامدنی نزدیک به کمتر از سه ماه ثابت ماند. گمان می‌کنم که این دلیل، کافی باشد. البته اگر دلیلی علمی بخواهید مبنی بر اینکه ما قطعاً این مسأله را حل خواهیم کرد، در این صورت، این دلیل کافی نیست؛ اما بطور کلی من معتقد نیستم که این مسأله را بتوان تمام و کمال حل کرد. اطلاعاتی که ذکر کرده‌ام نشان می‌دهد که

* رقم ۱ با ۲۴ صفر - مترجم.

ما از سال گذشته، که سیاست نوین اقتصادی را آغاز کردیم، تا امروز، پیشرفت کردن را یاد گرفته ایم. چون این را یاد گرفته ایم، مطمئنم که دست یافتن به پیشرفتهای هرچه بیشتر در مسیر این راه را یاد خواهیم گرفت، به شرط اینکه از هر کار نابخردانه ای اجتناب کنیم. اما مهمترین کار، داد و ستد یعنی گردش کالاهاست، که برای ما ضرورت دارد. و چون دو سال است که بطرزی موفقیت آمیز با این مسأله سروکار داشته ایم، با اینکه در حالت جنگی بوده ایم (چون، همانطور که می دانید، ولادی وستوک فقط دو هفته پیش، دوباره تسخیر شد) و با اینکه فقط در حال حاضر است که می توانیم بطرزی واقعاً انتظام یافته به فعالیتهای اقتصادی مان پردازیم - چون به جای فقط سه ماه، توانسته ایم نرخ روبل کاغذی را پنج ماه ثابت نگه داریم، می توانیم بگوییم که دلایلی برای خوشحالی خویش داریم. بر رویهم، ما تنهایییم. ما از کسی وام نگرفته ایم و اکنون نیز نمی گیریم. هیچیک از کشورهای قدرتمند سرمایه داری، که اقتصادشان را چنان «مشعشعانه» سازمان می دهند که تا امروز نیز نمی دانند به کدام راه می روند، به ما کمک نکرده اند. آنها با انعقاد پیمان و رسای، یک نظام مالی پدید آورده اند که خودشان نیز از آن سردر نمی آورند. اگر این قدرتهای بزرگ سرمایه داری، کارها را بهمین شکل سامان دهند، فکر می کنم که ما مردمان عقب مانده و تحصیل نکرده، شاید خوشحال شویم از اینکه مهمترین نتیجه - شرایط تثبیت روبل - را به دست آوریم. این را نه تحلیل ثوریک بلکه تجربه عملی ثابت کرده است، که به اعتقاد من، از همه بحثهایی که در جهان می شود مهمتر است. عمل نشان می دهد که ما در این زمینه یعنی پیش راندن اقتصادمان بسوی تحکیم روبل، که اهمیت بیکرانی برای بازرگانی و گردش آزادانه کالاها، برای دهقانان و توده های عظیم تولید کنندگان کوچک دارد، به نتایج قاطعی دست یافته ایم.

حال می پردازم به هدفهای اجتماعی مان. مهمترین عامل، البته

طبقه دهقان است. تردیدی نیست که در سال ۱۹۲۱، قشر وسیعی از طبقه دهقان از ما ناراضی بود. آن زمان، دوران قحطی بود. این سخت ترین آزمایش دهقانان بود. طبیعتاً همه دشمنان ما در خارج فریاد برآوردند: «ببینید، این است نتیجه اقتصاد سوسیالیستی!» البته بسیار طبیعی بود که آنها چیزی در این باره نمی گفتند که قحطی، در اصل، نتیجه وحشت آور جنگ داخلی بوده است. همه زمینداران و سرمایه دارانی که در سال ۱۹۱۸ علیه ما دست به تهاجم زده بودند می کوشیدند و انمود کنند که قحطی نتیجه اقتصاد سوسیالیستی بوده است. قحطی، در واقع، فاجعه ای بزرگ و ناگوار بود که نتایج همه تلاشهای تشکیلاتی و انقلابی ما را تهدید به عقیم گذاردن می کرد.

و بنابراین، حالا می پرسیم که امروز، پس از این فاجعه بی سابقه و پیش بینی نشده، پس از اینکه اجرای سیاست نوین اقتصادی را آغاز کرده ایم و پس از اینکه آزادی داد و ستد به دهقانان داده ایم، وضع چگونه است؟ پاسخ، برای همه روشن و مسلم است؛ دهقانان در طی یک سال، نه فقط بر قحطی پیروز شده اند بلکه به قدری مالیات جنسی پرداخته اند که ما تاکنون صدها میلیون پوت غله دریافت کرده ایم، که این البته بدون توسل به هیچگونه عمل قهرآمیز بوده است. قیامهای دهقانی که سابقاً یعنی پیش از سال ۱۹۲۱ پدیده ای عادی در روسیه به شمار می رفت، تقریباً یکسره متوقف شده است. دهقانان از وضع کنونی خویش راضی اند. ما می توانیم این را با اطمینان اعلام کنیم. به عقیده ما، این مدرک، از هر اندازه دلایل آماری مهمتر است. هیچ کسی در این واقعیت تردید نمی کند که دهقانان در کشور ما عاملی تعیین کننده اند. و در حال حاضر وضع این دهقانان چنان است که ما دلیلی نمی بینیم که از هرگونه جنبشی که آنان علیه ما به راه بیندازند بترسیم. ما این را کاملاً آگاهانه و بی هیچ اغراقی به زبان می آوریم. این هدفی است که ما بدان رسیده ایم. طبقه

دهقان ممکن است از این یا آن جنبه کار سازمانهای ما ناراضی باشد. شاید در این باره شکایت کند. این، البته ممکن و اجتنابناپذیر است زیرا دستگاه دولت ما و اقتصاد دولتی ما هنوز از کارایی کافی برای جلوگیری از اینگونه کارها برخوردار نیست؛ اما هرگونه ناراضایی بزرگ دهقانان بطور کلی، اصولاً مطرح نیست. ما در جریان يك سال به این هدف رسیده ایم. این به اعتقاد من، دستاورد بزرگی است.

اکنون می پردازم به صنایع سبك. در صنعت، باید میان صنایع سنگین و سبك فرق بگذاریم زیرا وضع هر کدام بادیگری فرق دارد. در باره صنایع سبك، می توانم با اطمینان بگویم که رونقی عمومی پدید آمده است. به جزئیات نمی پردازم. در نظر نداشتم که انبوهی از آمارها را برشمارم. اما این احساس کلی برواقعیات مبتنی است و می توانم به شما اطمینان دهم که بر هیچگونه اطلاعات نادرست یا غیردقیق مبتنی نیست. رونقی کلی در صنایع سبك، و نتیجتاً بهبودی قطعی در وضع زندگی کارگران در پتروگراد و مسکو پدید آمده است. در مناطق دیگر، این دگرگونی کمتر به چشم می خورد زیرا در آنها صنایع سنگین مسلط است. پس این کلیت ندارد. با این حال، تکرار می کنم که صنایع سبك رونق می گیرد و وضع زندگی کارگران در پتروگراد و مسکو، بی تردید بهتر شده است. در سال ۱۹۲۱، کارگران هر دو شهر مزبور ناراضی بودند. اکنون دیگر خبری از آن ناراضایی نیست. ماکه روز بروز مراقب وضع زندگی و حالت روحی کارگرانیم، در این زمینه اشتباه نمی کنیم.

مسأله سوم، به صنایع سنگین مربوط می شود. باید بگویم که در این زمینه هنوز اوضاع وخیم است. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۲ مختصر پیشرفتی به دست آمد، بطوری که می توانیم امیدوار باشیم که وضع در آینده نزدیک بهتر شود. در حال حاضر پاره ای از وجوه لازم برای این کار را فراهم کرده ایم. اصلاح وضع صنایع سنگین در يك کشور سرمایه داری،

مستلزم دریافت وام صدها میلیونی است. بدون این وام، هیچ اصلاحی عملی نخواهد شد. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه داری نشان می دهد که وضع صنایع سنگین را در کشورهای عقب مانده فقط به کمک وامهای درازمدت صدها میلیون دلاری یا روبل طلا می توان بهتر کرد. ما چنین وامهایی نگرفتیم، و تاکنون نیز چیزی از این بابت دریافت نکرده ایم. همه آن چیزهایی که اکنون درباره امتیازات و مانند اینها نوشته می شود پیش از کاغذی که این نوشته ها بر آن نقش بسته اند ارزش ندارد. اخیراً در این باره و بویژه درباره امتیاز اورکوهارت زیاد نوشته ایم. با این حال، معتقدم که سیاست واگذاری امتیازات، سیاست بسیار خوبی است. ولی ما تاکنون حتی يك موافقتنامه سودآور در زمینه واگذاری امتیاز امضا نکرده ایم. از شما خواهش می کنم این را به خاطر بسپارید. بدینسان، وضع صنایع سنگین، واقعاً مسأله ای بسیار سخت برای کشور عقب مانده ما است زیرا ما نمی توانیم به امید وام گرفتن از کشورهای ثروتمند بنشینیم. با این حال، شاهد بهبود ملموسی هستیم و همچنین می بینیم که بازرگانی مان، مختصر سرمایه ای برای ما فراهم آورده است. البته این رقم، هنوز بسیار ناچیز است - کمی بیش از بیست میلیون روبل طلا. بهر حال، آغاز کار نهاده شده است؛ بازرگانی ما وجوهی را برای مان تأمین می کند که می توانیم برای بهتر کردن وضع صنایع سنگین مان بکار بیندازیم. اما در حال حاضر، صنایع سنگین ما بادشواریه های بزرگی روبرو است. ولی به گمان من، شرط اصلی آن است که ما اکنون در وضعی هستیم که بتوانیم مختصر مبلغی پس انداز کنیم. و ما به پس انداز کردن ادامه خواهیم داد. ما باید صرفه جویی کنیم، هر چند این کار غالباً به خرج مردم تمام می شود. ما می کوشیم از بودجه دولت و از تعداد کارمندان ادارات دولتی بکاهیم. بعداً چند کلمه ای درباره دستگاه دولت خودمان صحبت خواهیم کرد. بهر حال، باید از این بودجه بکاهیم. باید ناجایی که

ممکن است صرفه جویی کنیم. ما در همه جا، حتی در مدرسه ها، صرفه جویی می کنیم. باید این کار را بکنیم زیرا می دانیم که اگر صنایع سنگین را نجات ندهیم؛ اگر آن را بازسازی نکنیم، اصولاً نخواهیم توانست صنعتی برپا داریم؛ و اگر صنعت نداشته باشیم، کشوری وابسته خواهیم شد. این را خوب می فهمیم.

نجات روسیه فقط به برداشت محصول خوب در مزارع روستایی بستگی ندارد - این کافی نیست؛ و فقط به بهتر شدن وضع صنایع سبک که کالاهای مصرفی دهقانان را تولید می کند بستگی ندارد - این نیز کافی نیست؛ ما به صنایع سنگین نیز احتیاج داریم. و بهتر کردن وضع صنایع سنگین، مستلزم کاری چندین ساله است.

صنایع سنگین به کمکهای دولت نیاز دارد. اگر نتوانیم این کمکها را برسانیم، بعنوان کشوری متمدن - ناچه رسد بعنوان کشوری سوسیالیستی - محکوم به فنا خواهیم بود. در این زمینه، گامی مصممانه برداشته ایم. گردآوری وجوهی را که برای برپا نگهداشتن صنایع سنگین لازم داریم، آغاز کرده ایم. البته مبلغی که تاکنون گردآورده ایم بسختی از بیست میلیون روبل طلا تجاوز می کند؛ اما بهر حال این مبلغ، در دسترس است و فقط برای احیای صنایع سنگین اختصاص یافته است.

فکر می کنم بطور کلی، همچنانکه قول داده ام، عناصر اصلی اقتصادمان را مختصراً بررسی کرده ام و احساس می کنم که از همه آنچه گفته شد می توانیم این نتیجه را بگیریم که سیاست نوین اقتصادی، سود سهامش را داده است. اکنون دلیلی در دست داریم که ما بعنوان یک دولت، می توانیم داد و ستد کنیم، مواضع محکومان را در کشاورزی و صنعت نگهداریم و پیشرفت کنیم. فعالیت عملی، این را ثابت کرده است. به عقیده من، در حال حاضر، این برای ما کافی است. ما مجبور خواهیم شد که بیشتر یاد بگیریم و پی برده ایم که هنوز خیلی چیزها برای یاد گرفتن

داریم. پنج سال است که ما قدرت را به دست گرفته ایم و در طی این پنج سال، در حالت جنگ بوده ایم. از اینرو، ما پیروز بوده ایم.

این قابل فهم است، زیرا دهقانان از ما پشتیبانی می کردند. احتمالاً هیچ کسی نمی توانست بیش از آنها از ما پشتیبانی کند. آنها می دانستند که زمیندارها در پشت سرگاردهای سفید ایستاده اند، و آنها بیش از هر چیزی در جهان، از زمیندارها متنفرند. بهمین علت بود که دهقانان با همدلی و وفاداری کامل از ما پشتیبانی می کردند. جلب دهقانان به دفاع از ما در برابر گاردهای سفید، دشوار نبود. دهقانان که همواره از جنگ متنفر بوده اند، هر آنچه را که احتمالاً از دست شان بر می آمد در جنگ علیه گاردهای سفید و جنگ داخلی علیه زمینداران انجام دادند. اما این همه ماجرا نبود، زیرا اصل ماجرا این بود که آیا قدرت در دست زمینداران خواهد ماند یا در دست دهقانان. این برای ما کافی نبود. دهقانان می دانند که ما قدرت را به نفع کارگران متصرف شده ایم و هدفمان آن است که این قدرت را برای استقرار نظام سوسیالیستی به کار گیریم. بنابراین، مهمترین کار در نظر ما، ریختن شالوده اقتصادی اقتصاد سوسیالیستی بود. این کار را نمی توانستیم مستقیماً انجام دهیم. مجبور بودیم آن را بشکلی غیرمستقیم انجام دهیم. آن سرمایه داری دولتی که ما در کشورمان مستقر کرده ایم، از نوع خاصی است. این نظام با مفهوم عادی سرمایه داری دولتی وفق نمی دهد. ماهمه مواضع کلیدی را در دست داریم. ما زمین را در دست داریم؛ زمین به دولت تعلق دارد. این بسیار مهم است، هر چند مخالفان ما می کوشند و انمود کنند که اصلاً اهمیتی ندارد. این ادعا درست نیست. متعلق بودن زمین به دولت، موضوع بی نهایت مهمی است و از لحاظ اقتصادی نیز ارزش عملی بزرگی دارد. ما به این هدف رسیده ایم و باید بگوییم که همه فعالیتهای آینده مان فقط در این چهارچوب ادامه خواهد یافت. ما توانسته ایم دهقانان را راضی و

صنعت و بازرگانی را احیا کنیم. پیش از این گفتیم که سرمایه‌داری دولتی ما از این لحاظ که دولت پروتاریایی ما نه فقط زمین بلکه همه شاخه‌های حیاتی صنعت را در تصرف خود دارد، با سرمایه‌داری دولتی به معنای لغوی این اصطلاح فرق می‌کند. در آغاز بگویم که ما فقط تعداد انگشت شماری از کشتزارهای کوچک و متوسط را اجاره داده‌ایم، و بقیه در دست خودمان است. درباره بازرگانی، می‌خواهم دوباره تأکید کنم که می‌کوشیم شرکت‌های مختلط تأسیس کنیم و در حال حاضر تأسیس‌شان می‌کنیم، یعنی شرکت‌هایی که بخشی از سرمایه‌شان به سرمایه‌داران خصوصی - آنهم سرمایه‌داران خارجی - تعلق دارد و بخش دیگرش به دولت تعلق دارد. نخست آنکه ما به این طریق طرز تجارت کردن را یاد می‌گیریم و این چیزی است که بدان نیاز داریم. دوم آنکه همیشه در وضعی هستیم که اگر لازم بدانیم می‌توانیم این شرکتها را منحل کنیم و بنابراین، خطری برای ما ندارند. ما از سرمایه‌دار خصوصی یاد می‌گیریم و این امکان را نیز می‌سنجیم که چگونه می‌توانیم پیشرفت کنیم و مرتکب چه اشتباهانی می‌شویم. به نظرم لازم نیست چیزی بیش از این بگویم.

می‌خواهم به چند نکته کوچکتر نیز اشاره کنم. تردیدی نیست که ما کارهای اشتباه‌آمیز بسیاری انجام داده‌ایم و باز انجام خواهیم داد. هیچ‌کس بهتر از من نمی‌تواند درباره این اشتباهات داوری کند و آنها را ببیند. (خنده حضاد). چرا ما کارهای اشتباه‌آمیز انجام می‌دهیم؟ علت، روشن است: نخست آنکه کشور ما عقب مانده است؛ دوم آنکه آموزش و پرورش در کشور ما، در سطح پایینی است؛ سوم آنکه هیچ‌کمی از خارج به ما نمی‌رسد. حتی یک کشور متمدن به ما کمک نمی‌کند. برعکس، همه کشورهای متمدن علیه ما دست به کار شده‌اند. چهارم آنکه دستگاه دولت ما باید سرزنش شود. ما دستگاه دولت قدیمی را تحویل گرفتیم و این یک بدبختی بزرگ بود. در سال ۱۹۱۷ پس از آنکه قدرت را متصرف شدیم،

کارمندان دولت دست به خرابکاری زدند. این، ما را سخت به هراس انداخت و از آنها درخواست کردیم: «لطفاً برگردید.» آنها همگی برگشتند، ولی این برای ما بدبختی به بار آورد. ما اکنون ارتش بزرگی از کارمندان دولتی داریم، ولی نیروهای تحصیل‌کرده کافی برای نظارت واقعی بر آنها را نداریم. عملاً، اغلب چنین اتفاق می‌افتد که در این بالا، جایی که ما قدرت سیاسی را اعمال می‌کنیم، ماشین، هرطور شده، کار می‌کند؛ اما در آن پایین‌ها، کارمندان دولت از نظارتی خودسرانه برخوردارند و غالباً این نظارت را چنان اعمال می‌کنند که در مقابل اقدامات ما قرار می‌گیرند. نمی‌دانم در بالا چندتا کارمند داریم؛ ولی بهر حال از چند هزار بیشتر نیست، و در بیرون از اینجا دهها هزار نفر از افراد خودمان را داریم. اما در آن پایین‌ها، صدها هزار کارمند قدیمی هستند که از تزار و غالباً از جامعه بورژوازی به ما رسیده‌اند و تا اندازه‌ای عمداً و تا اندازه‌ای سهواً، علیه ما کار می‌کنند. روشن است که در این باره، یک شبه نمی‌توان کاری انجام داد. اصلاح دستگاه دولت، بازسازی آن و آوردن نیروهای تازه به آن، سالها کار دشوار می‌خواهد. ما این کار را تقریباً به سرعت، شاید با سرعت زیاد، انجام می‌دهیم. مدارس شوروی و دانشکده‌های کارگری تشکیل شده است؛ چند صد هزار جوان به تحصیل پرداخته‌اند؛ شاید آنها خیلی هم شتابان تحصیل می‌کنند، اما بهر حال، آغاز کار نهاده شده است و به اعتقاد من، این کار به ثمر خواهد رسید. اگر خیلی عجولانه کار نکنیم، در طی چند سال، جوانان بی‌شماری خواهیم داشت که بتوانند دستگاه دولت ما را دقیقاً پیاده و از نو سوار کنند.

گفتم که کارهای اشتباه‌آمیز بسیاری از ما سرزده است، اما در این زمینه باید یکی دو کلمه درباره دشمنان خودمان بگویم. اگر دشمنان ما را سرزنش کنند و بگویند که خود لنین می‌پذیرد که بلشویکها کارهای اشتباه‌آمیز بسیاری انجام داده‌اند، می‌خواهم این گونه پاسخ دهم: درست

است، اما باین حال، شما می‌دانید که کارهای اشتباه‌آمیز ما با کارهای اشتباه آمیز شما فرق دارد. ما تازه شروع به یادگرفتن کرده‌ایم، اما یادگیری‌مان چنان باروش است که مطمئنیم که به نتایج خوبی خواهیم رسید. اما چون دشمنان ما، یعنی سرمایه‌داران و پهلوانان انترناسیونال دوم، روی کارهای اشتباه‌آمیزی که ما انجام داده‌ایم انگشت می‌گذارند، به منظور مقایسه، به خود اجازه می‌دهم که سخنان يك نویسنده نامدار روس را نقل و به شرح زیر اصلاح کنم: اگر بلشویکها کارهای اشتباه - آمیز انجام دهند، بلشویک می‌گوید «دو دوتا می‌شود پنج تا»؛ اما وقتی دشمنان‌شان یعنی سرمایه‌داران و پهلوانان انترناسیونال دوم کارهای اشتباه‌آمیز انجام دهند، بلشویک می‌گوید «دو دو تا می‌شود يك شمع کافوری».^{۶۴} این را به راحتی می‌توان ثابت کرد. مثلاً موافقتنامه‌ای را که ایالات متحد آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه و ژاپن با کلچاک امضا کرده‌اند در نظر بگیرید. من از شما می‌پرسم آیا کشورهایی روشن اندیش‌تر و نیرومندتر از اینها در جهان وجود دارند؟ اما چه شده است؟ آنها قول دادند که بدون هیچ‌گونه حسابگری، بدون تأمل و بدون ملاحظه کاری، به کلچاک کمک کنند. این موافقتنامه به شکستی انجامید که به اعتقاد من، درکش برای عقل آدمی دشوار است.

یامثال دیگری را که مثال نزدیکتر و مهمتری است، در نظر بگیرید: پیمان ورسای. من از شما می‌پرسم که قدرتهای «بزرگ» که «خودشان را درهاله افتخار نهاده‌اند» چه کرده‌اند؟ آنها چگونه راهی برای نجات از این هرج و مرج و آشفتگی خواهند یافت؟ گمان نمی‌کنم اخراق باشد اگر تکرار کنیم که کارهای اشتباه آمیزی که ما انجام داده‌ایم در مقایسه با کارهای کشورهای سرمایه‌داری بطور مشخص، دنیای سرمایه‌داری و انترناسیونال دوم، هیچ نباشد. بهمین علت است که گمان می‌کنم چشم - انداز انقلاب جهانی - موضوعی که باید مختصراً بررسی‌اش کنم - مساعد

است. و چنانچه شرط معینی وجود داشته باشد این چشم‌انداز، بهتر نیز خواهد شد. می‌خواهم چند کلمه‌ای در این باره بگویم.

ما در کنگره سوم به سال ۱۹۲۱، قراری درباره ساخت تشکیلاتی احزاب کمونیست و روشها و مضمون فعالیتهاشان تصویب کردیم. این قرار، بسیار عالی است ولی تقریباً سراپا روسی است یعنی هر چه در آن آمده، از شرایط روسیه اقتباس شده است. این نقطه مثبت آن و در همان حال، نقص آن نیز هست. نقص آن است زیرا مطمئنم که هیچ خارجی نمی‌تواند آن را بخواند. پیش از آنکه این حرف را بزنم، قرار مزبور را دوباره خوانده‌ام. نخست آنکه این قرار، بسیار طولانی و شامل پنجاه یا پنجاه و چند ماده است. خارجیها معمولاً نمی‌توانند این گونه چیزها را بخوانند. دوم آنکه اگر بخوانندش، آن را نخواهند فهمید زیرا بسیار روسی است. نه از این جهت که به روسی نوشته شده - چون بطرز شیوایی به همه زبانها ترجمه شده است - بلکه از این جهت که سراپایش مشحون از روح روسی است. و سوم آنکه اگر يك خارجی استثنائاً آن را بفهمد نمی‌تواند آن را به اجرا بگذارد. این سومین نقص آن است. من با چند نفر از نمایندگان خارجی گفتگو کرده‌ام و امیدوارم مسائل را به تفصیل با تعداد بیشتری از نمایندگان کشورهای دیگر در جریان کنگره بررسی کنم، هر چند در جلساتش شرکت نخواهم داشت زیرا متأسفانه برایم ممکن نیست که در جلسات شرکت کنم. احساس من این است که ما باین قرار، مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ایم یعنی راه موفقیت‌آتی را بسته‌ایم. همچنانکه گفتم، پیش‌نویس این قرار، بسیار عالی است؛ من حاضرم زیر هر پنجاه با پنجاه و چند ماده‌اش را امضا کنم. ولی مایاد نگرفته‌ایم که تجربه روسی خودمان را چگونه به خارجیها ارائه کنیم. هر آنچه که در این قرار گفته شده بود به صورت يك حرف بیجان برجا مانده است. اگر این را نفهمیم، قادر به پیشرفت نخواهیم بود. به اعتقاد من، پس از گذشت پنج سال از

انقلاب روسیه، مهمترین کار برای همه ما اعم از رفقای روس و رفقای خارجی آن است که بنشینیم و مطالعه کنیم. فقط در این زمان است که ما فرصت مطالعه کردن را به دست آورده ایم. نمی دانم این فرصت تا چه زمانی دوام خواهد آورد. نمی دانم که قدرتهای سرمایه داری تا چه مدتی به ما فرصت خواهند داد که در آرامش به مطالعه ادامه دهیم. ولی ما باید در هر لحظه ای که از پیکار و جنگ فارغ می شویم به مطالعه، آن هم مطالعه بنیادی بپردازیم.

همه اعضای حزب و همه قشرهای مردم روسیه با عطشی که برای یادگیری دارند، این را ثابت می کنند. این کوشش برای یادگیری نشان می دهد که امروزه مهمترین وظیفه ما مطالعه کردن و سخت مطالعه کردن است. رفقای خارجی ما نیز باید مطالعه کنند. منظورم این نیست که آنها نیز مانند ما مجبورند خواندن و نوشتن و فهمیدن آنچه را که می خوانند یاد بگیرند. بحثی هست بدین مضمون که این به فرهنگ پرولتاریایی مربوط می شود یا به فرهنگ بورژوازی. این مسأله را برای بحث می گذارم. اما يك چیز، حتمی است: ما باید کارمان را با یادگیری خواندن و نوشتن و فهمیدن آنچه می خوانیم آغاز کنیم. خارجیها به چنین کاری نیاز ندارند. آنها به چیزی پیشرفته تر نیاز دارند: در میان دیگر کارهاشان، نخست باید فهمیدن آنچه را که مادرباره ساخت تشکیلاتی احزاب کمونیست نوشته ایم و رفقای خارجی نیز بی آنکه آن را بخوانند و بفهمند امضا کرده اند، یاد بگیرند. این باید نخستین وظیفه آنان باشد. آن قرار باید اجرا شود. ولی يك شبه نمی توان اجراش کرد؛ این کار، مطلقاً غیر ممکن است. این قرار، خیلی روسی است و تجربه روسیه را منعکس می کند. بهمین علت است که این چنین برای خارجیها غیر قابل فهم است و آنها نمی توانند آن را مانند تمثال مقدسی از گوشه ای بیاویزند و در برابرش به عبادت بپردازند. آنها باید بخشی از تجربه روسیه را جذب کنند. حال چگونه این

تجربه باید جذب شود، من نمی دانم. مثلاً ممکن است فاشیستها در ایتالیا به مردم ایتالیا نشان دهند که ایتالیاییها هنوز از معارف کافی برخوردار نیستند و کشورشان هنوز تضمینی در برابر باندهای سیاه ندارد، و به این ترتیب خدمت بزرگی به ما بکنند. ما روسها نیز باید راهها و وسائل توضیح اصول این قرار برای خارجیها را بیابیم. اگر این کار را نکنیم، آنها مطلقاً قادر به اجرای آن نخواهند بود. مطمئنم که در این زمینه، مانه فقط به روسها بلکه به رفقای خارجی نیز باید بگوییم که مهمترین کار در دوره ای که واردش شده ایم، مطالعه کردن است. ما به معنای اعم کلمه، مطالعه می کنیم. اما آنها باید بمعنای اخص کلمه مطالعه کنند تا واقعاً تشکیلات، ساخت، روش و مضمون کار انقلابی را بفهمند. اگر چنین کنند، مطمئنم که چشم انداز انقلاب جهانی نه فقط خوب، بلکه عالی خواهد بود. (کف ذندهای پرشود و طولانی حضاد. فریادهای «ذنده باد رفیق لنین ما!» موجب هلهله پرشود تازه ای می شود.)

یادداشتها

۱ . اتحاد اسپارتاکوس [در تاریخ: اسپارتاکیستها]: *The Spartacus League*. سازمان انقلابی سوسیال دموکراتهای چپ آلمان که پس از آغاز جنگ اول جهانی توسط کارل لیبکنست ، روزا - لوگزامبورگ ، فرانتس سرینگ و دیگران تأسیس شد . اسپارتاکیستها به تبلیغات انقلابی در میان توده ها پرداختند ، فعالیت‌های ضدجنگ را سازمان دادند، اعتصابها را رهبری کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ و خیانتکاری رهبران اپورتونیست سوسیال دموکرات را افشا کردند.

اسپارتاکیستها در آوریل ۱۹۱۷ ، با حفظ استقلال تشکیلاتی خویش، به حزب میانه‌رو مستقل سوسیال دموکرات آلمان پیوستند. در جریان انقلاب ۱۹۱۸ آلمان از «مستقل‌ها» گسستند و در ژانویه ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان را تأسیس کردند . ص. ۱۰

volumes, vol. 2, Moscow, 1969, p. 221).

ص. ۱۵

۶. لنین به انقلاب بورژوازی انگلیس در اواسط سده هفدهم و انقلاب بورژوازی فرانسه در سده هجدهم اشاره می کند.

ص. ۱۶

۷. اشاره ای است به کشورهای اتفاق مثلث یا آنتانت (بریتانیا، فرانسه و روسیه)، یا بلوک کشورهای امپریالیست که در آغاز سده بیستم در مقابل اتحاد مثلث (آلمان، اتریش - هنگری و ایتالیا) تشکیل شد. نام آنتانت [Entent] از بهمان Entente Cordiale که در سال ۱۹۰۴ میان بریتانیا و فرانسه منعقد شد گرفته شده است.

ص. ۱۸

۸. حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان. در آوریل ۱۹۱۷ تأسیس شد. «مستقلها» با استفاده از عبارت پردازیهای سانتریستی، اتحاد با سوسیال شوونیستها را موعظه می کردند و مبارزه طبقاتی را به فراموشی سپرده بودند. گروه بزرگی از «مستقلها» در پی انشعابی که در جریان برگذاری کنگره حزب در شهر هال به سال ۱۹۲۰ روی داد به حزب کمونیست آلمان پیوستند ولی دست راستیها حزب جداگانه ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب سوسیال دموکرات را بر خود نهادند و تا سال ۱۹۲۲ فعالیت کردند.

ص. ۲۴

۹. منشویکها: Mensheviks (از واژه روسی menshinstvo به - معنای «اقلیت»). اپورتونیستهای سوسیال دموکراسی روسیه،

۱۹۳

۲. کمیته های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا: Shop Steward Committees سازمانهای انتخابی طبقه کارگر، که در جریان جنگ اول جهانی، در پاره ای از صنایع بریتانیا فعالیت می کردند. این کمیته ها برخلاف اتحادیه های سازشکار که از سیاست «صلح طبقاتی» پیروی می کردند، قویاً علیه جنگ مبارزه کردند، به دفاع از منافع کارگران برخاستند و مصممانه از روسیه شوروی پشتیبانی کردند. بسیاری از رهبران کمیته های نمایندگان کارگاهها بعدها فعالانه در جنبش کمونیستی شرکت جستند.

ص. ۱۰

۳. احتمال می رود روزنامه ای که لنین مطالعه کرده بود اطلاعات نادرست داشت. به احتمال قوی، در اینجا شورای کارگران بیرمکنگام منظور نیست بلکه کمیته های نمایندگان کارگاهها منظور است.

ص. ۱۰

۴. کنفرانس پون: نخستین کنفرانس احزاب سوسیال - شوونیست و سانتریست [میانرو] پس از جنگ اول جهانی. این کنفرانس به منظور بازسازی انترناسیونال دوم تشکیل شد و از ۳ فوریه تا ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ دایر بود. موضوع اصلی دستور کار کنفرانس مزبور، مسأله دموکراسی و دیکتاتوری بود. در قطعنامه [قرار] کنفرانس، پس از تبریک گویی برای انقلابهای روسیه، اتریش - هنگری و آلمان، دیکتاتوری پرولتاریا عملاً رد شده و از دموکراسی بورژوازی ستایش به عمل آمده است.

ص. ۱۲

5. See: Karl Marx, *The Civil war in France* (Marx and Engels, *Selected works in three*

۱۹۲

که پس از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) با این نام مشخص شدند. آنها در انتخاب اعضای مرکزی حزب در اقلیت قرار گرفتند و سوسیال دموکراتهای انقلابی به رهبری لنین، اکثریت را به دست آوردند و بلشویک [Bolsheviks] : از واژه روسی Bolshinstvo به معنای «اکثریت» نامیده شدند. بلشویکها و منشویکها تا تشکیل کنفرانس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در پراگ به سال ۱۹۱۲، اسماً در یک حزب بودند.

ص. ۲۵

۱۰. سوسیال «ولوسیونرها» : The Socialist - Revolutionaries حزب خرد بورژوازی در روسیه، که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوائل ۱۹۰۲ تشکیل شد. بسیاری از سوسیال رولوسیونرها در جریان جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضعی سوسیال شوونیستی اتخاذ کردند.

سوسیال رولوسیونرها پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ از حکومت موقت بورژوازی پشتیبانی کردند و در آن وارد شدند. آنها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، فعالانه به مبارزه علیه قدرت شوروی برخاستند.

ص. ۲۵

۱۱. لنین به قرار مربوط به تغییر نام حزب و برنامه حزب که در کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در تاریخ ۶-۸ مارس ۱۹۱۸ به تصویب رسید اشاره می کند.

ص. ۲۵

۱۲. لنین به مقاله روز الوگزامبورگ به نام «آغاز» اشاره می کند که در شماره ۳ روزنامه دی «دوت فان» (پرچم سرخ)، ۱۸ نوامبر

۱۹۱۸ منتشر شد. این روزنامه که ارگان مرکزی اسپارتاکیستها بود و سپس ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد، از ۹ نوامبر ۱۹۱۸ در برلین منتشر می شد.

ص. ۳۱

۱۳. اشاره ای است به فرمان مورخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۹۱۷ درباره زمین، که بخشی از آن به اختیارات دهقانان بر زمین مربوط می شد، و بر اساس اختیارات ۲۴۲ گانه محلی تنظیم شده بود.

ص. ۳۲

۱۴. پیمان ورسای : پیمان نهایی جنگ اول جهانی بود. این پیمان در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۹ توسط ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا و ژاپن و دولت‌های پشتیبان این کشورها از یک طرف، و آلمان که جنگ را باخته بود از طرف دیگر امضا شد. این پیمان، تقسیم دوباره جهان سرمایه داری به نفع قدرتهای پیروزمند را محتوم کرد و غرامتهای سنگینی را برگرداند آلمان گذاشت.

ص. ۳۹

۱۵. انترناسیونال دو و نیم : سازمانی بین المللی که در فوریه ۱۹۲۱ در شهر وین و توسط کنفرانس احزاب و گروههای سائتریستی که در اثر فشار توده های انقلابی مردم از انترناسیونال دوم خارج شده بودند تشکیل شد. «انترناسیونال دو و نیم» در سال ۱۹۲۳ به انترناسیونال دوم پیوست.

ص. ۴۷

۱۶. اشاره ای است به برنامه چهارده ماده ای ایالات متحده آمریکا که در ژانویه ۱۹۱۸ توسط وود رو ویلسون رئیس جمهور این

کشور به عنوان شالوده‌ای برای استقرار صلح میان قدرتهای آنتانت و ائتلاف اتریش-آلمان پیشنهاد شد. منظور از این برنامه، کاستن از تأثیر فرمان صلح لندن بر توده‌های کشورهای درگیر در جنگ بود؛ در این فرمان، پیشنهاد شده بود که همه کشورها باید بدون الحاق سرزمینهای دیگران یا پرداخت غرامت، بی‌درنگ پیمان صلح را امضا کنند.

در چهارده ماده ویلسون از محدود کردن تسلیحات، آزادی کشتیرانی در دریاها، تأسیس میثاق اتفاق ملل و مانند اینها صحبت شده بود. بسیاری از آن مواد، تحقق نیافت.

ص. ۴۷

۱۷. پیمان صلح برست - لیتوفسک: پیمان صلحی که به تاریخ ۳ مارس ۱۹۱۸ میان روسیه شوروی و ائتلاف اتریش - آلمان (آلمان، اتریش - هنگری، بلغارستان و ترکیه) در برست - لیتوفسک امضا شد. شرایط این پیمان برای روسیه شوروی، بسیار سنگین بود. پس از انقلاب نوامبر در آلمان، که به سرنگونی سلطنت انجامید، پیمان برست - لیتوفسک لغو شد.

ص. ۴۹

۱۸. میثاق اتفاق ملل: سازمانی بین‌المللی که در سالهای میان دو جنگ جهانی اول و دوم فعالیت می‌کرد. این سازمان توسط کنفرانس صلح پاریس - متشکل از قدرتهای پیروزمند جنگ اول جهانی - تأسیس شد.

ص. ۵۰

۱۹. حزب مستقل کارگری بریتانیا: سازمانی اصلاح طلب که در سال ۱۸۹۳ و در شرایط احیای مبارزه اعتصابی و جنبش گسترش‌یابنده

برای مستقل کردن طبقه کارگر از احزاب بورژوازی تأسیس شد. این حزب از همان آغاز، موضعی بورژوازی و اصلاح طلبانه گرفت و تأکید خاصی بر شکلهای گوناگون مبارزه پارلمانی و معاملات پارلمانی با حزب لیبرال می‌کرد.

ص. ۵۳

۲۰. سوسیالیستهای صنفی بریتانیا: گراشی اصلاح طلبانه در اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، که پیش از جنگ اول جهانی شکل گرفت. سوسیالیستهای صنفی از تأسیس اتحادیه‌های خاص تولیدکنندگان یا «صنفا» بر اساس اتحادیه‌های کارگری موجود برای به دست گرفتن مدیریت صنایع پشتیبانی می‌کردند. آنها امیدوار بودند که از این راه، جامعه سوسیالیستی را ایجاد کنند. سوسیالیستهای صنفی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر برداشته تبلیغاتشان افزودند و «نظریه» سوسیالیسم صنفی را در برابر اندیشه‌های مربوط به مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادند. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۹ نفوذ سوسیالیسم صنفی، در میان توده‌های کارگری بریتانیا از میان رفت.

ص. ۶۰

۲۱. حزب سوسیالیست بریتانیا: در سال ۱۹۱۱ تأسیس شد. این حزب به علت محدودیت اعضا و پیوندهای ضعیفی که با توده‌های مردم داشت، ماهیتاً مانند یک فرقه بود. کنفرانس سالانه حزب سوسیالیست بریتانیا در سال ۱۹۱۶ عناصر سوسیال-شوونیست درون حزب را محکوم کرد و نتیجتاً آنها از حزب بیرون رفتند. این حزب در سال ۱۹۱۹ به کمیتز پیوست. حزب سوسیالیست بریتانیا نقش عمده‌ای در تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر داشت.

ص. ۶۳

۲۲. کارگران صنعتی جهان : سازمان اتحادیه کارگران ایالات متحد آمریکا که در سال ۱۹۰۵ تأسیس شد. در این اتحادیه، عمدتاً کارگران غیر متخصص و کم مزد از رشته‌های گوناگون گردهم آمده بودند. سازمانهای وابسته به کارگران صنعتی جهان در کانادا، استرالیا، بریتانیا، آمریکای لاتین و افریقای جنوبی نیز تشکیل شد. سازمان کارگران صنعتی جهان به مبارزه با سیاست اصلاح طلبانه رهبران فدراسیون کارگری آمریکا برخاست و چندین اعتصاب را با موفقیت رهبری کرد. در همان حال، گرایش‌های آنارشستی - سندیکالیستی نیز، که از پذیرفتن مبارزه سیاسی پرولتاریا سر باز می‌زد و نقش رهبری کننده حزب را نفی می‌کرد و از ادامه کار توضیحی در میان اعضای فدراسیون کارگری آمریکا خودداری می‌کرد، در این اتحادیه پدید آمد. رهبران سازمان کارگران صنعتی جهان، دعوت برای پیوستن به کمینترن را بی‌پاسخ گذاشتند. این سازمان بعدها به سازمانی فرقه‌گرای تبدیل شد و اعتبارش را در میان طبقه کارگر از دست داد.

ص. ۶۳

۲۳. اشاره‌ای است به فدراسیون کارگری آمریکا و حزب کارگر بریتانیا که هر دو اصلاح طلب بودند.

ص. ۶۳

۲۴. لنین در گزارش و «وظایف اساسی کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی» پیشنهاد کرد که گروه‌های کمونیستی بریتانیا باید به حزب کارگر بپیوندند، البته تا زمانی که این حزب همچنان به شکل فدراسیونی از همه سازمانها و اتحادیه‌های کارگری طبقه کارگر باقی بماند (See: V. I. Lenin, Collected works, Vol. 31, p. 199)

ص. ۶۴

۲۵. لنین به کتاب بیمادی بچگانة «چپ (دی)» در کمونیسم اشاره می‌کند.

ص. ۶۴

۲۶. «پیش‌نویس تزه‌ای مقدماتی درباره مسائل ملی و مستعمراتی (برای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی)» توسط لنین نوشته شد و در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۰ در شماره ۱۴ نشریه *The Communist International* انتشار یافت.

ص. ۶۸

۲۷. بیانیه سال : بیانیه مصوب کنگره فوق‌العاده انترناسیونال سوسیالیستی که از ۲۳ تا ۲۵ نوامبر ۱۹۱۲ در شهر بال برگذار شد. در این بیانیه به ملتها در برابر جنگ قریب الوقوع جهانی هشدار داده شده بود و از کارگران همه کشورها خواسته شده بود که به مبارزه‌ای قاطعانه برای حفظ صلح برخیزند. سیاست توسعه طلبانه کشورهای امپریالیستی، موکداً در این بیانیه محکوم شده بود و مصرانه از سوسیالیستهای همه کشورها خواسته شده بود که علیه ستمگری قدرتهای بزرگ بر ملتهای کوچک و همه تجلیات شوونیسم مبارزه کنند.

ص. ۷۴

۲۸. برنامه ادفودت : برنامه حزب سوسیال دموکرات آلمان که در اکتبر ۱۸۹۱ توسط کنگره این حزب در شهر ارفورت به تصویب رسید. برنامه ارفورت بر این نظریه مارکسیستی که می‌گوید شیوه تولید سرمایه‌داری محکوم به فنا است و سرانجام، جایش را به شیوه تولید سوسیالیستی خواهد داد مبتنی بود.

ص. ۷۷

۲۹. ل/اوددین خود: (نظم نوین): نشریه‌ای هفتگی که از سال ۱۹۱۹ در شهر کارگری تورینو، شمال ایتالیا، آغاز به انتشار کرد؛ در آغاز، ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست ایتالیا بود و از سال ۱۹۲۱ به بعد ارگان حزب کمونیست شد. نظم نوین که به سرپرستی آنتونیو گرامشی و پالمیرو تولیاتی انتشار می‌یافت، مارکسیسم - لنینیسم را اشاعه می‌داد و سیاست سازشکارانه رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا را افشا می‌کرد. گروه انقلابیونی که به گرد این نشریه حلقه زده بودند به هسته رهبری کننده حزب کمونیست ایتالیا تبدیل شد.

ص. ۸۳

۳۰. حکومت موقت بورژوازی که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه به قدرت رسید، در روز ۲ (۱۵) مارس اعلام کرد که مجلس مؤسسان را تشکیل خواهد داد. اما انتخابات این مجلس بارها به تعویق افتاد و حکومت با این کار، می‌خواست وقت را به طفر و تعلل بگذراند. این مجلس پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ۵ ژانویه ۱۹۱۸ فراخوانده شد. اکثریت عظیم مردم به رسمیت شناختن قدرت شوروی و فرمانهای آن درباره صلح و زمین را از این مجلس خواستار شدند. چون این مجلس که اکثریت نمایندگان آن از احزابی بودند که اعتبارشان در میان مردم از میان رفته بود از تحقق خواست مردم سرپیچی کرد، منحل شد.

ص. ۸۶

۳۱. سندیکالیسم انقلابی: گرایشی خرده بورژوازی و نیمه‌آنارشیستی که در پایان سده نوزدهم در جنبش کارگری پاره‌ای از کشورهای اروپای غربی ظهور کرد. سندیکالیستها لزوم مبارزه سیاسی توسط طبقه کارگر و لزوم دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کردند. آنها

معتقد بودند که اتحادیه‌های کارگری (سندیکاها)، بدون هیچ انقلابی، و صرفاً با اعتصاب عمومی کارگران، می‌توانند سرمایه‌داری را از میان بردارند و نظارت بر تولید را بر عهده بگیرند. ص. ۷۶

۳۲. پس از سخنرانی لنین، اکثریت کنگره (۵۸ رأی مثبت در برابر ۲۴ رأی منفی و ۲ رأی ممتنع) به نفع پیوستن حزب کمونیست بریتانیا به حزب کارگر رأی دادند. اما رهبران حزب کارگر، حزب کمونیست را به عضویت نپذیرفتند.

ص. ۹۱

۳۳. روز ۱۳ آوریل ۱۹۱۹، سربازان بریتانیا به انبوه کارگرانی که در آمریکا، از مراکز مهم صنعتی پنجم گردآمده بودند آتش گشودند و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر را کشتند و بیش از ۲۰۰۰ نفر را زخمی کردند.

ص. ۱۰۵

۳۴. لنین به نقشه گوئلرو [GOELRO]، یعنی نقشه دولت برای گسترش شبکه برق به سراسر روسیه اشاره می‌کند.

ص. ۱۱۱

۳۵. حزب کادت: Constitutional - Democratic Party. حزب عمده بورژوازی لیبرال - سلطنت طلب روسیه که در اکتبر ۱۹۰۵ تأسیس شد. کادتها هوادار حکومت مشروطه پادشاهی بودند. آنها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در همه فعالیت‌های مسلحانه ضد انقلابی و برخوردهای مداخله‌گر علیه قدرت شوروی شرکت کردند؛ کادتها پس از شکست مداخله‌گران و گارد های

۲۰۱

سفید، به فعالیتهای ضدشوروی خویش در خارج از کشور ادامه دادند.

ص. ۱۱۲

۳۶. اشاره‌ای است به شورش ضدانقلابی ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ در شهر کروئشتاد، غرب لنینگراد، که به تحریک سوسیال رولوسیونرها، منشویکها و گاردهای سفید در گرفت. ضد انقلابیون که جرأت مبارزه علنی بانظام شورایی را نداشتند، به این امید که کمونیستها را از رهبری شوراها بیرون کنند، نظام شورایی را برچینند و سرمایه‌داری را بازگردانند، شعار «شوراها بدون کمونیستها» را پیش کشیدند. این شورش در ۱۸ مارس سرکوب شد.

ص. ۱۱۲

۳۷. اخبار «وزانه»: *Posledniye Novosti*. روزنامه مهاجران سفید، وارگان کادتها، که از آوریل ۱۹۲۰ تا ژوئیه ۱۹۴۰ در پاریس انتشار می‌یافت.

ص. ۱۱۳

۳۸. مسأله ایتالیا، در ارتباط با اعتراض حزب سوسیالیست ایتالیا به تصمیم کمیته اجرایی کمیترین برای اخراج این حزب از کمیترین و شناختن حزب کمونیست به عنوان تنها دفتر کمیترین در ایتالیا، به کنگره سوم کمیترین تسلیم شد. حزب سوسیالیست ایتالیا که با این تصمیم مخالفت کرده بود هیأتی مرکب از کنستانتینولتساری، فابریسیو مافی، و ریبولدی به کنگره سوم فرستاد. کنگره در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۱ چنین تصمیم گرفت: «تا زمانی که حزب سوسیالیست ایتالیا شرکت کنندگان در کنفرانس رفورمیستی رژیو امیلیا و پشتیبانان آنها را از صفوف خود اخراج نکرده است

نمی‌تواند به انترناسیونال تعلق داشته باشد...» این تصمیم به اجرا گذاشته نشد.

ص. ۱۱۵

۳۹. اشاره‌ای است به کنفرانس جناح رفورمیست حزب سوسیالیست ایتالیا که از ۱۰ تا ۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ در رژیو امیلیا تشکیل شد. این کنفرانس از تأیید غیرمشروط ۲۱ شرط مربوط به پذیرش در کمیترین خودداری کرد و قطعنامه‌ای برای رد کردن تصرف انقلابی قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی به تصویب رساند.

ص. ۱۱۶

۴۰. به پیش: *Avanti*. ارگان مرکزی و روزانه حزب سوسیالیست ایتالیا، که از سال ۱۸۹۶ به بعد انتشار یافته است.

ص. ۱۱۶

۴۱. لنین ظاهراً به کنفرانس جناح «وحدت طلب» حزب سوسیالیست ایتالیا (جاچینتو سراتی، آدلکی باراتونه و دیگران) اشاره می‌کند که از ۲۰ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ در شهر فلورانس تشکیل شد. این کنفرانس مخالفت خود را با گسستن از رفورمیستها اعلام کرد و با این شرط، از تأیید ۲۱ شرط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی دفاع کرد.

ص. ۱۱۶

۴۲. در ژانویه ۱۹۱۹ تظاهرات خود بخودی کارگران برلین به یک اعتصاب عمومی و سپس به قیام مسلحانه برای سرنگونی حکومت بورژوایی فیلپ شیدمان تبدیل شد. کارگران مناطق راین، رور و مناطق دیگر از کارگران برلین پشتیبانی کردند.

۲۰۳

۲۰۲

کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان که از گستردگی دامنه جنبش به هراس افتاده بود با دولت به مذاکره پرداخت و بدین سان، فرصت لازم برای تدارک هجوم ضدانقلابی را به دولت داد. قیام کارگران، به طرز وحشیانه‌ای سرکوبی شد.

ص. ۱۱۷

۴۳. کنگره هفتم حزب سوسیالیست ایتالیا در ژانویه ۱۹۲۱ در شهر لکهورن [Leghorn] مرکز ایالت لیورنو در ایتالیا مرکزی تشکیل شد. سائریستها که اکثریت داشتند از گسستن با فورمیستها سرباز زدند و همه شرایط پذیرش به کمیترن را پذیرفتند. نمایندگان جناح چپ، کنگره را ترک کردند و حزب کمونیست ایتالیا را تأسیس کردند.

ص. ۱۱۷

۴۴. در سپتامبر ۱۹۲۰، کارگران در جریان زد و خورد بین اتحادیه کارگران فولاد سازی و اتحادیه کارخانه داران ایتالیا، چندین پتگاه صنعتی را اشغال کردند. این جنبش به صنایع دیگر کشیده شد و سراسر کشور را دوبر گرفت. اما رهبران فورمیست اتحادیه، به هر کاری دست زدند تا آن را در محدوده فعالیت‌های اتحادیه‌ای نگهدارند و نگذارند تبدیل به یک انقلاب شود. آنها تصمیم گرفتند با کارخانه داران مذاکره کنند، و نتیجه‌اش فروکش کردن مبارزه انقلابی کارگران ایتالیا بود.

ص. ۱۱۹

۴۵. اشاره‌ای است به کنفرانس‌های سوسیالیستها که در جریان جنگ اول جهانی، در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در سویس برگزار شد. ویژگی این کنفرانسها مبارزه سائریستها مخالف با گسستن از

سوسیال - شوونیستها یا مدافعان علنی حکومت‌های خودی از يك طرف، و جناح چپ و انقلابی احزاب سوسیالیست از طرف دیگر بود.

ص. ۱۱۹

۴۶. اشاره‌ای است به اصلاحاتی که هیأت‌های نمایندگی آلمان، اتریش و ایتالیا در پیش‌نویس تزه‌های مربوط به تاکتیکها به عمل آورده بودند. این پیش‌نویس توسط هیأت نمایندگی روسیه به کنگره سوم کمیترن تسلیم شده بود.

ص. ۱۲۳

۴۷. تزه‌های مربوط به تاکتیکهای کمیترن توسط کارل رادک تهیه شده بود.

ص. ۱۲۴

۴۸. حزب کارگران کمونیست آلمان: در آوریل ۱۹۲۰ توسط کمونیست‌های «دست چپی» اخراجی از حزب کمونیست آلمان تأسیس شد. این حزب، سازمانی فرقه‌گرای بود که سیاست تفرقه انگنانه‌ای در جنبش کمونیستی آلمان پیش گرفته بود. بعدها همه اعتبار و نفوذ خود را در میان طبقه کارگر آلمان از دست داد.

ص. ۱۲۴

۴۹. اشاره‌ای است به «نامه سرگشاده» کمیته مرکزی حزب کمونیست متحد آلمان به حزب سوسیالیست، حزب سوسیال دموکرات مستقل، حزب کارگران کمونیست آلمان و تمام اتحادیه‌های کارگری آلمان. در این نامه سرگشاده از همه سازمانهای کارگری و اتحادیه‌های کارگران خواسته شده بود که مشترکاً در برابر اوج‌گیری ارتجاع و یورش سرمایه داران به حقوق حیاتی

زحمتکشان ایستادگی کنند. اما رهبران سازمانهای یاد شده، از اقدام مشترک با کمونیستها خودداری کردند.

ص. ۱۲۶

۵۰. مدافعان «نظریه مبارزه تهاجمی» یا «نظریه تهاجم» که در سال ۱۹۲۰ در آلمان تکوین یافت، معتقد بودند که حزب همیشه باید تاکتیکهای تهاجمی داشته باشد بدون توجه به اینکه شرایط عینی لازم برای اقدام انقلاب وجود داشت یا نه، یا توده‌های زحمتکش از حزب پشتیبانی می‌کردند یا نه. «نظریه تهاجم» در میان «چپهای» مجارستان، چکسلواکی، ایتالیا و اتریش نیز پشتیبانانی داشت. کنگره سوم کمیترن، این سیاست ماجراجویانه را محکوم کرد و در برابرش، تاکتیک لنینی تدارک شکیبانه برای انقلاب را قرار داد.

ص. ۱۲۸

۵۱. سوسیال دولسیونرهاى چپ : اعضای جناح چپ حزب سوسیال رولوسیونر (نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۰)، که در نوامبر ۱۹۱۷ دست به تشکیل یک حزب زدند. اینان پس از انقلاب اکتبر با بلشویکها متحد شدند و به دولت نیز راه یافتند. اما در ژانویه ۱۹۱۸ این وحدت را برهم زدند و شورش مسلحانه‌ای علیه قدرت شوروی به راه انداختند و آشکارا علیه دولت شوروی به مبارزه پرداختند.

ص. ۱۲۹

۵۲. اشاره‌ای است به مبارزه مسلحانه پروتاریای آلمان در مارس ۱۹۲۱. این مبارزه را حکومت به راه انداخت زیرا برای خرد کردن سازمانهای انقلابی طبقه کارگر، به یک قیام نابهنگام و بی تدارک احتیاج داشت. این قیام با وجود مبارزه قهرمانانه کارگران،

سرکوب شد.

ص. ۱۳۰

۵۳. فرمان مربوط به زمین، ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۹۱۷، و قانون بنیادی مربوط به سوسیالیستی کردن مالکیت زمین به تاریخ ۱۸ (۱۳) ژانویه ۱۹۱۸، توزیع عادلانه زمین را («برطبق سطح کار و سطح زندگی») که خواست دهقانان بود و در برنامه سوسیال رولوسیونرها نیز آمده بود، مقرر داشت.

ص. ۱۳۱

۵۴. اشاره‌ای است به انقلابات بورژوا - دموکراتیک ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷.

ص. ۱۳۳

۵۵. لنین به اعتصاب معدنچیان بریتانیا در آوریل ۱۹۲۱ اشاره می‌کند.

ص. ۲۳۴

۵۶. روز ۲۶ مه ۱۹۲۱ گاردهای سفید با پشتیبانی مداخله‌گران ژاپنی، یک رژیم ترور و دیکتاتوری بورژوازی در پریمورسکی-کری، سرزمین خاور دور شوروی برقرار کردند. این رژیم تا پایان سال ۱۹۲۲ دوام آورد.

ص. ۱۳۸

۵۷. فودوانس [به پیش]: Forwärts. روزنامه‌ای که از مه ۱۹۱۱ بعنوان ارگان جناح چپ سوسیال دموکراتهای اتریش در رایسنبرگ انتشار می‌یافت. از سال ۱۹۲۱ به ارگان حزب کمونیست چکسلواکی شاخه آلمان تبدیل شد.

ص. ۱۵۰

۵۸. انگلس به مجلس ملی سراسری آلمان اشاره می‌کند که در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در فرانکفورت تشکیل شد.

ص. ۱۵۷

۵۹. اشاره‌ای است به شورش ضد انقلابی کرونشتاد در مارس ۱۹۲۱ (نگاه کنید به یادداشت شماره ۳۶).

ص. ۱۵۹

۶۰. لنین به بازگشت خودش از مهاجرت در مارس ۱۹۱۷ اشاره می‌کند.

ص. ۱۶۲

۶۱. بلانکیستها؛ پیروان لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱)، انقلابی فرانسوی، رزمنده خستگی‌ناپذیر علیه حکومت‌های ارتجاعی پی‌درپی فرانسه، و پایه‌گذار چندین انجمن مخفی. ضعف بلانکیستها در این اعتقادشان بود که می‌گفتند انقلاب را گروه کوچکی از همدستان می‌توانند به پیروزی برسانند، و نمی‌توانستند به لزوم تبدیل جنبش انقلابی به جنبش توده‌ها پی‌برند.

ص. ۱۶۳

۶۲. لنین به یادداشتی اشاره می‌کند که پ.ن. میلیوکوف وزیر خارجه حکومت موقت بورژوازی به قدرتهای آنتانت فرستاد و به آنها اطمینان داد که مردم روسیه مشتاق ادامه جنگ تا پیروزی نهایی‌اند و حکومت موقت تصمیم دارد به تعهداتش در برابر متحدان خود عمل کند. این یادداشت، خشم توده‌های کارگران را برانگیخت و موجب تظاهرات اعتراض آمیز آنان در ۲۰-۲۱ آوریل (۳-۴ مه) ۱۹۱۷ شد.

ص. ۱۶۳

۶۳. لنین به مقاله خودش به نام «بچگی چپ‌روانه و طرز فکر خرده بورژوازی» اشاره می‌کند.

ص. ۱۷۲

۶۴. مثلی است که پیگاسوف، شخصیتی در داستان دودین اثر تورگنیف به کار می‌برد. او که نمی‌خواست بپذیرد که زنها می‌توانند بطرز منطقی بیندیشند می‌گفت: «مثلا مرد می‌تواند بگوید دو دو تا نمی‌شود چهار تا بلکه می‌شود پنج تا یا سه تا و نصفی؛ اما زن می‌گوید دو دو تا می‌شود یک شمع کافوری.»

ص. ۱۸۶

فهرست نامهای کسان

- | | |
|--|---|
| <p>اشتینز، هوگو (۱۸۷۰-۱۹۲۴)
 <i>Hugo Stinnes</i>
 از سرمایه‌داران انحصاری آلمان،
 که فعالانه در بازگرداندن نیروی
 نظامی-صنعتی آلمان پس از جنگ
 جهانی مشارکت کرد.
 ص. ۸۰</p> | <p>آدوراتسکی، و.و. (۱۸۷۸-۱۹۴۵)
 <i>V. V. Adoratsky</i>
 اشاعه دهنده نام‌دار مارکسیسم،
 محقق، عضو حزب بلشویک از
 ۱۹۰۴، و نویسنده آثاری درباره
 تاریخ مارکسیسم.
 ص. ۱۱۳</p> |
| <p>اشمرال، بوهومیل (۱۸۸۰-۱۹۴۱)
 <i>Bohumil Smeral</i>
 از رهبران برجسته جنبش طبقه کارگر
 چکسلواکی و جهان. از سال ۱۹۱۸
 رهبری مبارزه سوسیال دموکراتها
 چپ برای تأسیس حزب مارکسیستی
 - لنینیستی طبقه کارگر را به عهده
 ص. ۹۳</p> | <p>اسنودن، فیلیپ (۱۸۶۴-۱۹۳۷)
 <i>Philip Snowden</i>
 از رهبران سیاسی بریتانیا؛ رئیس
 حزب مستقل کارگری بریتانیا در
 سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ و نماینده
 جناح راست آن.
 ص. ۹۳</p> |

داشت. پس از تشکیل حزب کمونیست چکسلواکی (۱۹۲۱) به عضویت کمیته مرکزی آن درآمد. در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ و از سال ۱۹۳۵ به بعد، عضو کمیته اجرایی کمیته مرکزی بود.

ص. ۱۶۶، ۱۶۷
آلبرت، م. (۱۸۸۷-۱۹۴۴)
M. Hilbert (Ederlin Hugo)
کمونیست آلمانی، از رهبران اتحاد اسپارتاکوس و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان؛ در کنکره - های اول، چهارم و هفتم کمیته مرکزی، نماینده این حزب بود.

ص. ۳۱
انگلس، فردریک (۱۸۲۰-۱۸۹۵)
Fredrick Engels
یکی از پایه گذاران کمونیسم علمی، رهبر و آموزگار پرولتاریای جهانی، دوست و هم‌رزم کارل مارکس.

ص. ۱۳، ۱۱۳
اوبولنسکی، و. و. (۱۸۸۷-۱۹۳۸)
V. V. Obolensky (N. Osinsky)
روزنامه‌نگار و عضو حزب بلشویک از سال ۱۹۰۷؛ در مقام‌های عالی اداری و اقتصادی انجام وظیفه کرد. نماینده شوروی در کنکره اول کمیته مرکزی بود.

ص. ۲۸

اورلاندو، ویتوریو امانوئل

(۱۸۶۰-۱۹۵۲)
Vittorio Emmanuele Orlando
سیاستمدار ایتالیایی، که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ به مقام نخست - وزیری این کشور رسید.

ص. ۵۰
بالود، کارل (۱۸۶۴-۱۹۳۱)
Karl Ballod
اقتصاددان بورژوازی.

ص. ۱۵۶
بیل، اوگوست (۱۸۴۰-۱۹۱۳)
August Bebel
رهبر برجسته سوسیال دموکراسی آلمان و جنبش بین‌المللی طبقه کارگر.

ص. ۱۱۳، ۱۵۷
برانتینگ، کارل هیالمار (۱۸۶۰-۱۹۲۵)
Karl Hjalmar Branting
رهبر حزب سوسیال دموکرات سوئد و ی اپورتونیست بود.

ص. ۲۴
براون (۱۸۸۲-۱۹۴۱)
Braun (M. G. Bronski)
سوسیال دموکرات لهستانی و عضو حزب بلشویک. پس از انقلاب اکتبر، نماینده کمیساریای خلق برای بازرگانی و صنعت شد. از سال ۱۹۲۰ نماینده تام‌الاختیار و

بازرگانی در اتریش شد. بعد ها به کارهای آموزشی و حزبی پرداخت.

ص. ۴۴، ۴۵
برنشتاین، ادوارد (۱۸۵۰-۱۹۳۲)
Eduard Bernstein

رهبر جناح اپورتونیست افراطی سوسیال دموکراسی آلمان در انترناسیونال دوم، نظریه پرداز رویزیونیسم و رفورمیسم.

ص. ۷۷، ۱۱۵
بوئر، اوتو (۱۸۸۲-۱۹۳۸)
Otto Bauer

رهبر جناح راست سوسیال دموکراسی اتریش و انترناسیونال دوم. او در تبلیغات ضد کمونیستی اش با فاشیست‌ها در یک موضع بود.

ص. ۵۴، ۵۵، ۵۶
بوردیگا، آمادئو (متولد ۱۸۸۹)
Amadeo Bordiga

عضو حزب سوسیالیست ایتالیا. او در این حزب گرایش نزدیک به آنارشیزم داشت. از سال ۱۹۱۹ به بعد از تحریم پارلمان بورژوازی هواداری کرد، و رهبری گروهی به نام «کمونیست‌های تحریم‌گر» را به عهده گرفت. نماینده این حزب در کنکره دوم کمیته مرکزی بود. در سال ۱۹۲۱

در تشکیل حزب کمونیست ایتالیا شرکت کرد. سیاستی چپ‌گرایانه و فرقه‌ای داشت و بعد ها مواضعی تروتسکیستی گرفت؛ در سال ۱۹۳۰ از حزب اخراج شد.

ص. ۸۵، ۸۷، ۱۲۱
بوریان، ادموند (۱۸۷۸-۱۹۳۵)
Edmund Burian

سوسیال دموکرات چک، که در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ یکی از رهبران گرایش «سانترالیستی» سوسیال دموکراسی چک شد. در سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست چکسلواکی پیوست و عضو کمیته اجرایی آن شد. در سال ۱۹۲۹ به علت گرایش به راست و انحلال طلبی، از حزب کمونیست اخراج شد و دوباره به حزب سوسیال دموکرات پیوست.

ص. ۱۶۷
پانکوک، آنتون (۱۸۷۳-۱۹۶۰)
Anton Pannekoek

سوسیال دموکرات هلندی. در سال‌های ۱۹۱۸ - ۲۱ عضو حزب کمونیست هلند بود و موضعی ماوراء چپ و فرقه‌گرایانه داشت. در سال ۱۹۲۴ از حزب استعفا داد و از فعالیتهای سیاسی کناره‌گیری کرد.

ص. ۸۲

پلاتن، فردریک (۱۸۸۳-۱۹۴۲)
Frederick Platten

سوسیال دموکرات سوئیس، از جناح چپ، که بعدها کمونیست شد. در تأسیس انترناسیونال سوم کمونیستی (در سال ۱۹۱۹) شرکت کرد و عضو دفتر سیاسی آن بود. از سال ۱۹۲۳ به بعد در شوروی زندگی می‌کرد. ص. ۳۱

پلخانف، گ. و. (۱۸۵۶-۱۹۱۸)
G. V. Plekhanov

از رهبران برجسته جنبش طبقه کارگر جهانی روسیه و نخستین اشاعه دهنده مارکسیسم در روسیه. از سال ۱۹۰۳ به بعد نگرشی سازشکارانه به اپورتونسیسم اتخاذ کرد؛ با انقلاب سوسیالیستی اکتبر، به این دلیل که روسیه را آماده‌گذار به سوسیالیسم نمی‌دانست، مخالفت کرد.

ص. ۷۷

پنکهرست، سیلویا استلا

(۱۸۸۲-۱۹۶۰)

Sylvia Estella Pankhurst

سوسیالیست ماوراء چپ انگلیسی. ص. ۹۱، ۹۸

تامس، جیمز هنری (۱۸۷۴-۱۹۴۹)
James Henry Thomas

از رهبران سیاسی و اتحادیه‌ای بریتانیا، عضو برجسته حزب کارگر

هوادار همکاری طبقاتی با بورژوازی. ص. ۹۶

تراچینی، اومبرتو (متولد ۱۸۹۵)
Umberto Terracini

رهبر برجسته و نامدار طبقه کارگر ایتالیا و از اعضای تأسیس کننده حزب کمونیست ایتالیا. نگرشی سازش‌ناپذیرانه در برابر رفورمیست‌ها داشت، مرتکب پاره‌ای اشتباهات چپ فرقه‌ای شد که در کنگره سوم کمینترن، توسط لنین محکوم شد. اکنون عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا است. از سال ۱۹۵۰ به بعد عضو شورای جهانی صلح بوده است.

ص. ۱۲۳-۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۶۷
تنر، جک (متولد ۱۸۸۹)

Jack Tanner

از رهبران اتحادیه‌ای بریتانیا؛ در سالهای ۱۹۲۰-۲۱ عضو حزب کمونیست بود. نماینده این حزب در کنگره دوم کمینترن بود و عقاید چپ فرقه‌ای را موعظه می‌کرد. سرانجام، هوادار فعال حزب کارگر شد.

ص. ۶۲-۶۶

توراتی، فیلیپو (۱۸۵۷-۱۹۳۲)
Filippo Turati

رهبر طبقه کارگر ایتالیا، رئیس جناح

راست و رفورمیست حس‌سب سوسیالیست ایتالیا.

ص. ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
توماس، آلبر (۱۸۷۳-۱۹۳۲)

Albert Thomas

رهبر سیاسی فرانسوی، از سوسیالیست‌های جناح راست. در مقام وزیر تسلیحات، عضو دولت فرانسه بود.

ص. ۵۷

جناری، اچچودیو (۱۸۷۶-۱۹۲۴)
Eggidio Gennari

رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر و یکی از تأسیس کنندگان حزب کمونیست ایتالیا.

ص. ۱۱۹

چرنوف، و. م. (۱۸۷۶-۱۹۵۲)
V. M. Chernov

از رهبران درجه اول حزب سوسیال رولوسیونر. پس از انقلاب اکتبر، طراح فعال شورشی ضد شوروی شد. در سال ۱۹۲۰ به خارج مهاجرت کرد و به فعالیت‌های ضد شوروی اش ادامه داد.

ص. ۸۳

دریفوس، آلفرد (۱۸۵۹-۱۹۳۵)
Alfred Dreyfus

افسر یهود در ستاد کل ارتش فرانسه

که در سال ۱۸۹۴ به اتهام ساختگی خیانت، محکوم شد. از قضیه دریفوس برای برانگیختن احساسات ضد یهود و حمله به رژیم جمهوری و آزادی‌های دموکراتیک استفاده می‌شد. پیکاری که طبقه کارگر و روشنفکران مترقی در دفاع از او آغاز کردند به تبرئه او در سال ۱۸۹۹ و اعاده حیثیتش در سال ۱۹۰۶ انجامید.

ص. ۱۸

دیتمان، ویلهلم (۱۸۷۴-۱۹۵۴)
Wilhelm Dittmann

رهبر جناح راست حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان. در هیأت نمایندگی «مستقل‌ها» ی کنگره دوم کمینترن، رأی نداد.

ص. ۷۶، ۸۲

رادک، ک. ب. (۱۸۸۵-۱۹۳۹)
K. B. Radek

سوسیال دموکرات. عضو حزب بلشویک از ۱۹۱۷. پس از انقلاب اکتبر در کمیساریای خلق برای امور خارجه کار می‌کرد. منشی کمیته اجرایی کمینترن بود. در بسیاری موارد، با سیاست لنینیستی حزب مخالفت کرد. در سال ۱۹۳۶ به علت فعالیت‌های فرقه‌گرایانه اش از حزب اخراج شد. ص. ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴

رمزی، دیوید (۱۸۸۳-۱۹۴۸)
David Ramsay
 سوسیالیست بریتانیایی، که بعدها کمونیست شد. مرتکب پاره‌ای اشتباهات فرقه‌گرایانهٔ چپ شد.
 ص. ۶۴، ۶۶

روی، مانابندرا نات (۱۸۹۲-۱۹۴۸)
Manabendra Nath Roy
 رهبر سیاسی هندی، که نمایندگی کمونیست‌های هند را در کنفرانس‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم کمیترون به‌عهده داشت. در سالهای بعد، از حزب کمونیست کناره‌گیری کرد.
 ص. ۶۸، ۶۹، ۷۳

سرائی، جاجینتو منوتی (۱۸۷۲-۱۹۲۶)
Giacinto Menotti Serrati
 رهبر برجستهٔ جنبش طبقهٔ کارگر، حزب سوسیالیست ایتالیا و ویرامستار روزنامهٔ آدانتی ارگان مرکزی این حزب. از پیوستن حزب سوسیالیست به کمیترون دفاع می‌کرد ولی قطع رابطهٔ بی‌قید و شرط از رفورمیست‌ها را رد می‌کرد. در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست ایتالیا پیوست.
 ص. ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۶۵، ۷۶

سوجی، اوگوستین
Augustin Souchy
 روزنامه‌نگار و یکی از رهبر آنارشیست‌ها - مندیکالیست‌های آلمان.
 ص. ۸۶

شیدمان، فیلیپ (۱۸۶۵-۱۹۳۰)
Philip Scheidemann
 رهبر جناح افراطی راست در سوسیال دموکراسی آلمان. یکی از سازمان دهندگان سرکوبی وحشیانهٔ جنبش کارگران آلمان در سالهای ۱۹۱۸ - ۲۱.
 ص. ۵۵، ۷۸، ۹۲، ۹۵، ۱۱۷، ۲۵، ۳۱

فروسار، لویی اوسکار (متولد ۱۸۸۹)
Louis Oscar Frossard
 سوسیالیست فرانسوی و از تأسیس کنندگان حزب کمونیست فرانسه. در سال ۱۹۲۳ از جنبش کمونیستی گسست و موضع رفورمیستی گرفت.
 ص. ۱۱۷

کالتوسکی، کارل (۱۸۵۴-۱۹۳۸)
Karl Kautsky
 یکی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. در آغاز، مارکسیست بود ولی بعدها از مارکسیسم روی برگردانید. نظریه

پرداز مکتب سائتریسیم یعنی خطرناکترین و شوم‌ترین نوع اپورتونیسم بود.
 ص. ۷۶-۸۲، ۱۵۱، ۱۵۸، ۲۶، ۳۰

کاپ، ولفگانگ (۱۸۵۸-۱۹۲۲)
Wolfgang Kapp
 نمایندهٔ اشراف زمیندار و مرتجع آلمان. در سال ۱۹۲۰ کودتای بی‌فرجام و ضدانقلابی سلطنت‌طلبان نظامی را رهبری کرد.
 ص. ۸۰

کراسین، ل. ب. (۱۸۷۰-۱۹۲۶)
L. B. Krasin
 سیاستمدار و دیپلمات شوروی. در سالهای ۱۹۲۲-۲۴ کمیساریای خلق برای بازرگانی خارجی بود.
 ص. ۴۳

کرایبیش، کارل (متولد ۱۸۸۳)
Karel Kreibich
 رهبر برجستهٔ جنبش کمونیستی بین‌المللی و چکسلواکی. از تأسیس کنندگان کمونیست چکسلواکی.
 ص. ۱۶۶

کرنسکی، آ. ف. (۱۸۸۱-۱۹۷۰)
A. F. Kerensky
 سوسیال رولوسیونر روس، که پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک

فوریهٔ ۱۹۱۷ به ریاست حکومت موقتی رسید. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، علیه قدرت شوروی می‌جنگید.
 ص. ۳۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۸۵

گروپ فون بولن اوند هالباخ، گوستاو (۱۸۷۰-۱۹۵۰)
Gustav Krupp von Bohlen und Halbach
 سرمایه‌دار انحصاری آلمان. در سالهای ۱۹۰۶ - ۴۳ رئیس یک شرکت بزرگ انحصاری ذوب آهن بود. این شرکت یکی از زرادخانه‌های اصلی امپریالیسم آلمان به‌شمار می‌رفت.
 ص. ۸۰

کریسپین، آرثور (۱۸۷۵-۱۹۴۶)
Arthur Crispian
 رهبر جناح راست حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، که با پیوستن به کمیترون مخالفت می‌کرد.
 ص. ۷۶-۸۳

کلچاک، آ. و. (۱۸۷۳-۱۹۲۰)
A. V. Kolchak
 سلطنت طلب و از رهبران اصلی ضد انقلاب روسیه، که در رأس دیکتاتوری بورژوازی و زمینداران سیبری و خاور دور قرار داشت.
 ص. ۱۸۶

(۱۸۴۱-۱۹۲۹)

George Benjamin Clemenceau
رهبر سیاسی و سیاستمدار فرانسوی.
در سالهای ۱۹۱۷-۲۰ نخست وزیر
فرانسه شد. یکی از عاملان و الهام
دهندگان مداخله مسلحانه علیه
روسیه شوروی بود.

ص. ۴۸، ۵۰

کلوزویتس، کارل (۱۷۸۰-۱۸۳۱)

Karl Clausewitz
ژنرال پروسی و از نظریه پردازان
و نویسندگان برجسته نظامی.

ص. ۱۶۵

کولچ، تامس (۱۸۸۶-۱۹۵۴)

Thomas Quelch
سوسیالیست بریتانیایی، که بعد ها
کمونیست شد. رهبر اتحادیه‌ای و
نویسنده سیاسی بود.

ص. ۷۴

کینز، جان مینارد (۱۸۸۳-۱۹۴۶)

John Maynard Keynes
اقتصاددان بورژوازی بریتانیایی.
آثاری نوشت که در آنها ناتوانی
اقتصادی نظام استقرار یافته به موجب
پیمان امپریالیستی صلح و رسای
شدید آ به انتقاد گرفته شده بود.

ص. ۴۲-۴۴، ۴۷-۴۹

گالاچر، ویلیام (۱۸۸۱-۱۹۶۵)

William Gallacher
رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر و
حزب کمونیست بریتانیا. مرتکب
پاره‌ای اشتباهات چپ‌روانه فرقه‌ای
شد، مخالف شرکت کمونیستها در
پارلمان و پیوستن به حزب کارگر بود.

ص. ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۸

گامپرز، ساموئل (۱۸۵۰-۱۹۲۴)

Samuel Gompers
از رهبران اتحادیه‌های کارگری
ایالات متحد آمریکا، پایه‌گذار
فدراسیون کارگری آمریکا و رئیس
مادام‌العمر این فدراسیون. از سیاست
همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران
پیروی می‌کرد.

ص. ۶۳

لاپینسکی، پ. ل. (۱۸۷۹-۱۹۳۷)

P.L. Lapinsky (J. Levinson)
کمونیست لهستانی، اقتصاددان و
روزنامه‌نگار، نویسنده چندین اثر
در باره سیاست و اقتصاد جهان. فعالانه
با مطبوعات کمونیستی شوروی،
لهستان و آلمان همکاری می‌کرد.

ص. ۴۶

لاتساری، کنستانتینو

(۱۸۵۷-۱۹۲۷)

Constantino Lazzari
رهبر برجسته سوسیالیست‌های ایتالیا،

که در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۹ دبیر
کل حزب سوسیالیست ایتالیا شد.
در کنگره‌های دوم و سوم کمیترون
شرکت کرد.

ص. ۱۱۵-۱۲۰، ۱۶۴

لوگزامبورگ، روزا (۱۸۷۱-۱۹۱۹)

Rosa Luxemburg
رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر بین-
المللی و حزب کمونیست آلمان، که
در ژانویه ۱۹۱۹ توسط ضدانقلابیون
دستگیر شد و به طرز وحشیانه‌ای
به قتل رسید.

ص. ۱۹۹، ۸۰

لوید جورج، دیوید (۱۸۶۳-۱۹۴۵)

David Lloyd George
سیاستمدار و دیپلمات بریتانیایی، و
رهبر حزب لیبرال. در سالهای
۱۹۱۶-۱۹۲۲ نخست وزیر بریتانیا
شد. یکی از سازمان دهندگان مداخله
نظامی علیه دولت شوروی بود.

ص. ۴۳، ۴۸، ۵۰

لدهبور، گئورگ (۱۸۵۰-۱۹۴۷)

George Ledebour
سوسیال دموکرات آلمانی.
سانتریست و عضو حزب سوسیال
دموکرات مستقل آلمان.

ص. ۸۰

لهوی، پل (۱۸۸۳-۱۹۳۰)

Paul Levi
سوسیال دموکرات آلمانی، که بعدها
کمونیست شد. در سال ۱۹۲۱ به علت
نقض آشکار انضباط حزبی، از حزب
کمونیست اخراج شد. دوباره به
حزب سوسیال دموکرات پیوست.

ص. ۴۲، ۴۶، ۱۳۰

لیبکنشت، کارل (۱۸۷۱-۱۹۱۹)

Karl Liebknecht
رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر
بین‌المللی و آلمان. رزمنده نخستگی-
ناپذیر علیه اپورتونیسم و
میلیتاریسم. یکی از تأسیس کنندگان
حزب کمونیست آلمان و رهبر قیام
کارگران برلین در ژانویه ۱۹۱۹.
پس از سرکوب این قیام، لیبکنشت
توسط ضدانقلابیون دستگیر شد و
به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید.

ص. ۱۹۹، ۸۰

لهسیس (لوتیلور)، اوژن

Eugène Lysis (Letailleur)
اقتصاددان فرانسوی و نویسنده
آثاری درباره مالیه و سیاست.

ص. ۳۸

لیند، ف. ف. (۱۸۸۱-۱۹۱۷)

F. F. Linde
عضو کمیته اجرایی شورای
نمایندگان کارگران و سربازان

پتروگراد، که در تظاهرات سربازان در آوریل ۱۹۱۷ شرکت کرد. بعدها کمیسار حکومت موقت بورژوازی در جبهه جنوب غربی شد و در حالی که می کوشید سربازان را به شرکت در جنگ تشویق کند، کشته شد.

ص. ۱۶۳
مارکس، کارل (۱۸۱۸-۱۸۸۳)
Karl Marx
بنیان گذار کمونیسم علمی و اندیشمند، رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای جهان.

ص. ۱۱۳، ۲۴، ۱۸، ۱۵، ۱۴
مارینگ، هنریک (۱۸۸۳-۱۹۴۲)
Henrik Maring
سوسیال دموکرات هلندی. در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۹ در جزیره جاوه زندگی می کرد و در همان جا به احزاب کمونیست جاوه و هلند پیوست. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۳ نماینده کشورهای خاور دور در کمیته اجرایی کمینترن بود. بعدها تروتسکیست شد.

ص. ۶۸
مک دونالد، جیمز رمزی (۱۸۶۶-۱۹۳۷)

James Ramsay MacDonald
سیاستمدار بریتانیایی، رهبر حزب کارگر مستقل و حزب کارگر. از

سیاست افراطی اپورتونیستی پیروی می کرد، هوادار همکاری طبقاتی و تکامل تدریجی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم بود.

ص. ۹۳، ۷۷، ۵۶، ۵۳
مکلین، ویلیام (۱۸۹۱-۱۹۶۰)
William McLaine
سوسیالیست بریتانیایی، وازرهبران اتحادیه کارگران. در سالهای ۱۹۲۰-۲۹ عضو حزب کمونیست بود و در سال ۱۹۲۹ از این حزب استعفا داد. با هواداری از پیوستن کمونیستها به حزب کارگر، از شدت روحیه ارتجاعی رهبران حزب کارگر کاست.

ص. ۹۶، ۹۵، ۹۱، ۶۵، ۶۲
مودیلیانی، ویتوریو امانوئل

(۱۸۷۲-۱۹۴۷)
Vittorio Emmanuele Modigliani
از پیرترین اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا. رفورمیست.

ص. ۱۱۹
مونتسبرگ، ویلهلم

(۱۸۸۹-۱۹۴۰)
Wilhelm, Münzenberg
رهبر جنبش کارگری سوئیس و آلمان. در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۱ دبیر انترناسیونال کمونیستی جوانان بود. عضو حزب کمونیست آلمان.

ص. ۸۲

میلیوکوف، پ. ن.

(۱۸۵۹-۱۹۴۳)
P. N. Milyukov
نظریه پرداز بورژوازی امپریالیستی روسیه و رهبر حزب کادت [مشروطه خواه - دموکراتیک]، مورخ و روزنامه نگار. رهبر مهاجران سفید.
ص. ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۱۲

نوسک، گوستاو (۱۸۶۸-۱۹۴۶)
Gustav Noske
رهبر اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان. وزیر جنگ در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰، سازمان دهنده سرکوب خونین کارگران برلین و قتل کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ.

ص. ۹۵، ۹۲
وارگا، یوجین (۱۸۷۹-۱۹۶۶)
Eugen Varga

اقتصاددان شوروی. تا سال ۱۹۱۹ در مجارستان زندگی می کرد. عضو حزب سوسیال دموکرات مجارستان بود و به جناح چپ آن تعلق داشت. در مقام کمیسار خلق برای امور مالی و بعداً در مقام ریاست شورای عالی اقتصاد ملی جمهوری شوروی مجارستان خدمت کرد. پس از سقوط حکومت شوراهای در مجارستان به

روسیه شوروی مهاجرت کرد.

ص. ۸۱
ویلسون، تامس وودرو

(۱۸۵۶-۱۹۲۴)
Thomas Woodrow Wilson
سیاستمدار آمریکایی، که در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۲۱ رئیس جمهور این کشور شد. از سیاست سرکوبی بیرحمانه جنبش طبقه کارگر در داخل و سیاست وحشیانه توسعه طلبی در لاف صحبت از صلح دوستی در خارج، پیروی می کرد.

ص. ۵۰، ۴۸، ۴۷
وینکوپ، داوید (۱۸۷۷-۱۹۴۱)
David Wijnkoop
سوسیال دموکرات چپ هلندی، که بعدها کمونیست شد. موضعی فرقه گرایانه و ماوراء چپ داشت.

ص. ۸۲
همپل
نماینده حزب کارگران کمونیست آلمان در کنفره سوم کمینترن.

ص. ۱۲۶
هندرسون، آرثور (۱۸۶۳-۱۹۳۵)
Arthur Henderson
رهبر اپورتونیست حزب کارگر و جنبش اتحادیه ای بریتانیا.

ص. ۹۸، ۶۳

PUBLISHERS' NOTE

These translations are taken from the English edition of V. I. Lenin's *Collected Works* prepared by Progress Publishers, Moscow. Corrections have been made in accordance with the fifth Russian edition of the *Collected Works*.

В. И. Ленин

РЕЧИ НА КОНГРЕССАХ КОМИНТЕРНА

• На английском языке

هیلفردینگ، رودلف

(۱۸۷۷-۱۹۴۱)

Rudolf Hilferding

رهبر اپورتونیست سوسیال-
دموکراسی آلمان و انترناسیونال
دوم. با حکومت شوروی و
دیکتاتوری پروتاریا مخالفت
می کرد.

ص. ۲۶، ۳۰

هولتس، ماکس (۱۸۸۹-۱۹۳۳)

Max Hölz

کمونیست چپ آلمانی. در جریان
قیام ماه مارس ۱۹۲۱ مبارزه
مسلحانه کارگران در مرکز آلمان را
رهبری می کرد و به همین علت پس از
دستگیری به حبس ابد محکوم شد.

ص. ۱۳۰

کمونیستهای انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com

First printing 1972
Second printing 1979

Printed in the Union of Soviet Socialist Republics

Л 10102-092 31-79 0101010000
014(01)-79